

دروس خارج فقه

سال ۹۱

حضرت آیت الله محمد یزدی

به همراه صوت دروس

بسم الله الرحمن الرحیم

آرشیو دروس خارج فقه آیت الله محمد یزدی ۹۱

نویسنده:

محمد یزدی

ناشر چاپی:

سایت مدرسه فقاهت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

آرشیو دروس خارج فقه آیت الله محمد یزدی ۹۱

مشخصات کتاب

سرشناسه:یزدی، محمد،۱۳۱۰

عنوان و نام پدیدآور:آرشیو دروس خارج فقه آیت الله محمد یزدی ۹۱ /محمد یزدی.

به همراه صوت دروس

منبع الکترونیکی : سایت مدرسه فقاهت

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: خارج فقه

حدود؛ حد زنا؛ رجم کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: حدود؛ حد زنا؛ رجم

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۱و ۱۴۲) «النظر الثانی فی الحد و فیه مقامان : الأول فی أقسامه ، و هو قتل أو رجم أو جلد و جز و تغریب ...

و أما الرجم فیجب علی المحصن إذا زنی ببالغه عاقله ف إن کان شیخا أو شیخه جلد ثم رجم و إن کان شابا (ففیه روایتان: إحداهما یرجم لا غیر و الأخری یجمع له بین الحدین) و هو أشبه.»

در اصل حکم که رجم برای زنا کار محصن است بحثی نیست؛ در این که اگر زانی و زانیه پیر باشند اول شلاق می خورند و بعد رجم می شوند هم اختلافی نیست؛ و اگر زانی و زانیه جوان باشند؛ دو قول در مورد آن ها وجود دارد یکی این که فقط رجم شوند و دیگر این که جمع بین جلد و رجم شود.

نظر اکثر فقها در مورد جوان زناکار محصن جمع بین جلد و رجم است؛ مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی و سید مرتضی و ابن ادریس و بسیاری از کسانی که از آن ها تبعیت کرده اند قائل به جمع هستند ظاهرا مرحوم صاحب جواهر نیز قائل به جمع بین حکمین در مورد جوان زناکار هستند.

از متقدمین مرحوم شیخ طوسی در کتاب نهایه اشان قائل به رجم تنها برای جوان زناکار محصن شده اند و نقل شده که در

کتاب تبیانشان از این نظر برگشته اند و قائل به جمع بین جلد و رجم شده اند همچنین مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلافشان قائل به جمع حکم جلد و رجم در مورد جوان زناکار محصن شده اند.

ص: ۱

از متأخرین مرحوم حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه در کتاب تحریرشان قائل به رجم فقط برای جوان زناکار محصن شده اند و شارح تحریر مرحوم حضرت آیت الله فاضل لنکرانی نیز همین نظر را انتخاب می کنند.

عمده دلیل قائلین به جمع بین جلد و رجم برای جوان محصن زناکار جمع بین دلیلین است؛ آیه ی شریفه قرآن که دال بر جلد است «الزَّانِیَهُ وَ الزَّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَهَ جَلْدَهٍ وَ لاَ تَأْخُذْکُمْ بِهِمَا رَأْفَهٌ فِی دِینِ اللَّهِ...» (۱) و رجم هم به دلیل روایات باب.

آیه شریفه اطلاق دارد و شامل پیر و جوان می شود؛ روایات رجم هم اطلاق دارد و می گوید مرد زن دار و زن شوهر دار اگر زنا کنند رجم می شوند؛ اطلاق این روایات شامل پیر و جوان محصن زناکار می شود.

ظاهر عبارت مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلافشان برای جمع بین جلد و رجم در مورد جوان محصن زناکار همین اطلاق آیه ی جلد و اطلاق روایات باب رجم است.

روایات دال بر جلد و رجم زناکار محصن:

«التهذیب ۱۰- ۴- ۱۳، و الاستبصار ۴- ۲۰۱- ۷۵۳» وَ عَنْهُ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی أَیُّوبَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی الْمُحْصَنِ وَ الْمُحْصَنَهِ جَلْدُ مِائَهٍ ثُمَّ الرَّجْمُ. (۲)

این روایت صحیحه است و د ال بر این که محصن زناکار جلد و رجم می شود و اطلاق آن شامل هم پیر و هم جوان می شود.

ص: ۲

۱- (۱) سوره ی نور آیه ۲

۲- (۲) وسائل الشیعه جلد صفحه ۶۳ و ۶۴باب ۱ از ابواب حد زنا حدیث ۸

«التهذیب ۱۰- ۵- ۱۶، و الاستبصار ۴- ۲۰۱- ۷۵۶» وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی الْمُحْصَنِ وَ الْمُحْصَنَهِ جَلْدُ مِائَهٍ ثُمَّ الرَّجْمُ. (۱)

این روایت صحیحه ی زراره هم دال بر جمع بین جلد و رجم است.

«التهذیب ۱۰- ۵- ۱۵، و الاستبصار ۴- ۲۰۱- ۷۵۵. و یاتی فی الباب ۳۷ هنا »وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَبَّاسِ عَنِ ابْنِ بُکَیْرٍ عَنْ حُمْرَانَ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَضَی عَلِیٌّ علیه السلام فِی امْرَأَهٍ زَنَتْ فَحَبِلَتْ- فَقَتَلَتْ وَلَدَهَا سِرّاً فَأَمَرَ بِهَا فَجَلَدَهَا مِائَهَ جَلْدَهٍ- ثُمَّ رُجِمَتْ وَ کَانَتْ «فی نسخه- و کان (هامش المخطوط)، و کذلک المصدر» أَوَّلَ مَنْ رَجَمَهَا. (۲)

مراد از عباسی که در سند روایت آمده ظاهرا عباسی که مذمت شده، نیست و الا شخصیت موثقی مثل احمد بن محمد از او روایت نقل نمی کرد.

از حکمی که حضرت علی علیه السلام در مورد این زن زناکار کردند معلوم می شود زن شوهردار بوده و زنا کرده است و لو محصنه بودن زن در متن روایت ذکر نشده است. لکن چون روایت نقل عمل و قضاوت علی علیه السلام است و قول نیست نمی شود به اطلاق آن تمسک کرد و به همان مورد عمل بسنده می شود.

ص: ۳

۱- (۳) وسائل الشیعه جلد صفحه ۶۵ باب ۱ از ابواب حد زنا حدیث ۱۴

۲- (۴) وسائل الشیعه جلد صفحه ۶۵ باب ۱ از ابواب حد زنا حدیث ۱۳

«التهذیب ۱۰- ۷- ۲۰» وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی أَيُّوبَ عَنِ الْفُضَيْلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ مَنْ أَقَرَّ عَلَى نَفْسِهِ عِنْدَ الْإِمَامِ بِحَقٍّ إِلَى أَنْ قَالَ إِلَّا الزَّانِيَ الْمُحْصَنَ- فَإِنَّهُ لَا يَرْجُمُهُ (إِلَّا أَنْ) «فی المصدر- حتی » يَشْهَدَ عَلَيْهِ أَرْبَعَةُ شُهَدَاءَ- فَإِذَا شَهِدُوا ضَرَبَهُ الْحَدَّ مِائَةَ جَلْدَةٍ ثُمَّ يَرْجُمُهُ. (۱)

تمام این روایات اطلاق داشت و شامل شاب و شابه و شیخ و شیخه زناکار محصن می شد.

در مقابل این روایت چند روایت هم داریم که در مورد جوان محصن زناکار دال بر رجم فقط است.

روایات دال بر رجم فقط در مورد جوان زناکار محصن:

«التهذیب ۱۰- ۴- ۱۰، و الاستبصار ۴- ۲۰۰- ۷۵۰» وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ صَالِحِ بْنِ سَعْدٍ «فی المصدر- إبراهیم بن صالح بن سعید » عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَلْحَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِذَا زَنَى الشَّيْخُ وَ الْعَجُوزُ جُلِدَا- ثُمَّ رُجِمَا عُقُوبَةً لَهُمَا- وَ إِذَا زَنَى النَّصَفُ «النصف- الرجل بین الحدث و المسن. (الصحاح- نصف- ۴- ۱۴۳۲)» مِنَ الرِّجَالِ- رُجِمَ وَ لَمْ يُجْلَدْ إِذَا كَانَ قَدْ أُحْصِنَ- وَ إِذَا زَنَى الشَّابُّ الْحَدَثُ السِّنِّ جُلِدَ- وَ نُفِيَ سَنَةً مِنْ مِصْرِهِ.

ص: ۴

۱- (۵) وسائل الشیعه جلد صفحه ۶۵ و ۶۶ باب ۱ از ابواب حد زنا حدیث ۱۵؛ کامل این روایت در وسائل الشیعه جلد صفحه ۶۵ و ۶۶ باب ۱ از ابواب حد زنا حدیث ۵۶ و ۵۷ ابواب مقدمات الحدود و احکامها العامه حدیث ۱ ذکر شده است

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: الشَّيْخُ وَ الشَّيْخَةُ «التهذیب ۱۰- ۵- ۱۷، و فیه- الشیخ و العجوز» وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ يَعْنِی ابْنَ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مِثْلَهُ «الفقیه ۴- ۳۸- ۵۰۳۲». (۱)

این روایت که دال بر تفصیل در حکم پیر و جوان محصن زناکار است از جهت سند خیلی ضعیف است و قابل اعتنا نیست. محمد بن احمد بن یحیی موثق است لکن کثیر الروایه است و گفته شده که از ضعفا هم زیاد روایت نقل می کند؛ در مورد ابراهیم بن صالح بن سعد می گویند لم یذکر قدح و مدح فیه، مدح و ذمی در مورد او نقل نشده و به نوعی مجهول است؛ محمد بن حفص مجهول است؛ در مورد عبدالله بن طلحه نیز می گویند از اصحاب شیعه حظّی از وثاقت نبرده است؛ لم یحظ بالوثاقه من اصحابنا.

روایت می گوید پیرمرد و پیرزن محصن اگر زنا کردند اول شلاق می خورند و بعد رجم می شوند اما نَصَف از رجال یعنی کسی که پیر نیست؛ خیلی جوان هم نیست به اصطلاح میانسال محصن، اگر زنا کرد فقط رجم می شود؛و اگر جوان زنا کرد که ظاهرا جوان غیر محصن است؛ شلاق می خورد و یک سال از آن شهر تبعید می شود.

بعض فقها به واسطه این روایت، روایاتی که دال بر جلد و رجم محصن زناکار است را به پیر محصن زناکار تقیید می زنند و می گویند جمع بین جلد و رجم در مورد محصن پیر زناکار است و شامل جوان محصن زناکار نمی شود.

۱- (۶) وسائل الشیعه جلد صفحه ۶۴ و ۶۵باب ۱ از ابواب حد زنا حدیث ۱۱

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ حد زنا؛ رجم

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۱و ۱۴۲) «النظر الثانی فی الحد و فیه مقامان : الأول فی أقسامه ، و هو قتل أو رجم أو جلد و جز و تغریب ...

و أما الرجم فیجب علی المحصن إذا زنی ببالغه عاقله ف إن کان شیخا أو شیخه جلد ثم رجم و إن کان شابا (ففیه روایتان: إحداهما یرجم لا غیر و الأخری یجمع له بین الحدین) و هو أشبه.»

در مورد شیخ و شیخه محصن زناکار اتفاق نظر است که هم جلد می شوند و هم رجم.

در مورد جوان زناکار محصن اختلاف نظر است که آیا علاوه بر رجم جلد هم می شوند یا خیر؟ مرحوم محقق در شرایع فرمودند که جمع بین جلد و رجم در مورد جوان محصن زناکار به اصول مذهب و قوانین باب نزدیک تر است.

بعض روایات داریم که دال بر این است که زناکار محصن فقط رجم می شود و جلد نمی شود.

روایات دال بر رجم فقط:

«الکافی ۷- ۱۷۶- ۱» مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی وَ غَیْرِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَیْدٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: الرَّجْمُ حَدُّ اللَّهِ الْأَکْبَرُ- وَ الْجَلْدُ حَدُّ اللَّهِ الْأَصْغَرُ- فَإِذَا زَنَی الرَّجُلُ الْمُحْصَنُ رُجِمَ وَ لَمْ یُجْلَدْ. (۱)

۱- (۱) وسائل الشیعه جلد صفحه ۶۱باب ۱ از ابواب حد زنا حدیث ۱

این روایت صحیحه یا موثقه أبی بصیر صراحت در نفی جلد و إثبات رجم دارد.

«الکافی ۷- ۱۷۷- ۷» وَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَیْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَیْسٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَضَی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فِی الشَّیْخِ وَ الشَّیْخَهِ- أَنْ یُجْلَدَا مِائَهً وَ قَضَی لِلْمُحْصَنِ الرَّجْمَ- وَ قَضَی فِی الْبِکْرِ وَ الْبِکْرَهِ إِذَا زَنَیَا جَلْدَ مِائَهٍ- وَ نَفْیَ سَنَهٍ فِی غَیْرِ مِصْرِهِمَا- وَ هُمَا اللَّذَانِ قَدْ أُمْلِکَا وَ لَمْ یُدْخَلْ بِهَا. (۱)

این روایت می گوید محصن رجم می شود و دیگر جلد را ذکر نکرده است و فرقی هم بین شیخ و شیخه و شاب و شابه نیست. در روایت در مورد پیرمرد و پیرزن حکم جلد ذکر شده، ولی در مقابل پیر، که جوان است حکم جلد ذکر نشده است.

«الكافی ۷- ۱۷۷- ۲، التهذیب ۱۰- ۳- ۶، أورده فی الحدیث ۴ من الباب ۲ من أبواب النکاح المحرم » وَ عَنْ عَلِیٍّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ عَنْ یُونُسَ عَنْ سَمَاعَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: الْحُرُّ وَ الْحُرَّهُ إِذَا زَنَیَا جُلِدَ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَهَ جَلْدَهٍ- فَأَمَّا الْمُحْصَنُ وَ الْمُحْصَنَهُ فَعَلَیْهِمَا الرَّجْمُ. (۲)

این روایت در مورد محصن زناکار چه پیر و چه جوان فقط حکم رجم را بیان می کند.

۱- (۲) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۶۱ و ۶۲ باب ۱ از ابواب حد زنا حدیث ۲

۲- (۳) وسائل الشیعه جلد صفحه ۶۲ باب ۱ از ابواب حد زنا حدیث ۳

«التهذيب ۱۰- ۴- ۱۰، و الاستبصار ۴- ۲۰۰- ۷۵۰» وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ صَالِحِ بْنِ سَعْدٍ «فى المصدر- إبراهيم بن صالح بن سعيد » عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَلْحَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِذَا زَنَى الشَّيْخُ وَ الْعَجُوزُ جُلِدَا- ثُمَّ رُجِمَا عُقُوبَةً لَهُمَا- وَ إِذَا زَنَى النَّصَفُ «النصف- الرجل بين الحدث و المسن. (الصحاح- نصف- ۴- ۱۴۳۲)» مِنَ الرِّجَالِ- رُجِمَ وَ لَمْ يُجْلَدْ إِذَا كَانَ قَدْ أُحْصِنَ- وَ إِذَا زَنَى الشَّابُّ الْحَدَثُ السِّنِّ جُلِدَ- وَ نُفِیَ سَنَةً مِنْ مِصْرِهِ.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: الشَّيْخُ وَ الشَّيْخَةُ «التهذيب ۱۰- ۵- ۱۷، و فيه- الشيخ و العجوز» وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ يَعْنِی ابْنَ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مِثْلَهُ «الفقيه ۴- ۳۸- ۵۰۳۲». (۱)

این روایت که دال بر تفصیل در حکم پیر و جوان محصن زناکار است از جهت سند خیلی ضعیف است و قابل اعتنا نیست. محمد بن احمد بن یحیی موثق است لکن کثیر الروایه است و گفته شده که از ضعفا هم زیاد روایت نقل می کند؛ در مورد ابراهیم بن صالح بن سعد می گویند لم یذکر قدح و مدح فیه، مدح و ذمی در مورد او نقل نشده و به نوعی مجهول است؛ محمد بن حفص مجهول است؛ در مورد عبدالله بن طلحه نیز می گویند از اصحاب شیعه حظّی از وثاقت نبرده است؛ لم یحظ بالوثاقه من اصحابنا.

۱- (۴) وسائل الشیعه جلد صفحه ۶۴ و ۶۵باب ۱ از ابواب حد زنا حدیث ۱۱

روایت می گوید پیرمرد و پیرزن محصن اگر زنا کردند اول شلاق می خورند و بعد رجم می شوند اما نَصَف از رجال یعنی کسی که پیر نیست؛ و خیلی جوان هم نیست به اصطلاح میانسال محصن، اگر زنا کرد فقط رجم می شود؛و اگر جوان زنا کرد که ظاهرا جوان غیر محصن است؛ شلاق می خورد و یک سال از آن شهر تبعید می شود.

این روایت قطع نظر از سند که ضعیف است؛ دال بر این است که نَصَف از رجال که قطعا شامل شاب و شابه می شود اگر زنا کردند و البته محصن هم بودند فقط رجم می شوند و دیگر شلاق نمی خورند. روایت اثبات رجم و نفی جلد می کند.

«الکافی ۷- ۱۷۷- ۵، التهذیب ۱۰- ۶- ۱۹، و الاستبصار ۴- ۲۰۲- ۷۶۰» وَ عَنْهُ عَنْ أَبَانٍ عَنْ أَبِی الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: رَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ لَمْ یَجْلِدْ- وَ ذَکَرُوا أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام رَجَمَ بِالْکُوفَهِ وَ جَلَدَ- فَأَنْکَرَ ذَلِکَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ قَالَ مَا نَعْرِفُ هَذَا- أَیْ لَمْ یَحُدَّ رَجُلًا حَدَّیْنِ جَلْدٌ وَ رَجْمٌ فِی ذَنْبٍ وَاحِدٍ. (۱)

أَقُولُ: ذَکَرَ الشَّیْخُ أَنَّ تَفْسِیرَ یُونُسَ لِلْخَبَرِ غَلَطٌ ثُمَّ حَمَلَهُ عَلَی إِنْکَارِ الْحُکْمِ الْأَوَّلِ وَ جَوَّزَ حَمْلَهُ عَلَی أَنَّهُ لَمْ یَتَّفِقْ فِی زَمَانِ عَلِیٍّ علیه السلام مَنْ وَجَبَ عَلَیْهِ الْجَلْدُ وَ الرَّجْمُ لِمَا یَأْتِی «یاتی فی الأحادیث ۷- ۱۵ من هذا الباب » وَ عَلَی هَذَا یُحْمَلُ حَدِیثُ زُرَارَهَ الْآتِی «یاتی فی الحدیث ۱۳ من هذا الباب » عَلَی أَنَّ ذَلِکَ کَانَ بِالْبَصْرَهِ أَوْ غَیْرِهَا سِوَی الْکُوفَهِ وَ یَحْتَمِلُ الْحَمْلُ عَلَی التَّقِیَّهِ. (۲)

۱- (۵) وسائل الشیعه جلد صفحه ۶۲ و ۶۳ باب ۱ از ابواب حد زنا حدیث ۵

۲- (۶) وسائل الشیعه جلد صفحه ۶۳

امام صادق علیه السلام می فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله رجم کرد ولی جلد نزدند؛ و نزد حضرت ذکر کردند که حضرت علی علیه السلام در کوفه رجم کردند و جلد هم زدند امام صادق علیه السلام انکار کردند و گفتند ما چنین چیزی نمی شناسیم یعنی یک مرد بابت یک گناه دو حدّ نمی خورد یعنی رجم و جلد با هم در مورد او اجرا نمی شود.

مستدلین به این روایت می گویند امام صادق علیه السلام انکار کردند که یک مرد بابت یک گناه دو حدّ بخورد یعنی رجم و جلد با هم، و لذا جوان محصن زناکار فقط رجم می شود و دیگر جلد ندارد.

مرحوم شیخ طوسی می فرماید این که امام صادق علیه السلام انکار کردند و گفتند ما چنین چیزی نمی شناسیم مرادشان حکم اول است و این که یونس در تفسیر روایت که امام صادق علیه السلام می فرماید ما چنین چیزی نمی شناسیم مرادشان این است که چنین چیزی نمی شناسیم که یک مرد بابت یک گناه دو حدّ بخورد یعنی هم رجم شود و هم جلد بخورد تفسیر غلطی است.

در مورد شیخ و شیخه محصن زناکار که اتفاق نظر است که هم جلد می شوند و هم رجم. و منشأ اختلاف فقها در مورد جوان زناکار محصن که آیا علاوه بر رجم جلد هم می شود یا خیراختلاف روایات است؛ در بعض روایات مطرح شده که هم رجم می شود و هم جلد می خورد؛ بعض روایات هم داشتیم که فقط رجم می شود لکن با توجه به اطلاق آیه شریفه جلد زناکار، که اطلاق دارد و با توجه به اطلاق روایات رجم اکثریت فقها می گویند جوان محصن زناکار هم مانند پیر محصن زناکار هم رجم می شود و هم جلد می خورد.

نظر اکثر فقها در مورد جوان زناکار محصن جمع بین جلد و رجم است؛ از متقدمین مرحوم شیخ طوسی در کتاب نهایه اشان قائل به رجم تنها برای جوان زناکار محصن شده اند و نقل شده که در کتاب تبیانشان از این نظر برگشته اند و قائل به جمع بین جلد و رجم شده اند و از متأخرین مرحوم حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه در کتاب تحریرشان قائل به رجم فقط برای جوان زناکار محصن شده اند و شارح تحریر مرحوم حضرت آیت الله فاضل لنکرانی نیز همین نظر را انتخاب می کنند.

در حکم جوان محصن زناکار، خیلی کار به فتاوای فقها نداریم چون منابعی که فقها از آن حکم را استنباط کرده اند همان منابع را ما در اختیار داریم و در جمع بین روایات می گوییم ظاهرا قول اکثریت فقها صحیح است؛ و جمع بین روایات به این است که جوان محصن زناکار هم مانند پیر محصن زناکار هم رجم می شود و هم جلد می خورد. در مورد پیر محصن زناکار که اختلافی در جمع بین رجم و جلد نیست و در مورد جوان محصن زناکار نیز اطلاق آیه جلد و روایات رجم شامل پیر و جوان هر دو می شود.

بعضی می گویند روایات دال بر جمع بین جلد و رجم در مورد پیر محصن زناکار است؛ و روایات دال بر رجم فقط محصن زناکار در مورد جوان زناکار است و روایت نُه باب یک ابواب حد زنا را شاهد این حمل می گیرند؛

«التهذیب ۱۰- ۴- ۱۴، و الاستبصار ۴- ۲۰۱- ۷۵۴» وَ عَنْهُ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ (عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَ حَمَّادٍ) «فی نسخه- عبد الرحمن بن حماد (هامش المخطوط)» عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: فِی الشَّیْخِ وَ الشَّیْخَهِ جَلْدُ مِائَهٍ وَ الرَّجْمُ- وَ الْبِکْرِ وَ الْبِکْرَهِ جَلْدُ مِائَهٍ وَ نَفْیُ سَنَهٍ. (۱)

۱- (۷) وسائل الشیعه جلد صفحه ۶۴ باب ۱ از ابواب حد زنا حدیث ۹

مرحوم حضرت آیت الله فاضل لنکرانی تقریبا همین جور حمل می کنند؛ و مرحوم آیت الله خوانساری این حمل را نقل می کنند و همین روایت را هم شاهد حمل می آورند و بعد آن را نقد می کنند و نمی پذیرند. و می فرمایند این جمع قابل قبول نیست.

ما هم این جمع را نمی پسندیم و آن را جمع تبرعی می دانیم. لذا این جمع قابل قبول نیست.

حدود؛ حد زنا؛ رجم کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ حد زنا؛ رجم

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۱و ۱۴۲) «النظر الثانی فی الحد و فیه مقامان : الأول فی أقسامه ، و هو قتل أو رجم أو جلد و جز و تغریب ...

و أما الرجم فیجب علی المحصن إذا زنی ببالغه عاقله ف إن کان شیخا أو شیخه جلد ثم رجم و إن کان شابا (ففیه روایتان: إحداهما یرجم لا غیر و الأخری یجمع له بین الحدین) و هو أشبه.»

مثل مرحوم حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه در کتاب تحریرشان و شارح تحریر مرحوم حضرت آیت الله فاضل لنکرانی می گویند مراد از روایات جمع بین رجم و جلد، شیخ و شیخه و مراد از روایات رجم فقط شابّ و شابّه است؛ در حالی که می بینیم هر دو دسته این روایات مطلق است و قیدی ندارد که پیر یا جوان باشند؛ البته دو، سه روایت هم شاهد برای جمعشان ذکر می کنند.

البته ما طبق نظر مرحوم آیت الله خوانساری می گوییم در حمل مطلق بر مقید یا در سنجیدن یک مقید یا یک مطلق نفس تعارض دو دلیل کافی نیست و جمع کردن روایات مثل نظر حضرت امام رضوان الله تعالی علیه را جمع تبرعی می دانیم.

ص: ۱۲

مرحوم آیت الله خوانساری می گوید وقتی چند روایت تعارض پیدا کردند؛ به چه دلیل وقتی یکی از این روایات را با نسبت سنجی با روایات دیگر مقید کردیم بگوییم حالا اخص است و اظهر است و روایت مطلق را با این روایت مقید، تقیید بزنیم و روایت مطلق را حمل بر مقید کنیم.

روایت عاصم بن حمید که می گوید محصن رجم می شود؛ ولی جلد زده نمی شود را حمل بر شابّ و شابّه کنیم؛ آن وقت روایت عاصم بن حمید اخص از روایت صحیحه محمد بن مسلم و صحیحه زراره می شود؛ این دو روایت می گفت محصن هم رجم می شود و هم جلد، لذا چون روایت عاصم بن حمید اخص از این دو روایت شد این دو روایت را تقیید می زنند و مربوط به محصن شیخ و شیخه می شود.

اگر روایت عاصم بن حمید از اول در روایت مقید به شابّ و شابّه بود می توانست دو صحیحه محمد بن مسلم و زراره را تقیید بزنـد و اظهر از آن دو بود و آن دو مقیـد می شد؛ لکن روایت عاصم بن حمید هم مطلق است و آن دو روایت هم مطلق اسـت لذا نمی شود یکی را بر دیگری حمل کرد؛ و روایت عبد اللّه ابن طلحه که دال بر رجم و جلد محصن شـیخ و شیخه است و در مورد نَصَف رجـال یعنی کسـی که پیر نیست؛ و خیلی جوان هم نیست به اصـطلاح میانسال محصن، اگر زنا کرد روایت دال بر رجم فقط است و این روایت را شاهد بر حملشان گرفتند؛ پذیرفته نیست؛ چون از نظر سند ضعیف است و قابل قبول نیست؛ که قبلا در مورد سند آن بحث کردیم.

مرحوم خوانساری بـا این بیان اسـتدلال حضـرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه در کتاب تحریرشان و شارح تحریر مرحوم حضرت آیت الله فاضل لنکرانی را که قائل به رجم فقط برای جوان زناکار محصن شده اند را نمی پذیرند.

بعد مرحوم خوانساری نکته ایی را اضافه می کنند که اگر روایت محمد بن مسـلم و زراره را تخصـیص به شیخ و شیخه بزنیم و شابّ و شابّه را از آن خارج کنیم تخصیص مستهجن است چون قاعده و قانون این است که باقی مانده بعد از تخصیص کمتر و یا حتی مساوی با آنچه هنوز باقی مانـده نباشد و در مورد بحث ما مسـلم این است که شابّ و شابّه محصن زناکار قطعا بیشتر از محصن شـیخ و شـیخه زناکار است و با تخصـیص به شـیخ و شیخه آن چه تحت این عام باقی می ماند کمتر از چیزی است که تخصیص خورده و این خلاف قانون و قاعده است.

متن عبارت ایشان در جامع المداراک این گونه است:

«...فـالنتیجه أنّ الجمع بین الجلـد و الرّجم یختص بصوره الإحصان فإذا لم یکن إحصان کان الحـدّ هو الجلـد فحسب، فصـحیحه عاصم بن حمید {«الرّجم حدّ اللّه الأکبر، و الجلد حدّ اللّه الأصغر، فإذا زنی الرّجل المحصن رجم و لم یجلد» (۱) } المذکوره لا بدّ من تقییدها بغیر الشّیخ و الشّیخه بصـحیحه محمّد بن مسلم المذکوره، فتحمل صحیحه عاصم المذکوره علی الشّابّ و الشّابه فتکون أخصّ من صـحیحه محمّـد بن مسـلم {«فی المحصن و المحصـنه جلد مائه ثمّ الرّجم» (۲) } و صـحیحه زراره {«المحصن یجلد مائه و یرجم، و من لم یحصن یجلد مائه و لا ینفی و الّتی قد أملکت و لم یدخل بها تجلد مائه و تنفی» (۳) } المذکورتین فتحمل صـحیحتان علی الشیخ و الشیخه، و تؤیّد ذلک روایه عبد اللّه ابن طلحه عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال: «إذا زنی الشّیخ و العجوز جلدا، ثمّ رجما عقوبه لهما، و إذا زنی النّصف من الرّجال رجم، و لم یجلد إذا کان قد أحصن- الحدیث» (۴) و یمکن أن یقـال: إذا تعـارض الأخبـار لا ـوجه للجمع بین بعضـها مع بعض أولا ثمّ ملاحظه النسـبه بین المتصـرّف فیه مع بعض آخر فإنّ الأخص المطلق یقـدّم علی الأعمّ المطلق من جهه الأظهریّه فی حـد ذاته، و المطلقان المتعارضان لا أظهریّه لأحـدهما علی الآخر من جهه ظهورهما، فالتّعارض بین المطلقین باق و أمّا التأییـد بما ذکر من روایه عبـد اللّه بن طلحه فلا فائـده فیه مع عـدم التمامیّه من جهه السند و لکنّها دلیل الشّیخ- قدّس سرّه- یقوی اختیاره.

۱- (۱) وسائل الشیعه جلد صفحه ۶۱ و ۶۲ باب ۱ از ابواب حد زنا حدیث ۱

۲- (۲) وسائل الشیعه جلد صفحه ۶۳ و ۶۴ باب ۱ از ابواب حد زنا حدیث ۸

۳- (۳) وسائل الشیعه جلد صفحه ۶۳ باب ۱ از ابواب حد زنا حدیث ۷

۴- (۴) وسائل الشیعه جلد صفحه ۶۴ و ۶۵باب ۱ از ابواب حد زنا حدیث ۱۱

هذا مضافا إلی أنّ تقیید صحیحه محمّد بن مسلم بخصوص الشّیخ و الشّیخه لا یخفی الاشکال فیه لأنّ القاعده فی القانون أن لا یکون الباقی بعد التخصیص أقلّ بل و لا ـ المساوی و الظاهر أنّ ابتلاء الشّباب بارتکاب الزّنی مع الإحصان أکثر من ارتکاب الشّیخ و الشّیخه.» (۱)

ما هم جمع حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه در کتاب تحریرشان و شارح تحریر مرحوم حضرت آیت الله فاضل لنکرانی را جمع تبرعی می دانیم و روایت عبد اللّه بن طلحه را هم که شاهد جمع ذکر کرده اند بسیار ضعیف السند است لذا قابل قبول نمی باشد.

راهی که مرحوم شهید در مسالک رفتند و ظاهرا صاحب جواهر هم همین راه را انتخاب کرده اند که جمع بین دلیلین یعنی به اطلاق آیه ی شریفه جلد و اطلاق روایات رجم استناد می کنند راه جمع خوبی است یعنی جمع بین کتاب و سنت این است که محصن زناکار چه پیر و چه جوان هم رجم می شوند و هم شلاق می خورند. نظر مشهور فقها همین است؛ ما هم همین نظر را انتخاب می کنیم.

قدر متیقن: نکته دیگر که باید به آن توجه شود این است که قدر متیقن در مورد محصن و محصنه پیر این است که هم رجم می شوند و هم جلد اما در مورد محصن جوان اگر فقط رجم شوند و شلاق نخورند شک داریم که حکم إلاهی در مورد او از نظر جلد ترک شده یا نه، لذا قدر متیقن این است که محصن جوان هم هم رجم شود و هم شلاق بخورد.

۱- (۵) جامع المدارک فی شرح مختصر النافع جلد ۷ صفحه ۲۹ و ۳۰

مرحوم شیخ طوسی هم که در کتاب نهایه اشان قائل به رجم تنها برای جوان زناکار محصن شده اند؛ نقل شده که در کتاب تبیانشان از این نظر برگشته اند و قائل به جمع بین جلد و رجم شده اند؛ لذا حق با مرحوم شهید در مسالک است و جمع بین کتاب و سنت که دال بر رجم و جلد محصن پیر و جوان است قابل قبول است.

تحریف قرآن:

به روایت هجده این باب یعنی باب اول ابواب حد زنا برای تحریف در قرآن استدلال شده است؛ متن روایت این است:

«الفقیه ۴- ۲۶- ۴۹۹۸» مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی الْقُرْآنِ رَجْمٌ قَالَ نَعَمْ- قُلْتُ کَیْفَ قَالَ الشَّیْخُ وَ الشَّیْخَةُ فَارْجُمُوهُمَا الْبَتَّةَ- فَإِنَّهُمَا قَضَیَا الشَّهْوَةَ. (۱)

راوی می گوید به امام صادق علیه السلام گفتم آیا در قرآن حکم رجم ذکر شده است حضرت فرمودند بله پیر مرد و پیرزن را رجمشان کنید چون این ها از شهوت خود در جوانی استفاده کرده اند و دیگر موقع شهوترانی آن ها نیست؛ معلوم است که مراد پیر محصن زناکار است.

ظاهر این روایت این است که حکم رجم در قرآن بوده و الآن نیست و به اصطلاح قرآن تحریف شده است؛ لکن روایات زیادی از ائمه علیهم السلام داریم که قرآنی که نازل شده همین چیزی است که ما بین دفّتین است و کسی در آن دخل و تصرفی نکرده است.

۱- (۶) وسائل الشیعه جلد صفحه ۶۷ باب ۱ از ابواب حد زنا حدیث ۱۸

اکثر آقایـان فقـط به این بحث اشـاره کرده انـد و از آن رد شـده انـد لکن مـا ادله محکمی داریم که قرآن مـورد تحریف قرار نگرفته است و اهتمام مسلمین به قـدری بوده که یک واو و فاء و زیر و زبر قرآن هم کم و زیاد نشده است. در جایی نقل شده کـه عمر خلیفه دوم مسـلمین روی منـبر آیه ایی از قرآن را اشـتباه خوانـد؛ کسـی به او تـذکر داد؛ عُمر از این که شخصـی به او تذکر داده، برایش سـنگین آمد وقتی آن شـخص این حالت را از عُمر دید گفت اگر راست نشوی با همین شمشـیر راستت می کنیم؛ مسـلمین از اول اهتمام زیادی به حفظ قرآن داشـتند و خداونـد هم خودش وعـده حفظ آن را داده است لذا باید بگوییم این روایت موضوع یا مجعول است.

حدود؛ حد زنا کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ حد زنا

مأخـذ: (شـرائع الإسـلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۳) «... و لا یقام الحد علی الحامل حتی تضع و تخرج من نفاسها و ترضع الولد إن لم یتفق له مرضع و لو وجد له کافل جاز إقامه الحد.

و یرجم المریض و المستحاضه و لا یجلد أحدهما إذا لم یجب قتله و لا رجمه توقیا من السرایه و یتوقع بهما البرء و إن اقتضـت المصلحه التعجیل ضـرب بالضـغث المشتمل علی العدد و لا یشترط وصول کل شمراخ إلی جسده و لا تؤخر الحائض لأنه لیس بمرض و لا یسقط الحد باعتراض الجنون و لا الارتداد.

و لا یقام الحد فی شده الحر و لا فی شده البرد و یتوخی به فی الشتاء وسط النهار و فی الصیف طرفاه و لا فی أرض العدو مخافه الالتحاق و لا فی الحرم علی من التجأ إلیه بل یضیق علیه فی المطعم و المشرب لیخرج.

ص: ۱۷

و یقام علی من أحدث موجب الحد فیه.»

اجرای حـد در صورت عروض جنون و ارتـداد: اگر مردی عاقل و یا زنی عاقله بود و در حال عقل زنا کرد و بعـد مجنون شـد؛ آیا در این صورت جنون مانع از اجرای حـد می شود؟ یا اگر شخصـی در حالی که مسـلمان بود زنا کرد و بعـد مرتـد شد؛ آیا ارتداد مانع از اجرای حد بر او می شود؟

مرحوم محقق می فرماینـد عـارض شـدن جنون و ارتـداد بعـد از ارتکـاب زنا موجب سـقوط حـد نمی شود. دلیلش هم روایت است.

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَـیْنِ بِإِسْـنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی رَجُلٍ وَجَبَ عَلَیْهِ الْحَـدُّ فَلَمْ یُضْـرَبْ حَتَّی خُولِطَ- فَقَالَ إِنْ کَانَ أَوْجَبَ عَلَی نَفْسِهِ الْحَـدَّ وَ هُوَ صَـحِیحٌ- لَا عِلَّهَ بِهِ مِنْ ذَهَابِ عَقْلٍ- أُقِیمَ

عَلَيْهِ الْحَدُّ كَائِناً مَا كَانَ. (۱)

حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مورد مردی که حد بر واجب شده بود لکن بر او اجرا نشد تا قاطی کرد و دیوانه شد؛ فرمودند: اگر در حال سلامت حد بر او واجب شده بود حد در موردش اجرا می شود؛ هر گونه که باشد؛ یعنی و لو این که آن شخص الآن دیوانه باشد.

ممکن است کسی اشکال کند که ما در مقابلش روایت موثقه داریم که حدّ بر مجنون جاری نمی شود تا خوب شود؛ همچنین حدّ بر بچه جاری نمی شود تا بالغ شود؛ و حدّ بر انسان خواب جاری نمی شود تا وقتیکه بیدار شود.

۱- (۱) وسائل الشیعه جلد صفحه ۲۴ و ۲۵باب ۹ از أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّهِ حدیث ۱

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ علیه السلام عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ: لَا حَدَّ عَلَى مَجْنُونٍ حَتَّى يُفِيقَ- وَ لَا عَلَى صَبِيٍّ حَتَّى يُدْرِكَ- وَ لَا عَلَى النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ. (۱)

این روایت می گوید حد بر مجنون جاری نمی شود تا خوب شود.

در جواب این روایت می گوییم بله اگر شخص در حالی که مجنون است مرتکب زنا شود حدّ بر او جاری نمی شود؛ اما شخصی که سالم بوده و در حال صحت زنا کرده و بعد جنون بر او عارض شده چرا حد در مورد او اجرا نشود متن روایت است «إِنْ كَانَ أَوْجَبَ عَلَى نَفْسِهِ الْحَدَّ وَ هُوَ صَحِيحٌ- لَا عِلَّةَ بِهِ مِنْ ذَهَابِ عَقْلٍ- أُقِيمَ عَلَيْهِ الْحَدُّ كَائِناً مَا كَانَ» اگر شخص در حال صحت حدّ بر او واجب شده باشد حدّ بر او اجرا می شود در هر حالی که باشد؛ و با این تصویر دیگر تعارضی بین این دو روایت نیست.

مطلب بعد این است که «و لا- یقام الحد فی شده الحر و لا- فی شده البرد و یتوخی به فی الشتاء وسط النهار و فی الصیف طرفاه...» حدّ جلد در شدت گرما و در شدت سرما جاری نمی شود؛ چون در این صورت شخصی که حدّ بر او واجب شده علاوه بر زجری که از حدّ باید تحمل کند باید زجر بیشتری را به دلیل گرما یا سرما تحمل کند در حالی که شارع فقط زجر حدّ را برای او معین کرده نه بیشتر از آن، دلیلی نداریم که زجر بیشتر را بر او تحمیل کنیم؛ لذا حد در تابستان در خُنکی هوا و در زمستان در موقع گرمی هوا اجرا می شود.

۱- (۲) وسائل الشیعه جلد صفحه ۲۲ و ۲۳باب ۸ از أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّهِ حدیث ۱

در این که حدّ در شدت سرما و شدت گرما اجرا نمی شود اختلاف است که این حکم الزامی است یا این حکم استحبابی است. بعض فقها این حکم را الزامی می دانند به صورتی که اگر اجرای حکم در شدت گرما یا سرما صورت بگیرد و ضرری بیشتر از حدّ بر این شخص وارد شود مجری حکم ضامن آن ضرر خواهد بود. در ضمن این که ضرر بیشتر از حدّ بر شخصی که حدّ بر او واجب شده مجوز می خواهد ما چنین مجوزی نداریم.

البته روایاتی هم در باب داریم که حدّ نباید در شدت گرما و شدت سرما اجرا شود.

مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَطِیَّهَ عَنْ هِشَامِ بْنِ أَحْمَرَ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ علیه السلام قَالَ: کَانَ جَالِساً فِی الْمَسْجِدِ وَ أَنَا مَعَهُ- فَسَمِعَ صَوْتَ رَجُلٍ- یُضْرَبُ صَلَاهَ الْغَدَاهِ فِی یَوْمٍ شَدِیدِ الْبَرْدِ- فَقَالَ مَا هَذَا قَالُوا رَجُلٌ یُضْرَبُ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ فِی هَذِهِ السَّاعَهِ- إِنَّهُ لَا یُضْرَبُ أَحَدٌ فِی شَیْ ءٍ مِنَ الْحُدُودِ فِی الشِّتَاءِ- إِلَّا فِی أَحَرِّ سَاعَهٍ مِنَ النَّهَارِ- وَ لَا فِی الصَّیْفِ إِلَّا فِی أَبْرَدِ مَا یَکُونُ مِنَ النَّهَارِ. (۱)

حضرت امام کاظم علیه السلام در مسجد نشسته بودند مردی را در وقت نماز صبح در شدت سرما حدّ می زدند حضرت سؤال کردند چه خبر است؟ گفتند مردی را حدّ می زنند حضرت فرمودند سبحان الله در این وقت حدّ می زنند؛ همانا هیچ کس حدّی بر او جاری نمی شود در زمستان مگر در گرم ترین وقت روز، و در تابستان مگر در خُنک ترین وقت روز.

۱- (۳) وسائل الشیعه جلد صفحه ۲۱ باب ۷ از أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْکَامِهَا الْعَامَّهِ حدیث ۱

وَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِی دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: مَرَرْتُ مَعَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ إِذَا رَجُلٌ یُضْرَبُ بِالسِّیَاطِ- فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام سُبْحَانَ اللَّهِ- فِی مِثْلِ هَذَا الْوَقْتِ یُضْرَبُ- قُلْتُ لَهُ وَ لِلضَّرْبِ حَدٌّ قَالَ نَعَمْ- إِذَا کَانَ فِی الْبَرْدِ ضُرِبَ فِی حَرِّ النَّهَارِ- وَ إِذَا کَانَ فِی الْحَرِّ ضُرِبَ فِی بَرْدِ النَّهَارِ. (۱)

راوی می گوید کنار امام صادق علیه السلام عبور کردم و در آن هنگام مردی را با شلاق حدّ می زدند؛ امام صادق علیه السلام فرمودند سبحان الله در مثل این وقت حدّ زده می شود. راوی می گوید خدمت امام علیه السلام عرض کردم مگر حدّ زدن هم وقت دارد حضرت فرمودند بله در سرما حدّ، هنگام گرمای روز زده می شود و در گرما، حدّ در خُنکی هوا زده می شود.

وَ عَنْهُ عَنْ مُعَلَّی عَنْ عَلِیِّ بْنِ مِرْدَاسٍ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: خَرَجَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام فِی بَعْضِ حَوَائِجِهِ- فَمَرَّ بِرَجُلٍ یُحَدُّ فِی الشِّتَاءِ- فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ مَا یَنْبَغِی هَذَا- فَقُلْتُ وَ لِهَذَا حَدٌّ قَالَ نَعَمْ- یَنْبَغِی لِمَنْ یُحَدُّ فِی الشِّتَاءِ أَنْ یُحَدَّ فِی حَرِّ النَّهَارِ- وَ لِمَنْ حُدَّ فِی الصَّیْفِ أَنْ یُحَدَّ فِی بَرْدِ النَّهَارِ. (۲)

امام علیه السلام برای حاجتی از منزل خارج شدند به شخصی عبور کردند که در زمستان حدّ زده می شد فرمودند سبحان الله این شایسته نیست؛ راوی می گوید به حضرت عرض کردم مگر حدّ زدن هم وقت دارد حضرت فرمودند بله شایسته است در زمستان، حدّ هنگام گرمای روز زده شود و در تابستان، حدّ در خُنکی هوا زده شود.

۱- (۴) وسائل الشیعه جلد صفحه ۲۱ و ۲۲ باب ۷ از أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْکَامِهَا الْعَامَّهِ حدیث ۲

۲- (۵) وسائل الشیعه جلد صفحه ۲۲ باب ۷ از أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْکَامِهَا الْعَامَّهِ حدیث ۳

اهمیت لباس در اسلام

بحث لباس در اسلام بسیار حائز اهمیت است به طوری که در وسائل الشیعه بابی تحت عنوان «أَبْوَابُ لِبَاسِ الْمُصَلِّی» (۱) مطرح شده که ۶۴ باب دارد و بعد از آن بحث «أَبْوَابُ أَحْکَامِ الْمَلَابِسِ وَ لَوْ فِی غَیْرِ الصَّلَاهِ» (۲) مطرح شده که ۷۳ باب دارد.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مردی را دیدند که موهای ژولیده داشت؛ موهایش پراکنده و متفرق بودند؛ شانه نکرده بود؛ لباسش هم کثیف بود و حال مناسبی نداشت؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: متعه کردن و نعمت های خدا را آشکار ساختن، جزء دین است.

سَهْلُ بْنُ زِیَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِکِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ أَبْصَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَجُلًا شَعِثاً شَعْرُ رَأْسِهِ وَسِخَهً ثِیَابُهُ سَیِّئَهً حَالُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنَ الدِّینِ الْمُتْعَهُ وَ إِظْهَارُ النِّعْمَهِ (۳)

روایات بسیاری داریم که هر گاه خداوند به بنده ایی نعمت داد دوست دارد آثار آن نعمت را در زندگیش ببیند.

«...إِذَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَی عَبْدٍ بِنِعْمَهٍ أَحَبَّ أَنْ یَرَاهَا عَلَیْه...» (۴)

۱- (۶) وسائل الشیعه، جلد، صفحه: ۳۴۳ تا ۴۶۵

۲- (۷) وسائل الشیعه، جلد، صفحه: ۴۶۵ تا جلد ۵، صفحه ۱۱۶

۳- (۸) الکافی (ط - الإسلامیه)، جلد، صفحه: ۴۳۹

۴- (۹) وسائل الشیعه، جلد ۵، صفحه: ۷ أَبْوَابُ أَحْکَامِ الْمَلَابِسِ وَ لَوْ فِی غَیْرِ الصَّلَاهِ باب ۱ حدیث ۳

بنده در خاطرات خودم این جریان را نقل کرده ام که در سخت ترین شرائط و شلوغی ها که حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه قم تشریف آورده بودند و ایشان را در منزلی در خیابان ساحلی اسکان داده بودند قرار بود برای سخنرانی به مدرسه فیضیه بروند بنده مأموریتی پیدا کردم که قبل از سخنرانی مطلبی را به ایشان بگویم؛ در زدم حاج احمد آقا رضوان الله تعالی علیه در را باز کردند و فرمودند وارد شوید؛ خودم با چشمان خودم دیدم که در آن شرائط سخت حضرت امام جلوی آینه ایستاده بودند و خودشان را مرتب می کردند؛ ایشان خیلی در نظم ظاهری و و نظم لباس و عمامه و غیره مقید بودند.

روزی حضرت امام مرحوم آیت الله هاشم آملی لاریجانی، پدر لاریجانی های رئیس قوه قضائیه و مقننه را می بینند که در یک بقالی نشسته و داشته چیزی مثلا سیب زمینی، پیاز و یا از این قبیل جمع می کرده؛ حضرت امام دستی به شانه ایشان می زند و می گوید این جا قم است؛ و ردّ می شود؛ مرحوم آیت الله آملی لاریجانی از شخصیت های برجسته بودند ولی حضرت امام خواستند به ایشان گوشزد کنند که این جا مثل نجف نیست؛ در نجف عادی بوده که مراجع و علما و بزرگان خودشان کارهای سبک و ریز منزل را انجام می دادند ولی در قم کارهای پست و کوچک را برای بزرگان کسر شأن و شکست شخصیت می دانستند و البته در بعض روایات هم داریم که کارهای ریز و جزئی را خودتان عهده دار نشوید و به دیگران واگذار کنید و از این که مردم حرف بزنند نباید ترسید انسان باید وظیفه ی خودش را انجام دهد بالأخره انسان هر کاری که بکند مردم حرف دارند که در مورد او بزنند به این ها نباید اعتنا کرد.

ص: ۲۳

در روایتی امام هادی علیه السلام از امام صادق علیه السلام نقل می کنند که حضرت فرمودند: خداوند زیبایی و زیبا بودن را دوست دارد و هر گاه خداوند به بنده ایی نعمت داد دوست دارد آثار آن نعمت را در زندگیش ببیند. و فقر و خود را فقیر نشان دادن را دوست ندارد. از حضرت سؤال کردند چگونه خداوند دوست دارد آثار نعمتش را در بنده اش ببیند؟ مقصود چیست؟ حضرت فرمودند: لباسش را تمیز کند و از بوی خوش استفاده کند و خانه اش را سفید کاری کند؛ یعنی خانه اش کاه گلی و تاریک نباشد؛ و در خانه اش را تمیز کند؛ فناء به معنای دم در منزل است و قبل از تاریکی هوا، قبل از این که خورشید غروب کند لامپ ها و چراغ هایش را روشن کند که باعث از بین رفتن فقر و افزایش روزی می شود.

الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطُّوسِیُّ فِی الْأَمَالِی عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْفَحَّامِ عَنِ الْمَنْصُورِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَادِی علیه السلام عَنْ آبَائِهِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْجَمَالَ وَ التَّجَمُّلَ- وَ یَکْرَهُ الْبُؤْسَ وَ التَّبَاؤُسَ- فَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَنْعَمَ عَلَی عَبْدٍ نِعْمَهً- أَحَبَّ أَنْ یَرَی عَلَیْهِ أَثَرَهَا قِیلَ کَیْفَ ذَلِکَ- قَالَ یُنَظِّفُ ثَوْبَهُ وَ یُطَیِّبُ رِیحَهُ- وَ یُجَصِّصُ دَارَهُ وَ یَکْنُسُ أَفْنِیَتَهُ- حَتَّی إِنَّ السِّرَاجَ قَبْلَ مَغِیبِ الشَّمْسِ- یَنْفِی الْفَقْرَ وَ یَزِیدُ فِی الرِّزْقِ. (1)

این ها ظواهر نظم زندگی انسان است و نباید بگوید زهد است و تقواست و این مسائل را کنار بگذارد این ها دستورات اسلامی برای رعایت نظم است.

ص: ۲۴

۱- (۱۰) وسائل الشیعه، جلد ، صفحه: ۷ أَبْوَابُ أَحْكَامِ الْمَلَابِسِ وَ لَوْ فِی غَیْرِ الصَّلَاهِ باب ۱ حدیث ۹

حدود؛ حدّ زنا؛ کیفیت وقوع حدّ کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ حدّ زنا؛ کیفیت وقوع حدّ

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۳ و ۱۴۴) «... و لا یقام الحد فی شده الحر و لا فی شده البرد و یتوخی به فی الشتاء وسط النهار و فی الصیف طرفاه و لا فی أرض العدو مخافه الالتحاق و لا فی الحرم علی من التجأ إلیه بل یضیق علیه فی المطعم و المشرب لیخرج.

و یقام علی من أحدث موجب الحد فیه

الثانی فی کیفیه إیقاعه

إذا اجتمع الجلد و الرجم جلد أولا و کذا إذا اجتمعت حدود بدئ بما لا یفوت معه الآخر.

و هل یتوقع برء جلده قیل نعم تأکیدا فی الزجر و قیل لا لأن القصد الإتلاف...»

آخرین نکته مقام اول این است که در أرض دشمن حدّ جاری نمی شود برای این که ترس این وجود دارد که شخصی که حدّ می خورد به دشمنان پناهنده شود و همچنین در حرم به خاطر حفظ احترام حرم حدّ جاری نمی شود.

در مقام اول موضوع زنا و محققات آن و راه های اثبات آن تبیین شد و بعض فروع را هم مرحوم محقق ذکر کردند.

مقام دوم: کیفیت ایقاع حدّ

مقام دوم در کیفیت ایقاع حدّ است.

قاعده ی کلی این است که که اگر حدود متعددی با هم جمع شدند همه باید اجرا شود. مثلا اگر شخصی هم باید شلاق بخورد و هم قطع ید شود و هم رجم شود؛ مثلا هم شراب خورده و هم سرقت کرده و هم زنای محصنه کرده است؛ اول شلاق می خورد و بعد قطع ید می شود و بعد هم رجم می شود یعنی هیچ کدام از حدود در مورد او تعطیل نمی شود و همه اجرا می شوند.

ص: ۲۵

این قاعده که همه ی حدود اجرا می شود و هیچ کدام تعطیل نمی شود از قواعد مسلم و قطعی فقه است و روایات متعددی هم بر آن دلالت می کند.

طبق قاعده سبب و مسبب هم اگر سبب متعدد بود مسبب هم متعدد می شود.

مثلا اگر خمر خورده و بعـد سـرقت کرده و بعد هم مثلا زنا کرده در حالی که محصـنه بوده، در این صورت سه سـبب است و سه مسـبب هم دارد یعنی هم به خـاطر شـرب خمر جلـد می خورد و هم به خـاطر سـرقت قطع یـد می شود و هم به خاطر زنای محصنه رجم می شود؛ سه سبب است سه تا هم مسبب دارد.

سؤال این است که لولا روایات باب، آیا همین قاعده ی تکرار سبب و مسبب برای تعدد مسبب کافی بود یا نه؟ اگر روایتی در این مورد نداشتیم آیا قاعده إذا اجتمعت حدود بدئ بما لا یفوت معه الآخر برای تعدد مسبب کافی بود یا خیر؟

مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی در شـرح تحریر حضـرت امام رضوان الله تعالی علیه یکی از ادله را همین تعـدد سـبب و مسـبب می دانند.

«المراد بالاجتماع أعمّ ممّا إذا کان له موجبان أو أزیـد، و ممّا إذا کان له موجب واحد کما فی اجتماع الجلد و الرجم فی الشـیخ و الشـیخه، إذا تحقّق منهمـا الزنـا مقرونـاً بالإحصان و الـدّلیل علی لزوم البـدأه بما لا یفوت معه الآخر مضافاً إلی لزوم اللغویه فی الجعـل فی الفرض الثانی علی تقـدیر العـدم، و إلی لزوم العمل بکلا السـببین أو الأسـباب مع الإمکان فی الفرض الأوّل الروایات المستفیضه الوارده فی هذا المقام...» (۱)

۱- (۱) تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله - الحدود، صفحه: ۲۱۱

ما سابقا هم بیان کردیم که بین اسباب و مسببات تکوینی با اسباب اعتباری تفاوت وجود دارد. در اسباب تکوینی باید سنخیت علت و معلول رعایت گردد و تعدد سبب موجب تعدد مسبب می شود ولی در سبب و مسبب اعتباری و قوانین تشریعی این قاعده جاری نیست بلکه به اعتبار معتبر است مثلاـ اگر انسان چند تا از مبطلات وضو یا غسل را انجام دهد با وجود این که اسباب متعدد است ولی یکی وضو و غسل کافی است یا اگر لباس انسان به واسطه چند نجاست نجس شده باشد مثلا هم با بول و هم با خون هم با چیز دیگری نجس شده با یک بار شستن در آب کرّ یا جاری با از بین رفتن عین نجاست پاک می شود.

اعتباریات غیر از تکوینیات است؛ در تکوینیات هرگز سبب از مسبب جدا نمی شود؛ اصلا در اعتباریات اگر جعل معتبر که در احکام معتبر شارع است؛ اگر جعل او نبود ما این احکام را نمی دانستیم و عمل نمی کردیم اگر شارع برای زنای غیر محصن صد ضربه شلاق یا برای سارق قطع ید معین نمی فرمود ما این احکام را اجرا نمی کردیم. لذا در اعتباریات بستگی به اعتبار شارع دارد که چگونه اعتبار کرده باشد.

یکی از اختلاف مبناهای حضرت امام با مرحوم اصفهانی و نائینی و بزرگان نجف در این مسئله است که آن ها قواعد جاری در تکوینیات را می خواهند در اعتباریات هم بیاورند. لکن حضرت امام می فرمایند قواعد جاری در امور تکوینی در امور اعتباری جاری نیست و نباید همان برخوردی را که با مسائل جعلی و اعتباری می کنیم با تکوینیات داشته باشیم.

لذا در این باب اگر روایت نداشتیم؛ صرف قاعده تعدد سبب موجب تعدد مسبب نمی شد؛ چون این امور اعتباری است و وابسته به نظر معتبر است و ما این مبنای مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی در شرح تحریر حضرت امام را قبول نداریم؛ اگر روایتی در باب نبود چه اشکال داشت بگوییم کسی که حدّ جلد و رجم و قطع ید و تغریب و رجم دارد فقط رجم شود و دیگر حکمی نداشته باشد؛ می گفتیم خوب قرار است این شخص را بکشیم پس برای چه او را شلاق بزنیم یا قطع ید کنیم.

مستند ما در این بحث برای تعدد مسبب در صورت تعدد سبب، روایات باب است که شارع چگونه اعتبار کرده است؛ نه قاعده ی تعدد سبب و مسبب.

ما نمی توانیم چیزی از جیبمان به شرع اضافه کنیم.

در جریانی حضرت صادق علیه السلام به ابوحنیفه که قیاس می کرد تذکر دادند و چند سؤال و جواب ردّ و بدل شد مثلا حضرت فرمودند ای ابو حنیفه! منیّ پاک تر است یا بول؟ ابوحنیفه گفت منیّ، حضرت فرمودند خداوند برای بول، وضو و برای منیّ، غسل قرار داده است؛ و اگر قرار بر قیاس بود باید غسل در بول باشد؛ حضرت چند مثال دیگر هم زدند؛ و فرمودند اولین کسی که قیاس کرد شیطان بود؛ و نقل شده که بعد از این ملاقات ابوحنیفه با امام صادق علیه السلام، ابوحنیفه کمتر قیاس می کرد.

«وَ قَدْ رُوِّینَا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ لِأَبِی حَنِیفَةَ وَ قَدْ دَخَلَ عَلَیْهِ قَالَ لَهُ یَا نُعْمَانُ مَا الَّذِی تَعْتَمِدُ عَلَیْهِ فِیمَا لَمْ تَجِدْ فِیهِ نَصّاً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا خَبَراً عَنِ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله قَالَ أَقِیسُهُ عَلَی مَا وَجَدْتُ مِنْ ذَلِكَ قَالَ لَهُ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِیسُ فَأَخْطَأَ إِذْ أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ علیه السلام فَقَالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ فَرَأَی أَنَّ النَّارَ أَشْرَفُ عُنْصُراً مِنَ الطِّینِ فَخَلَّدَهُ ذَلِكَ فِی الْعَذَابِ الْمُهِینِ أَیْ نُعْمَانُ أَیُّهُمَا أَطْهَرُ الْمَنِیُّ أَمِ الْبَوْلُ قَالَ الْمَنِیُّ قَالَ فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی الْبَوْلِ الْوُضُوءَ وَ فِی الْمَنِیِّ الْغُسْلَ وَ لَوْ كَانَ یُحْمَلُ عَلَی الْقِیَاسِ لَكَانَ الْغُسْلُ فِی الْبَوْلِ وَ أَیُّهُمَا أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ الزِّنَاءُ أَمْ قَتْلُ النَّفْسِ قَالَ قَتْلُ النَّفْسِ قَالَ فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی قَتْلِ النَّفْسِ شَاهِدَیْنِ وَ فِی الزِّنَاءِ أَرْبَعَةً وَ لَوْ كَانَ عَلَی الْقِیَاسِ لَكَانَ الْأَرْبَعَةُ الشُّهَدَاءُ فِی الْقَتْلِ لِأَنَّهُ أَعْظَمُ وَ أَیُّهُمَا أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ الصَّلَاةُ أَمِ الصَّوْمُ قَالَ الصَّلَاةُ قَالَ فَقَدْ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْحَائِضَ أَنْ تَقْضِیَ الصَّوْمَ وَ لَا تَقْضِیَ الصَّلَاةَ وَ لَوْ كَانَ عَلَی الْقِیَاسِ لَكَانَ الْوَاجِبُ أَنْ تَقْضِیَ الصَّلَاةَ فَاتَّقِ اللَّهَ یَا نُعْمَانُ وَ لَا تَقِسْ فَإِنَّا نَقِفُ غَداً نَحْنُ وَ أَنْتَ وَ مَنْ خَالَفَنَا بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ فَیَسْأَلُنَا عَنْ قَوْلِنَا وَ یَسْأَلُكُمْ عَنْ قَوْلِكُمْ فَنَقُولُ قُلْنَا قَالَ اللَّهُ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَ تَقُولُ أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ رَأَیْنَا وَ قِسْنَا فَیَفْعَلُ اللَّهُ بِنَا وَ بِكُمْ مَا یَشَاءُ » (1)

ص: 28

1- (2) دعائم الإسلام، جلد، صفحه: 91

ائمه مـا مکرر فرموده انـد که فقه از موارد جعـل شـرعی است و شارع خودش معتبر است؛ لـذا هر گونه شارع اعتبار کرد همان گونه عمل می شود.

خلاصه این که اگر حدود متعددی برای یک نفر جمع شد باید جوری عمل شود که همه ی حدود در مورد او اجرا شود.

فقط یک مورد هست که جای اشکال دارد و آن جایی که شخصی هم باید شلاق بخورد و هم تبعید شود و هم رجم شود؛ در این صورت اگر بخواهیم تمام حدود اجرا شود ابتدا باید شـلاق بخورد و بعد تبعید شود و بعد از سپری شدن دوران تبعید رجم شود؛ لکن از طرفی این قاعـده را داریم که «لَیْسَ فِی الْحُدُودِ نَظَرُ سَاعَهٍ.» (۱) مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی عَنْ بُنَانِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ الْمُغِیرَهِ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیٍّ علیه السـلام فِی حَدِیثٍ قَالَ: لَیْسَ فِی الْحُدُودِ نَظَرُ سَاعَهٍ. (۲)

تـأخیر در رجم پیش می آیـد مرحـوم محقق صـراحتا این مسـأله را ذکر نکرده انـد و لو قاعـده ی کلی ایشـان که «إذا اجتمعت حدود بدئ بما لا یفوت معه الآخر.» شامل این جا هم می شود.

مرحوم امام می فرمایـد در این مورد، حکم به وجوب رجم بعد از تغریب مشـکل است. «مسأله ۱ إذا اجتمع علی شخص حدود بـدئ بمـا لاـ یفوت معه الآـخر فلو اجتمع الجلـد و الرجم علیه جلـد أولاـ ثم رجم، و لو کـان علیه حـد البکر و المحصن فالظاهر وجوب کون الرجم بعد التغریب علی إشکال، ...» (۳)

۱- (۳) وسائل الشیعه جلد صفحه ۴۷ باب ۲۵ از أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْکَامِهَا الْعَامَّهِ حدیث ۱

۲- (۴) وسائل الشیعه جلد صفحه ۴۷ باب ۲۵ از أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْکَامِهَا الْعَامَّهِ حدیث ۱

۳- (۵) تحریر الوسیله؛ جلد، صفحه: ۴۶۶

مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی در شرح تحریر حضرت امام رضوان الله تعالی علیه می فرماید روایات باب و خصوصا صحیحه زراره که دال بر تقدم حدّ پایین تر از قتل است از تغریب منصرف است. «ثمّ إنّ مقتضی الضابطه المذکوره فی مثل صحیحه زراره أنّه لو اجتمع حدّ البکر الذی هو الجلد، و الجزّ، و التغریب، و حدّ المحصن الذی هو الرجم، لزوم تأخیر الرجم إلی بعد التغریب، و هو مستبعد جدّاً، لأنّه مضافاً إلی استلزامه تأخیر القتل إلی السنه، مع أنّ الغرض منه طرد الجانی و نفیه عن صفحه الوجود، و لا یناسب ذلک مع التأخیر یلزم أن تکون عقوبته أخفّ ممّن لا یکون حدّه إلّا الرجم، للزوم قتله سریعاً، فلا محیص إلّا عن القول بانصراف مثل الصحیحه عن هذه الصوره، فتدبّر» (۱) ظاهرا هم حق با ایشان است و روایات از این مورد منصرف است و روایات «لَیْسَ فِی الْحُدُودِ نَظَرُ سَاعَهٍ.» (۲) هم این مطلب را تأیید می کند.

روایات باب:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: أَیُّمَا رَجُلٍ اجْتَمَعَتْ عَلَیْهِ حُدُودٌ فِیهَا الْقَتْلُ- یُبْدَأُ بِالْحُدُودِ الَّتِی هِیَ دُونَ الْقَتْلِ- ثُمَّ یُقْتَلُ بَعْدَ ذَلِکَ. (۳)

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بُکَیْرٍ عَنْ عُبَیْدِ بْنِ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی الرَّجُلِ یُؤْخَذُ وَ عَلَیْهِ حُدُودٌ أَحَدُهَا الْقَتْلُ- قَالَ کَانَ عَلِیٌّ علیه السلام یُقِیمُ عَلَیْهِ الْحَدَّ ثُمَّ یَقْتُلُهُ- وَ لَا نُخَالِفُ عَلِیّاً علیه السلام. (۴)

۱- (۶) تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله - الحدود، صفحه: ۲۱۳

۲- (۷) وسائل الشیعه جلد صفحه ۴۷ باب ۲۵ از أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْکَامِهَا الْعَامَّهِ حدیث ۱

۳- (۸) وسائل الشیعه جلد صفحه ۳۴ باب ۱۵ از أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْکَامِهَا الْعَامَّهِ حدیث ۱

۴- (۹) وسائل الشیعه جلد صفحه ۳۴ باب ۱۵ از أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْکَامِهَا الْعَامَّهِ حدیث ۲

در جمله «وَ لَا نُخَالِفُ عَلِيّاً عليه السلام» دو احتمال وجود دارد يكى اين كه حضرت به سائل فرموده باشند حضرت على عليه السلام اين گونه عمل كردند و تو هم با حضرت مخالفت نكن و همين گونه عمل كن. و ديگر اين كه معناى جمله اين باشد كه حضرت على عليه السلام اين گونه عمل كردند و كسى هم با ايشان مخالفت نكرد. يعنى كسى به حضرت اعتراض نكرد كه حالا كه مثلا مى خواهيد اين شخص را بكشيد پس ديگر چرا مثلا به او شلاق مى زنيد؟! يا چرا دستش را قطع مى كنيد؟! و اگر اين حكم حضرت خلاف اسلام بود حتما به حضرت اعتراض مى كردند.

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِى قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أُخِذَ وَ عَلَيْهِ ثَلَاثَهُ حُدُودٍ- الْخَمْرُ وَ الزِّنَا وَ السَّرِقَهُ- بِأَيِّهَا يُبْدَأُ بِهِ مِنَ الْحُدُودِ قَالَ بِحَدِّ الْخَمْرِ- (ثُمَّ السَّرِقَهِ ثُمَّ الزِّنَا). (۱)

البته امكان اين كه بعض روايات باب يكى باشند و فقط راويان متعددى آن را نقل كرده باشند؛ وجود دارد؛ خصوصا كه متن هم خيلى به هم نزديک است.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: أَيُّمَا رَجُلٍ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ حُدُودٌ فِيهَا الْقَتْلُ- فَإِنَّهُ يُبْدَأُ بِالْحُدُودِ الَّتِى دُونَ الْقَتْلِ ثُمَّ يُقْتَلُ. (۲)

۱- (۱۰) وسائل الشيعه جلد صفحه ۳۴ باب ۱۵ از أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّهِ حديث ۳

۲- (۱۱) وسائل الشيعه جلد صفحه ۳۵ باب ۱۵ از أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّهِ حديث ۸

در جایی که در حدود تغریب باشد حضرت امام رضوان الله تعالی علیه می فرمایند: حکم به وجوب رجم بعد از تغریب مشکل است. «... لو کان علیه حد البکر و المحصن فالظاهر وجوب کون الرجم بعد التغریب علی إشکال، ...» (۱)

مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی هم در شرح این جمله حضرت امام رضوان الله تعالی علیه می فرماید روایات باب و خصوصا صحیحه زراره که دال بر تقدم حدّ پایین تر از قتل است از تغریب منصرف است؛ و شامل تغریب نمی شود و ظاهرا حق با ایشان است.

در این که اگر حدود متعددی برای یک نفر جمع شد باید جوری عمل شود که همه ی حدود در مورد او اجرا شود؛ مرحوم صاحب جواهر به نکته ظریفی اشاره کرده اند و آن این که اگر در بین حدود، حق الناس بود و صاحب حق طلب کرد؛ حق الناس بر حق الله مقدم است؛ اصلا بنای شارع در حق الله بر تخفیف است؛ لذا ابتدا حق الناس و بعد حق الله جاری می شود.

«فما عن بعض العامه من الاکتفاء بالقتل لأنه یأتی علی الجمیع لا وجه له، نعم لو أمکن الجمع بین موجب الحدین من غیر منافاه کما لو زنی غیر محصن و قذف و سرق ففی المسالک یتخیر فی البدأه، قلت: هو کذلک، لکن قد یقال فیه و فی ما لو کان موجب الأمرین الفوات مع کون أحدهما حق آدمی و طالب به قدم علی حق الله تعالی، نعم لو کانا معا حق الله تخیر الامام، و الله العالم.» (۲)

ص: ۳۲

۱- (۱۲) تحریر الوسیله؛ جلد، صفحه: ۴۶۶

۲- (۱۳) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ۳۴۶

تأخیر یا عدم تأخیر حکم برای خوب شدن زخم ها:

مرحوم محقق در این جا فرع دیگری مطرح می کنند که «... و هل یتوقع برء جلده قیل نعم تأکیدا فی الزجر و قیل لا لأن القصد الإتلاف...»

آیا اگر اول شلاق خورده و بعد مثلا رجم می شود یا کشته می شود؛ در این صورت آیا صبر می کنیم تا زخم های او خوب شود بعد رجم و قتل می شود تا زجر بیشتری را متحمل شود؛ یا نه چون قرار است کشته شود؛ دیگر برای خوب شدن او صبر نمی کنند؟

مرحوم محقق می فرماید صبر می کنیم تا زخم هایش خوب شود تا با رجم یا قتل زجر بیشتری را متحمل شود. «فالمحکیّ عن المفید (قدّس سرّه) فی المقنعه «المقنعه: ۷۷۵» و الشیخ فی النهایه «النهایه: ۶۹۹» و بنی حمزه «الوسیله: ۴۱۳» و زهره «غنیه النزوع: ۴۲۴» و البرّاج «المهذّب: ۲/ ۵۲۷» و سعید «الجامع للشرائع:۵۵۰» هو الوجوب، ... المحکیّ عن ابن إدریس هو استحباب توقّع البرء، قال فی السرائر: و قد روی أصحابنا أنّه لا یرجم حتّی یبرأ جلده، فإذا برأ رجم...» (۱)

ولی نظر مشهور این است که وقتی قرار است این شخص کشته شود؛ دیگر صبر کردن برای خوب شدن این شخص مطرح نیست و رجم می شود یا کشته می شود و ظاهرا هم حق با مشهور است و این که صبر کنیم تا زخم هایش خوب شود تا با رجم یا قتل زجر بیشتری را متحمل شود دلیلی بر آن نداریم.

۱- (۱۴) تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله - الحدود، صفحه: ۲۱۴

حدود؛ حد زنا؛ عدم اجرای حدّ در أرض عدوّ و حرم کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ حد زنا؛ عدم اجرای حدّ در أرض عدوّ و حرم

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۳) «...و لا یقام الحد فی شده الحر و لا فی شده البرد و یتوخی به فی الشتاء وسط النهار و فی الصیف طرفاه و لا فی أرض العدو مخافه الالتحاق و لا فی الحرم علی من التجأ إلیه بل یضیق علیه فی المطعم و المشرب لیخرج.

و یقام علی من أحدث موجب الحد فیه.»

عدم اجرای حدّ در أرض عدوّ و حرم:

در أرض دشمن حدّ جاری نمی شود برای این که ترس این وجود دارد که شخصی که حدّ می خورد به دشمن پناهنده شود و همچنین در حرم، به خاطر حفظ احترام حرم حدّ جاری نمی شود.

در حرم حدّ جاری نمی شود چون خداوند آن جا را مکان أمنی قرار داده حتی حیوانات و گیاهانی که در آن محدوده باشند امنیت دارند. «فیهِ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِیمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ کَانَ آمِناً ...» (۱) و در دعاهای حضرت ابراهیم علیه السلام هم هست که از خداوند درخواست کردند آن منطقه را أمن قرار دهد.

«وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِناً وَ اجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ » (۲)

«وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَداً آمِناً وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ ... » (۳)

۱- (۱) سوره ی آل عمران آیه ۹۷

۲- (۲) سوره ی ابراهیم آیه ۳۴

۳- (۳) سوره ی بقره آیه ۱۲۶

در حرم، برای کسی که بیرون حرم، مرتکب جرمی شده که مستحق حدّ است؛ به خاطر احترام به حرم حدّ جاری نمی شود؛ بست و پناه بردن به حرم موجب این می شود که تا این شخص در حرم است حدّ بر او جاری نشود؛ لکن دستور است که بر کسی که ملتجی به حرم شده و به حرم پناه آورده در مطعم و مشرب، ضیق و تنگ گرفته شود تا مجبور شود از محدوده حرم خارج شود و حدّ بر او جاری شود.

این در صورتی است که موجب حدّ، در خارج از حرم واقع شده باشد؛ اما اگر در خود حرم مرتکب کاری شده که موجب

حدّ است؛ در همان حرم حدّ بر او جاری می شود؛ چون خودش احترام حرم را نگه نداشته است.

این که حدّ، در أرض عدو اجرا نمی شود؛ چون احتمال دارد این شخص به کفار پناهنده شود.

مراد از أرض عدوّ چیست؟ مراد همان دارالکفر است که سابقا ملاک دارالکفر و دارالإسلام را بیان کردیم.

دارالإسلام جایی است که اسلام حکومت دارد یعنی سیف و سوط دارد؛ و دارالکفر جایی است که اسلام حکومت ندارد؛ یعنی سیف و سوط ندارد؛ ملاک دارالإسلام و دارالکفر جمعیت و غیره نیست بلکه ملاک حکومت و سیف و سوط داشتنن است. مثلا در چین و هند تعداد مسلمانان زیاد است؛ حتی جمعیت مسلمانانشان بیشتر از کشور ماست؛ ولی آن جاها دارالکفر است چون حکومت در اختیار مسلمانان نیست.

در دارالکفر حدّ، جاری نمی شود؛ چون احتمال و ترس پناهندگی شخصی که حدّ خورده به کفار وجود دارد.

ص: ۳۵

خود تحت سیطره حکومت اسلامی بودن یک امتیاز است؛ که بزرگان به آن توجه داشته اند. نقل شده که در زمانی که احمد بن محمد بن عیسی رهبر شیعیان قم بودند؛ ایشان ابوعبدالله برقی را که در نقل حدیث از افراد، زیاد دقت نداشت و سهل انگار بود و به روایات مرسل و ضعیف اعتماد می کرد و از هر محدثی روایت نقل می کرد را از قم تبعید کرد. ولی بعد از مدتی بار دیگر او را به قم برگردانید و از او معذرت خواست. و هنگامی که برقی وفات یافت، احمد بن محمد بن عیسی با پای برهنه در تشییع جنازه او شرکت کرد؛ و با این کار، او را بسیار تجلیل کرد. (۱)

این کار به خاطر این بود که ابوعبدالله برقی به قم که مرکز شیعیان بود؛ بازگردند.

حتی در زمان امام صادق علیه السلام ایشان به شیعیان اجازه داده بودند؛ که هر کجا که می توانند حدّ را جاری کنند؛ این کار را انجام دهند. و اشکالی نداشت؛ ولی اگر اجرای حدّ موجب التجاء و پناه بردن شخص به دشمنان می شد؛ حدّ را نمی بایست اجرا کنند.

در کشور خود ما نیز قبل از انقلاب دارالإسلام نبود بلکه دارالکفر بود؛ علنا در شهرهای مختلف کشور مراکز فساد و قمارخانه وجود داشت؛ با وجود این که همه ی مردم مسلمان بودند؛ یادم هست زمانی بنده و آقای شب زنده دار برای تبلیغ به شیراز می رفتیم؛ هر چه به راننده گفتم برای نماز صبح نگه دارد؛ توقف نمی کرد؛ نزدیک بود نماز هم قضا شود؛ من از عقب ماشین جلو آمدم و دستم را روی فرمان ماشین گذاشتم؛ و گفتم نگه دارد؛ می گفت الآن ماشین چپ می شود و چه و چه، من هم گفتم هر چه می خواهد بشود؛ ما مسلمانیم و می خواهیم نماز بخوانیم باید برای نماز توقف کنید؛ بالأخره مجبور شد توقف کند و ماشین را نگه دارد؛ از یک اتوبوس که همه هم مسلمان بودند فقط بنده و آقای شب زنده دار نماز خواندیم؛ آن وقت در آن زمان و با آن شرائط می شد به حکومت، دارالإسلام گفت؛ خیر این گونه نیست؛ ملاک دارالإسلام و دارالکفر بودن حکومت است؛ دارالإسلام جایی است که اسلام حکومت دارد یعنی سیف و سوط دارد؛ و دارالکفر جایی است که اسلام حکومت ندارد.

ص: ۳۶

۱- (۴) جامع الرواه؛ محمد ابن علی اردبیلی؛ جلد: ۱ صفحه: ۶۳

دلیل عدم اجرای حدّ در أرض عدوّ و حرم:

دلیل عدم اجرای حدّ در أرض عدوّ و حرم روایات است.

روایت عدم اجرای حدّ در حرم:

اگر کسی بیرون حرم مرتکب جنایتی شود؛ و بعد به حرم پناه ببرد؛ حدّ بر او جاری نمی شود؛ البته به او آب و غذا داده نمی شود و کسی هم با او خرید و فروشی انجام نمی دهد؛ در این صورت ممکن است مجبور شود و از حرم خارج شود؛ وقتی از حرم خارج شد؛ حدّ بر او جاری می شود؛ لکن اگر در حرم مرتکب جنایتی شود؛ و به حرم پناه ببرد؛ در حرم هم حدّ بر او جاری می شود؛ چون خود این شخص حرمت و احترام حرم را نگه نداشته است.

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی الرَّجُلِ یَجْنِی فِی غَیْرِ الْحَرَمِ- ثُمَّ یَلْجَأُ إِلَی الْحَرَمِ- قَالَ لَا یُقَامُ عَلَیْهِ الْحَدُّ وَ لَا یُطْعَمُ- وَ لَا یُسْقَی وَ لَا یُکَلَّمُ وَ لَا یُبَایَعُ- فَإِنَّهُ إِذَا فُعِلَ بِهِ ذَلِکَ- یُوشِکُ أَنْ یَخْرُجَ فَیُقَامَ عَلَیْهِ الْحَدُّ- وَ إِنْ جَنَی فِی الْحَرَمِ جِنَایَةً- أُقِیمَ عَلَیْهِ الْحَدُّ فِی الْحَرَمِ- فَإِنَّهُ لَمْ یَرَ لِلْحَرَمِ حُرْمَةً.» (۱)

مرحوم صدوق همین روایت را با سند دیگری نقل می کنند. «وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ «الفقیه ۴- ۱۱۵- ۵۲۲۹.»» (۲)

۱- (۵) وسائل الشیعه جلد صفحه ۵۹ باب ۳۴ از أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْکَامِهَا الْعَامَّهِ حدیث ۱

۲- (۶) وسائل الشیعه جلد صفحه ۵۹ باب ۳۴ از أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْکَامِهَا الْعَامَّهِ ذیل حدیث ۱

روایت عدم اجرای حدّ در أرض عدوّ:

امام باقر علیه السلام می فرماید علی علیه السلام در زمین دشمن بر هیچ کس، حدّ جاری نکردند.

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام لَا يُقَامُ عَلَى أَحَدٍ حَدٌّ بِأَرْضِ الْعَدُوِّ.» (۱)

امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام نقل می کند که علی علیه السلام در زمین دشمن بر هیچ کس، حدّ جاری نکردند؛ تا از آن جا خارج شود به خاطر ترس از این که این شخص دچار حماقت شود و به دشمن ملحق شود.

«وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَا أُقِيمُ عَلَى رَجُلٍ حَدّاً بِأَرْضِ الْعَدُوِّ- حَتَّى يَخْرُجَ مِنْهَا- مَخَافَةَ أَنْ تَحْمِلَهُ الْحَمِيَّةُ فَيَلْحَقَ بِالْعَدُوِّ.» (۲)

حدود؛ حد زنا؛ لواحق؛ مسأله ۱ کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ حد زنا؛ لواحق؛ مسأله ۱

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۴) «...النظر الثالث فی اللواحق

و هی مسائل عشر

الأولى إذا شهد أربعه على امرأه بالزنى قبلا فادعت أنها بكر فشهد لها أربع نساء بذلك فلا حد

ص: ۳۸

۱- (۷) وسائل الشیعه جلد صفحه ۲۴ باب ۱۰ از أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّهِ حدیث ۱
۲- (۸) وسائل الشیعه جلد صفحه ۲۴ و ۲۵ باب ۳۴ از أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّهِ حدیث ۲

و هل يحد الشهود للفريه قال فی النهايه نعم و قال فی المبسوط لا حد لاحتمال الشبهه فی المشاهده و الأول أشبه.»

اگر چهار مرد شهادت به زنای زنی بدهند به این که از قُبُل زنا کرده و زن ادعا کند که باکره است؛ و چهار زن بر باکره بودن او شهادت دهند بر زن حدّ جاری نمی شود.

و آیا شهود رجال بر زنای این زن، به خاطر نسبت دروغ به این زن حدّ قذف بر آن ها جاری می شود یا خیر؟ مرحوم شیخ طوسی در نهایه می فرماید بله به خاطر این نسبت دروغ حدّ قذف می خورند؛ و در کتاب مبسوط می فرماید حدّ بر آن ها

جاری نمی شود؛ چون احتمال شبهه در رؤیت شهود وجود دارد لذا حدّ بز آن ها جاری نمی شود.

بعض فقها قائل به این هستند که شهود مرد با شهود زن تعارض پیدا می کنند و تساقط پیدا می کنند؛ و دیگر دلیلی بر وقوع زنا نیست؛ و طبعا حدّی هم وجود ندارد؛ چون دلیلی برای حدّ وجود ندارد.

و مسأله ی بعد هم این است که حالا که این شهود مرد، قاذف و مفتری هستند باید حدّ قذف بخورند.

صورت دیگر مسأله این است که چون موضوع متوقف بر امر تکوینی بکارت است؛ و مسأله لاـ یعرف الا من قبلهن، شهادت زن ها بر بکارت مقدم بر شهادت مردان است؛ و حدّی بر زن ثابت نمی شود.

و شهادت مردان هم احتمال حمل بر خطا وجود دارد؛ لذا حدّ قذف بر آن ها جاری نمی شود؛ و منافاتی با شهادت آن ها هم ندارد؛ و قذف هم متوقف بر کذب شهود است؛ در حالی که فرض این است که شهود عادل هستند؛ و راهی هم برای اثبات کذب این ها وجود ندارد؛ بلکه امکان خطا هست؛ لذا حدّ قذف بر آن ها جاری نمی شود.

ص: ۳۹

فرق در نحوه ی شهادت:

بعضی هم قائل هستند که حکم نسبت به شهادت شهود متفاوت است؛ در این که مثلا مشخص کرده باشند زن از قُبُل یا دُبُر زنا کرده یا به صورت مطلق گفته باشند زنا کرده و از جلو یا عقب آن را مشخص نکرده باشند.

اگر شهادت به زنا بدهند بدون تعیین محل، ممکن است با بقاء بکارت، شهود اشتباه کرده باشند؛ و ممکن است زنا از طریق دُبُر تحقق پیدا کرده باشد و شهادت شهود درست باشد؛ در ضمن این که شهادت شهود زن هم به بکارت زن درست است. و همچنین است اگر شهود مرد تصریح به شهادت از راه دُبُر کنند.

در این صورت که شهادت شهود به صورت مطلق باشد؛ یا شهادت به زنای در دُبُر باشد؛ در این صورت زنا ثابت است؛ و بکارت هم ثابت است و شهادت زن ها هم بر بکارت صحیح است؛ و تعارض و تقابلی هم نیست؛ و حدّ زنا هم جاری می شود.

در صورتی که شهادت به زنا از راه قُبُل باشد؛ اختلاف نظر است که شهادت به زنا از طریق قُبُل با شهادت بقاء بکارت با هم قابل جمع است یا خیر؟

بعضی در این صورت احتمال می دهند که زنا واقع شده باشد و پرده بکارت بازگشته باشد. و به دلایلی هم استدلال کرده اند؛ مرحوم صاحب مسالک نیز می فرمایند: «... و من الوجوه الدافعه عن المرأه [شبهه] بقاء العذره، و [جهته] احتمال عودها لترک المبالغه فی الافتضاض.» (۱)

ص: ۴۰

۱- (۱) شرائع مسالک الأفهام إلی تنقیح الإسلام، جلد ، صفحه: ۳۹۱

این احتمال بعید نیست.

«و هل يحدّ الشهود للفريه؟ قال فى النهايه: نعم. و قال فى المبسوط: لا حدّ، لاحتمال الشبهه فى المشاهده. و الأوّل أشبه.

فإن لم يعيّن شهود الزنا محلّه فلا منافاه، لإمكان كونه دبرا إن لم نوجب التفصيل، فيثبت الزنا، و لا يقدح فيه البكاره. و أولى بالحكم إذا صرّحوا بكونه دبرا.

و يحتمل مع الإطلاق سقوط الحدّ عنها، لقيام الشبهه الدارئه للحدّ، حيث يحتمل كون المشهود به قبلا.

و إن صرّحوا بكون الزنا قبلا، فهذا موضع الخلاف، فقيل: لا حدّ على المشهود عليه، و لا على الشهود. ذهب إلى ذلك الشيخ فى المبسوط «المبسوط ٨: ١٠.» و ابن إدريس «السرائر ٣: ٤٢٩- ٤٣٠.» و العلامه «المختلف: ٧٥٤.» و جماعه «الوسيله: ٤١٠، الجامع للشرائع: ٥٤٩، إيضاح الفوائد ٤: ٤٨٩.»، لتعارض البيّنتين، فلا يكون تصديق النساء أولى من تصديق الرجال، و ذلك شبهه دارئه للحدّ، و قد قال صلّى اللّه عليه و آله:

«ادفعوا الحدود ما وجدتم لها مدفعا» «سنن ابن ماجه ٢: ٨٥٠ ح ٢٥٤٥.». و فى حديث آخر: «ادرؤا الحدود عن المسلمين ما استطعتم، فإن كان له مخرج فخلّوا سبيله، فإن الإمام أن يخطئ فى العفو خير من أن يخطئ فى العقوبه» «تلخيص الحبير ٤: ٥٦ ح ١٧٥٥، سنن الترمذى ٤: ٢٥ ح ١٤٢٤، سنن البيهقى ٨: ٢٣٨، المستدرك للحاكم ٤: ». و من الوجوه الدافعه عن المرأه [شبهه] «من «خ، ص، م».» بقاء العذره، و [جهته] «من الحجريّتين، و فى «ث، خ، م»: وجهه، و فى «ا، ل»: و خفّه، و سقطت من «ت، د، ص، ط» احتمال عودها لترك المبالغه فى الافتضاض.» (١)

ص: ٤١

١- (٢) شرائع مسالك الأفهام إلى تنقيح الإسلام، جلد ، صفحه: ٣٩١

البته در دنیای امروز و شرائط امروزی برای ترمیم پرده بکارت کارهای علاجی صورت می گیرد.

البته روایتی هم داریم که امام علیه السلام حکم به بقای بکارت و عدم حدّ زن کرده اند و شهادت زنان بر بکارت را پذیزفتند.

دلیل مرحوم محقق برای عدم حدّ قذف بر شهود:

این که مرحوم محقق می فرماید بر مشهود علیها و بر شهود حدّی نیست به این دلیل است که بر شهود حدّ قذف نیست چون حدّ قذف در صورت کذب به انتساب زناست در حالی که در این مورد احتمال دارد شهود اشتباه و خطا کرده باشند و کذبی در کار نباشد؛ لذا حدّ قذف بر آن ها جاری نمی شود و حدّ زنا هم بر زن جاری نمی شود چون زنا ثابت نشده است.

لذا مرحوم محقق می فرماید: «...النظر الثالث فی اللواحق

و هی مسائل عشر

الأولی إذا شهد أربعه علی امرأه بالزنی قبلا فادعت أنها بکر فشهد لها أربع نساء بذلک فلا حد

و هل یحد الشهود للفریه قال فی النهایه نعم و قال فی المبسوط لا حد لاحتمال الشبهه فی المشاهده و الأول أشبه.»

ممکن است شهود در تحمل شهادت اشتباه کرده باشند.

مرحوم آیت الله خوانساری در این مسأله دقت بیشتری کرده اند؛ ایشان می فرمایند: اعتبار به خود بکارت است نه به شهادت زنان، معتبر همان نفس بکارت است. در این جا شهادت بر واقعیت خارجی که محقق است می دهند؛ که الآن وجود عینی دارد. به عبارت دیگر در این جا مهم وجود بکارت است و اعتباری به شهود زن نیست بلکه هر کس مجوز شرعی داشته باشد و منکر بکارت باشد خودش می تواند برود نگاه کند تا وجود بکارت برایش ثابت شود. حتی اگر قاضی خودش به طریقی علم به وجود بکارت پیدا کند؛ نیازی به شهادت زنان برای بکارت ندارد. مرحوم محقق خوانساری می فرماید مگر این که برای نیاز به شهادت زنان، به این امر به روایت سکونی استناد کنید که در جواب می گوییم اولا روایت ضعیف السند است و دیگر این که اطلاق ادله حجیت شهادت از این موارد منصرف است در این صورت شهادت مردان به زنا صحیح است و مسأله مشکل می شود. و لکن در هر صورت حدّ قذف بر مردان جاری نمی شود.

ص: ۴۲

«الأولى إذا شهد أربعه بالزّنى قبلا فشهدت أربع نساء بالبكاره فلا حدّ ففى حدّ الشهود قولان.

أمّا عدم الحدّ على من شـهدوا عليها بالزّنى فلا خلاف فيه ظاهرا بل ادّعى عليه الإجماع و اسـتدلّ عليه بخبر السّـكونى القوىّ عن أبى عبـد اللّه عليه السّـلام أنّه «أتى أمير المؤمنين صـلوات اللّه عليه بـامرأه بكر زعموا أنّها زنت فأمر النساء فنظرن إليها، فقلن هى عذراء، فقال عليه السّلام: ما كنت لأضرب من عليها خاتم من اللّه [تعالى شأنه] «التهذيب: حدود الزنى تحت رقم ۵۷.».

و خبر زراره، عن أحـدهما عليهما السّـلام «فى أربعه شـهدوا على امرأه بالزّنى فادّعت البكاره فنظر إليها النساء فشـهدن بوجودها بكرا، فقال: تقبل شهاده النساء» «الوسائل أبواب الشهادات، الباب ۲۴ تحت ۴۴.».

و استدلّ أيضا بتحقّق الشبهه الدّارئه، و يمكن أن يقال: تاره يحصل القطع بالبكاره كما يظهر من القوىّ المذكور، فلا حاجه إلى الاسـتدلال لحصول القطع بعـدم تحقق الزّنى، فيحمـل شـهاده الشـهود على خطئهم بحيث لا ينافى عـدالتهم، و اخرى لم يحصـل القطع بالبكاره فهـذه الصوره غير مشـموله بخبر السّـكونىّ القوىّ، و يكون عـدم الحـدّ من جهه تقديم شـهاده النّساء على شـهاده الرّجـال و هـذا مبنىّ على حجيّه الخـبر المـذكور و لم يحرز الحجيّه، و تحقّـق الإجمـاع فى هـذه الصـوره غير معلـوم و التمسّـك بالشبهه مع شهاده الشهود الأربعه مشكل مع إطلاق دليل حجيّتها.

و أما توجّه الحدّ على من شهد بالزّنى فلا وجه له على كلتا الصورتين لأنّ شهادتهم فى الصوره الثانيه لم يحرز على خلاف الواقع و فى الصوره الاـولى و إن كـانت على خلاـف الواقع لكن لم يحرز كون الكـذب مع التعهّـد و كان من شأنهم أن يشـهدوا و إن أخطأوا.» (۱)

ص: ۴۳

۱- (۳) جامع المدارک فى شرح مختصر النافع؛ جلد، صفحه: ۵۵ و ۵۶

حد زنا؛ لواحق؛ مسأله ۱ کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ حد زنا؛ لواحق؛ مسأله ۱

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۴) «...النظر الثالث فی اللواحق

و هی مسائل عشر

الأولی إذا شهد أربعه علی امرأه بالزنی قبلا فادعت أنها بکر فشهد لها أربع نساء بذلک فلا حد

و هل یحد الشهود للفریه قال فی النهایه نعم و قال فی المبسوط لا حد لاحتمال الشبهه فی المشاهده و الأول أشبه.»

صورت مسأله مطرح شد که اگر چهار مرد شهادت به زنای زنی بدهند به این که زنا کرده و زن ادعا کند که باکره است؛ و چهار زن بر باکره بودن او شهادت دهند مرحوم محقق می فرماید بر زن حدّ جاری نمی شود.

اکثر فقها در این مسأله فرموده اند زن حدّ نمی خورد و قاعده ی الحدود تدرأ بالشبهات حاکم است؛ چون بکارت زن وجود دارد.

و همچنین مشهور قائلند که شهود رجال هم به خاطر فریه و نسبت دروغ به این زن حدّ قذف بر آن ها جاری نمی شود. البته مرحوم محقق می فرماید اشبه این است که حدّ قذف بر شهود رجال جاری می شود.

مرحوم شیخ طوسی در نهایه می فرماید بله به خاطر این نسبت دروغ، حدّ قذف می خورند؛ و در کتاب مبسوط می فرماید حدّ بر آن ها جاری نمی شود؛ چون احتمال شبهه در رؤیت شهود وجود دارد لذا حدّ بر آن ها جاری نمی شود.

بعضی هم بین شهادت شهود فرق گذاشته اند؛ در این که مثلا مشخص کرده باشند زن از قُبُل یا دُبُر زنا کرده یا به صورت مطلق گفته باشند زن زنا کرده و از جلو یا عقب آن را مشخص نکرده باشند.

ص: ۴۴

اگر شهود شهادت به زنا بدهند بدون تعیین محل، ممکن است با بقاء بکارت، شهود اشتباه کرده باشند؛ و ممکن است زنا از طریق دُبُر تحقق پیدا کرده باشد و شهادت شهود درست باشد؛ در ضمن این که شهادت شهود زن هم به بکارت زن درست است. و همچنین است اگر شهود مرد تصریح به شهادت از راه دُبُر کنند.

در این صورت که شهادت شهود به صورت مطلق باشد؛ یا شهادت به زنای در دُبُر باشد؛ بین فقها در حکم نزاع واقع شده،

بعضی می گویند؛ در این صورت زنا ثابت است؛ و بکارت هم ثابت است و شهادت زن ها هم بر بکارت صحیح است؛ و تعارض و تقابلی هم نیست؛ و حدّ زنا هم جاری می شود؛ مرحوم شهید در مسالك می فرمایند اگر شهود مرد تصریح به شهادت از راه دُبُر کنند در این صورت زنا ثابت است؛ و وجود بکارت هم اشکالی وارد نمی کند؛ و حدّ زنا هم بر زن جاری می شود:

«... فإن لم يعيّن شهود الزنا محلّه فلا منافاه، لإمكان كونه دبرا إن لم نوجب التفصيل، فيثبت الزنا، و لا يقدح فيه البكاره. و أولى بالحكم إذا صرّحوا بكونه دبرا.

و يحتمل مع الإطلاق سقوط الحدّ عنها، لقيام الشبهه الدارئه للحدّ، حيث يحتمل كون المشهود به قبلا...» (۱)

مرحوم آیت الله خوانساری در این مسأله به نحو دیگری وارد شده اند و دقت بیشتری کرده اند؛ ایشان می فرمایند: وقتی دو شهادت محقق شد؛ یعنی شهود مرد می گویند زن زنا کرده البته ظهور این که زن زنا کرده در این است که از راه قُبُل زنا کرده است؛ مگر این که تصریح کنند که از راه دُبُر زنا کرده است؛ و شهود زن می گویند بکارت وجود دارد؛ ایشان با عبارت یمکن ان یقال مسأله را مطرح می کنند که اگر حاکم خودش به طریقی وجود بکارت را احراز کند؛ نیازی به شهادت زنان یا دلیل دیگری برای عدم حدّ به زن ندارد؛ چون وجود بکارت برایش احراز شده است؛ در این صورت برای عدم حدّ، به قاعده درء حدود به شبهه هم نیاز نداریم؛ گاهی هم عدم بکارت برای حاکم احراز نمی شود؛ در این صورت برای عدم اجرای حدّ، نمی توان به قاعده درء حدود به شبهه استناد کرد؛ چون قاعده ی درء حدود برای جایی است که دلیلی در کار نباشد؛ وقتی ادله شهادت اطلاق دارد و چهار مرد هم به زنای زن شهادت داده اند و در بقای بکارت هم شک داریم قاعده درء حدود به شبهه جاری نمی شود؛ مگر این که برای تقدم شهود زن بر شهود مرد، سراغ روایت بروید که وقتی زن ها نزد حضرت شهادت بر بکارت دادند حضرت فرمودند «مَا كُنْتُ لِأَضْرِبَ مَنْ عَلَيْهَا خَاتَمٌ مِنَ اللَّهِ.» (۲) یا در روایت دیگر فرمودند «تُقْبَلُ شَهَادَةُ النِّسَاءِ.» (۳) لکن هم روایت ضعیف السند است؛ و هم این که با اطلاق ادله حجیت شهادت جای تمسک به قاعده درء حدود به شبهه نیست. لذا حدّ هم بر زن جاری می شود.

ص: ۴۵

۱- (۱) مسالک الأفهام إلی تنقیح الإسلام، جلد ، صفحه: ۳۹۱

۲- (۲) وسائل الشیعه جلد صفحه ۳۵۴ باب ۲۴ از كِتَابُ الشَّهَادَاتِ حدیث ۱۳و جلد صفحه ۱۲۴ باب ۲۵ از ابواب حد زنا حدیث ۱

۳- (۳) وسائل الشیعه جلد صفحه ۳۶۳ باب ۲۴ از كِتَابُ الشَّهَادَاتِ حدیث ۴۴

اشکالی که به مرحوم محقق وارد است این است که اگر شهادت شهود مرد، تصریح به زنای زن از راه دُبُر داشته باشد؛ و لو حاکم علم به بکارت زن داشته باشد؛ باعث خدشه در شهود مرد نمی شود؛ ممکن است زنا صورت گرفته باشد؛ و شهادت شهود زن بر وجود بکارت هم صحیح باشد چون زنا از راه دُبُر بوده و بکارت باقی است.

مرحوم محقق خوانساری راجع به شهود هم می فرماید در هر صورت حدّ قذف بر آن ها جاری نمی شود؛ چون در صورت علم حاکم به بکارت، احتمال خطای شهود وجود دارد؛ به نحوی که منافاتی هم با عدالت شهود ندارد؛ و در صورت عدم علم حاکم به بکارت که شهادت شهود، نافذ است و به آن عمل می شود؛ و حدّ زنا بر زن جاری می شود.

«الأولی إذا شهد أربعه بالزّنی قبلا فشهدت أربع نساء بالبکاره فلا حدّ ففی حدّ الشهود قولان.

أمّا عدم الحدّ علی من شهدوا علیها بالزّنی فلا خلاف فیه ظاهرا بل ادّعی علیه الإجماع و استدلّ علیه بخبر السّکونی القویّ عن أبی عبد اللّه علیه السّلام أنّه «أتی أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه بامرأه بکر زعموا أنّها زنت فأمر النساء فنظرن إلیها، فقلن هی عذراء، فقال علیه السّلام: ما کنت لأضرب من علیها خاتم من اللّه [تعالی شأنه] «التهذیب: حدود الزنی تحت رقم ۵۷.».

و خبر زراره، عن أحدهما علیهما السّلام «فی أربعه شهدوا علی امرأه بالزّنی فادّعت البکاره فنظر إلیها النساء فشهدن بوجودها بکرا، فقال: تقبل شهاده النساء» «الوسائل أبواب الشهادات، الباب ۲۴ تحت ۴۴.».

و استدلّ أیضا بتحقّق الشبهه الدّارئه، و یمکن أن یقال: تاره یحصل القطع بالبکاره کما یظهر من القویّ المذکور، فلا حاجه إلی الاستدلال لحصول القطع بعدم تحقق الزّنی، فیحمل شهاده الشهود علی خطئهم بحیث لا ینافی عدالتهم، و اخری لم یحصل القطع بالبکاره فهذه الصوره غیر مشموله بخبر السّکونیّ القویّ، و یکون عدم الحدّ من جهه تقدیم شهاده النّساء علی شهاده الرّجال و هذا مبنیّ علی حجیّه الخبر المذکور و لم یحرز الحجیّه، و تحقّق الإجماع فی هذه الصوره غیر معلوم و التمسّک بالشبهه مع شهاده الشهود الأربعه مشکل مع إطلاق دلیل حجیّتها.

و أما توجّه الحدّ على من شهد بالزّنى فلا وجه له على كلتا الصورتين لأنّ شهادتهم فی الصوره الثانیه لم یحرز علی خلاف الواقع و فی الصوره الاولی و إن كانت علی خلاف الواقع لكن لم یحرز كون الكذب مع التعمّد و كان من شأنهم أن یشهدوا و إن أخطأوا.» (۱)

مرحوم محقق می فرماید: مرحوم شیخ طوسی در نهایه قائل به حدّ قذف برای شهود مرد هستند؛ و در كتاب مبسوط می فرماید حدّ بر آن ها جاری نمی شود؛ چون احتمال شبهه در رؤیت شهود وجود دارد لذا حدّ بر آن ها جاری نمی شود؛ لكن خود مرحوم محقق می فرماید اشبه به قواعد این است كه حدّ قذف بر شهود رجال جاری می شود.

مرحوم شهید در مسالك می فرمایند برای عدم حدّ قذف بر شهود مرد، به قاعده درء حدود به شبهه استناد می شود و در این رابطه دو نبوی هم ذكر می كنند؛ كه مضمون یكی از آن ها این است كه اگر حاكم در عفو و بخشش اشتباه و خطا كند بهتر از این است كه در عقوبت و اجرای حدّ خطا كند. «ادرؤا الحدود عن المسلمین ما استطعتم، فإن كان له مخرج فخلّوا سبیله، فإن الإمام أن یخطئ فی العفو خیر من أن یخطئ فی العقوبه» «تلخیص الحبیر ۴: ۵۶ ح ۱۷۵۵، سنن الترمذی ۴: ۲۵ ح ۱۴۲۴، سنن البیهقی ۸: ۲۳۸، المستدرك للحاكم ۴: »

«و هل یحدّ الشهود للفریه؟ قال فی النهایه: نعم. و قال فی المبسوط: لا حدّ، لاحتمال الشبهه فی المشاهده. و الأوّل أشبه.

ص: ۴۷

۱- (۴) جامع المدارك فی شرح مختصر النافع؛ جلد، صفحه: ۵۵ و ۵۶

فإن لم يعيّن شهود الزنا محلّه فلا منافاه، لإمكان كونه دبرا إن لم نوجب التفصيل، فيثبت الزنا، و لا يقدح فيه البكاره. و أولى بالحكم إذا صرّحوا بكونه دبرا.

و يحتمل مع الإطلاق سقوط الحدّ عنها، لقيام الشبهه الدارئه للحدّ، حيث يحتمل كون المشهود به قبلا.

و إن صرّحوا بكون الزنا قبلا، فهذا موضع الخلاف، فقيل: لا حدّ على المشهود عليه، و لا على الشهود. ذهب إلى ذلك الشيخ فى المبسوط «المبسوط ۸: ۱۰.» و ابن إدريس «السرائر ۳: ۴۲۹- ۴۳۰.» و العلامه «المختلف: ۷۵۴.» و جماعه «الوسيله: ۴۱۰، الجامع للشرائع: ۵۴۹، إيضاح الفوائد ۴: ۴۸۹.»، لتعارض البيّنتين، فلا يكون تصديق النساء أولى من تصديق الرجال، و ذلك شبهه دارئه للحدّ، و قد قال صلّى اللّه عليه و آله:

«ادفعوا الحدود ما وجدتم لها مدفعا» «سنن ابن ماجه ۲: ۸۵۰ ح ۲۵۴۵.». و فى حديث آخر: «ادرؤا الحدود عن المسلمين ما استطعتم، فإن كان له مخرج فخلّوا سبيله، فإن الإمام أن يخطئ فى العفو خير من أن يخطئ فى العقوبه» «تلخيص الحبير ۴: ۵۶ ح ۱۷۵۵، سنن الترمذى ۴: ۲۵ ح ۱۴۲۴، سنن البيهقى ۸: ۲۳۸، المستدرک للحاكم ۴: ». و من الوجوه الدافعه عن المرأه [شبهه] «من «خ، ص، م».» بقاء العذره، و [جهته] «من الحجريّتين، و فى «ث، خ، م»: وجهه، و فى «ا، ل»: و خفّه، و سقطت من «ت، د، ص، ط» احتمال عودها لترک المبالغه فى الافتضاض.» (۱)

روايات باب:

در مجموع در اين مسأله سه روايت وجود دارد كه دو تاى آن مثل هم و قابل استناد نيست و روايت ديگر هم كه دال بر تقدم شهادت زنان است ضعيف السند است.

ص: ۴۸

۱- (۵) مسالک الأفهام إلى تنقيح الإسلام، جلد ، صفحه: ۳۹۱

وَ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: أَتِيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِامْرَأَهٍ بِكْرٍ زَعَمُوا أَنَّهَا زَنَتْ- فَأَمَرَ النِّسَاءَ فَنَظَرْنَ إِلَيْهَا فَقُلْنَ هِيَ عَذْرَاءُ- فَقَالَ مَا كُنْتُ لِأَضْرِبَ مَنْ عَلَيْهَا (خَاتَمٌ مِنَ اللَّهِ) «خاتم من الله- كنايه عن البكاره. (أساس البلاغه- ۱۰۳).»- وَ كَانَ يُجِيزُ شَهَادَهَ النِّسَاءِ فِي مِثْلِ هَذَا. (۱)

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَهَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّهُ أَتَى رَجُلٌ بِامْرَأَهٍ بِكْرٍ زَعَمَ أَنَّهَا زَنَتْ فَأَمَرَ النِّسَاءَ فَنَظَرْنَ إِلَيْهَا فَقُلْنَ هِيَ عَذْرَاءُ- فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام مَا كُنْتُ لِأَضْرِبَ مَنْ عَلَيْهَا خَاتَمٌ مِنَ اللَّهِ- وَ كَانَ يُجِيزُ شَهَادَهَ النِّسَاءِ فِي مِثْلِ هَذَا. (۲)

در این دو روایت اصلا بحث شهود مرد و شهادت بر زنای آن ها مطرح نیست.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعُبَيْدِيِّ عَنْ خِرَاشٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَحَدِهِمَا عليه السلام فِي أَرْبَعَهٍ شَهِدُوا عَلَى امْرَأَهٍ بِالزِّنَا فَقَالَتْ أَنَا بِكْرٌ- فَنَظَرَ إِلَيْهَا النِّسَاءُ فَوَجَدْنَهَا بِكْراً- فَقَالَ تُقْبَلُ شَهَادَهُ النِّسَاءِ. (۳)

این روایت گر چه دال بر این مطلب است که شهادت، شهود زن بر بکارت مقدم بر شهادت، شهود مرد بر زناست، لکن در روایت آقای خراش یا خداش مجهول است و از این نظر روایت ضعیف السند است. و قابل استناد نیست.

ص: ۴۹

۱- (۶) وسائل الشیعه جلد صفحه ۳۵۴ باب ۲۴ از كِتَابُ الشَّهَادَاتِ حدیث ۱۳

۲- (۷) وسائل الشیعه جلد صفحه ۱۲۴ باب ۲۵ از ابواب حد زنا حدیث ۱

۳- (۸) وسائل الشیعه جلد صفحه ۳۶۳ باب ۲۴ از كِتَابُ الشَّهَادَاتِ حدیث ۴۴

حدود؛ حد زنا؛ لواحق؛ مسأله ۲ کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ حد زنا؛ لواحق؛ مسأله ۲

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۴) «...النظر الثالث فی اللواحق

و هی مسائل عشر ...

الأولی إذا شهد أربعه علی امرأه بالزنی قبلا فادعت أنها بکر فشهد لها أربع نساء بذلک فلا حد

و هل یحد الشهود للفریه قال فی النهایه نعم و قال فی المبسوط لا حد لاحتمال الشبهه فی المشاهده و الأول أشبه.

الثانیه لا یشترط حضور الشهود عند إقامه الحد

بل یقام و إن ماتوا أو غابوا لا فرارا لثبوت السبب الموجب.»

عدم اشتراط حضور شهود، هنگام اجرای حدّ:

در جایی که زنا از راه بیّنه ثابت شده باشد؛ آیا هنگام اجرای حدّ، حضور شهود شرط است یا خیر؟

مرحوم محقق می فرماید: حضور شهود هنگام اجرای حد، شرط نیست؛ و لو زنا از راه بیّنه و با شهادت همین شهود اثبات شده است.

استدلالی که برای عدم اشتراط حضور شهود، هنگام اجرای حدّ ذکر شده است؛

اصاله العدم:

اصاله العدم است؛ اصل عدم اشتراط حضور، شهود است.

قاعده ی سببیت:

وقتی موجِب چیزی محقق شد؛ بالطبع خود آن چیز هم محقق می شود؛ همان قاعده ی سببیت است؛ اگر سبب چیزی محقق شد؛ مسبب آن هم محقق خواهد شد؛ وقتی زنا ثابت شد؛ حدِّ، هم باید اجرا شود و نباید در اجرای حدّ تأخیر شود «... فَلَيْسَ فِي الْحُدُودِ نَظِرَهُ سَاعَهٍ.» (۱)

ص: ۵۰

۱- (۱) وسائل الشیعه جلد صفحه ۱۹۴ باب ۱۲ از ابواب أَبْوَابُ حَدِّ الْقَذْفِ حدیث ۳

نظر استاد:

در این مسأله نیاز به اصل عدم نداریم؛ اگر قاعده ی سببیت ملاک بحث شد؛ به تعبیر مرحوم محقق، «...لثبوت السبب الموجب.» وقتی از راه بیّنه ثابت شد؛ این شخص زنا کرده و باید حدّ، اعم از حدّ قتل، در جایی که مثلا با محارمش زنا کرده، یا حدّ رجم، اگر زانی محصن یا محصنه بوده، و حدّ جلد، اگر زانی غیر محصن و محصنه بوده است؛ باید حدّ بر او اجرا شود؛ دلیلی بر لزوم حضور شهود، هنگام اجرای حدّ نداریم.

در ضمن این که اطلاق ادله ی اثبات حدّ بعد از ثبوت زنا، این جا را شامل می شود؛ ثابت شده که این شخص زنا کرده، پس حدّ هم باید بر او اجرا شود. ادله ی ثبوت حکم برای زنا، مثل آیه ی شریفه «الزَّانِیَهُ وَ الزَّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَهَ جَلْدَهٍ وَ لاَ تَأْخُذْکُمْ بِهِمَا رَأْفَهٌ فِی دِینِ اللَّهِ...» (۱) یا روایات دال بر رجم، اطلاق دارند؛ و مقید به حضور یا عدم حضور شهود، نشده است؛ و فرقی هم بین اثبات زنا از راه اقرار یا بیّنه نگذاشته اند؛ لذا در این مورد، تمسک به اصل عدم اشتراط، معنا ندارد.

ظاهرا در این مسأله بین فقها اختلافی نیست؛ و همه قائل به عدم اشتراط حضور شهود برای اجرای حدّ هستند؛ لکن ذکر این مسأله مقدمه و توطئه برای این قسمت از بحث است که عدم حضور شهود، نباید به خاطر فرار باشد؛ یعنی این گونه نباشد که عدم حضورشان به خاطر فرار از مشاهده باشد.

۱- (۲) سوره ی نور آیه ۲

تفاوت اشتراط حضور با اشتراط عدم فرار:

گاهی بحث این است که حضور شهود هنگام اجرای حدّ شرط است؛ این یک بحث است؛ بحث دیگر این است که حضور شهود شرط نیست؛ لکن عدم حضور نباید به خاطر ترس و فرار از اجرای حکم باشد.

البته در مورد حکم رجم اختلاف است؛ که وقتی بخواهند زانی را رجم کنند؛ چه کسی باید ابتدا رجم را شروع کند؟(به خصوص که می گویند کسی که حدّی از حدود إلاهی بر عهده ی اوست؛ حدّ را اجرا نکند؛) لکن بحث این که اگر شهود حاضر بودند باید ابتدا آن ها رجم را آغاز کنند؛ «لوجوب بدأتهم بالرجم» غیر از این است که بگوییم واجب است شهود هنگام اجرای حدّ رجم حضور داشته باشند؛ اگر زنا از طریق بیّنه ثابت شده باشد؛ بله اگر شهود حاضر بودند؛ آن ها باید رجم را شروع کنند؛ بعد حاکم، و بعد مردم.

عدم استلزام وجوب بدء به رجم توسط شهود و وجوب اشتراط حضور شهود:

هیچ استلزامی بین وجوب بدء به رجم و وجوب اشتراط حضور شهود وجود ندارد. یک بحث، بحث وجوب حضور شهود است؛ و لو در رجم اصلا سنگی هم به محکوم نزنند؛ و دیگران این کار را انجام دهند؛ خوب این در کلمات فقها مطرح نیست؛ بلکه بحث وجوب بدء رجم توسط شهود را مطرح کرده اند(البته این در صورتی است که زنا از طریق بیّنه ثابت شده باشد نه از راه اقرار) ما می گوییم ممکن است وجوب بدء به رجم توسط شهود باشد؛ ولی حضور شهود شرط نباشد؛ به این معنا که اگر شهود حاضر بودند؛ واجب است بدء به رجم توسط شهود باشد؛ اما اگر حاضر نبودند؛ وجوب بدء هم نیست؛ و سالبه به انتفاء موضوع است. لذا عده ایی از فقها حضور شهود را لازم نمی دانند؛ اما اگر حاضر بودند؛ واجب است که بدء به رجم توسط شهود باشد؛ بعد توسط حاکم و بعد توسط مردم.

ص: ۵۲

شبهه در زنا در صورت فرار شهود از اجرای حد:

اگر شهود در صورتی که زنا از راه بیّنه ثابت شده باشد؛ از محل اجرای حدّ فرار کنند؛ معلوم می شود که در شهادت آن ها چیزی بوده که از میدان اجرای حدّ فرار کردند؛ در حالی که زنا با شهادت همین ها ثابت شده است؛ لذا اگر همین شهود، به خاطر فرار در صحنه ی اجرای حدّ حاضر نشوند؛ عدم حضور آن ها باعث شبهه، در وقوع زنا می شود؛ و حدّ از شخص محکوم، به خاطر شبهه ساقط می شود؛ فرار منشأ شبهه می شود و این حرف صحیحی است. فتوای فقهای مشهور هم همین است که فرار موجب شبهه می شود و حدّ بر محکوم جاری نمی شود؛ نظر مرحوم محقق و مرحوم صاحب جواهر همین است؛ مرحوم صاحب جواهر به روایت باب هم استناد می کنند.

«لا یشترط عندنا حضور الشهود عند إقامه الحد و لو رجما علی معنی سقوطه بعدمه کما عن أبی حنیفه بل یقام و إن ماتوا أو غابوا لا فرارا لثبوت السبب الموجب و للأصل و إن وجب بدأتهم بالرجم، إذ لا استلزام بینه و بین الاشتراط، بل و لا دلیل علی وجوب التأخیر إلی حضورهم إذا توقع، إذ لا نظره فی الحدود، نعم إن غابوا فرارا سقط الحد للشبهه، ...» (۱)

نظر مرحوم شهید در مسالک هم همین است که فرار شهود موجب شبهه، و عدم اجرای حدّ می شود.

«الثانیه: لا یشترط حضور الشهود (۱) عند إقامه الحدّ، بل، یقام و إن ماتوا أو غابوا- لا فرارا- لثبوت السّبب الموجب.

ص: ۵۳

۱- (۳) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ۳۶۴

و هذا ليس ببعيد على وجه لا يقبل....

و الوجه الأول، إلا أن يصرّح الشهود بكون الزنا دبرا، فتحدّ المرأه. هذا كلّه إذا لم يعيّنوا الزانى، و مع تعيينه فالحكم فيه كالمرأه، لاشتراكهما فى المقتضى.

قوله: «لا يشترط حضور الشهود. إلخ».

(۱) المراد بالحدّ هنا ما عدا الرجم، لما سيأتى من الخلاف فيه. و يمكن أن يريد ما يعمّه حيث يتعذّر حضورهم.

و وجه عدم الوجوب حينئذ ظاهر، لأن إقامه الحدّ ليس من وظيفه الشاهد، و الأصل عدم اشتراط أمر زائد على شهادتهم، فيقام و إن ماتوا أو غابوا، خلافا لأبى «بدائع الصنائع ۷: ۵۸، حليه العلماء ۸: ۳۱.» حنيفه، حيث نفى الحدّ بذلك.

هذا [كلّه] إذا لم تكن الغيبه فرارا، و إلا تربّص بالحدّ إلى حضورهم، لحصول الشبهه حينئذ. و لا حدّ عليهم، لأنه ليس برجوع.» (۱)

مستند این مسأله هم روایت باب است؛

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِى نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِى رَجُلٍ جَاءَ بِهِ رَجُلَانِ وَ قَالا إِنَّ هَذَا سَرَقَ دِرْعاً فَجَعَلَ الرَّجُلُ يُنَاشِدُهُ لَمَّا نَظَرَ فِى الْبَيِّنَهِ وَ جَعَلَ يَقُولُ وَ اللَّهِ لَوْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مَا قَطَعَ يَدِى أَبَداً قَالَ وَ لِمَ قَالَ يُخْبِرُهُ رَبُّهُ أَنِّى بَرِیءٌ فَيُبَرِّئُنِى بِبَرَاءَتِى فَلَمَّا رَأَى مُنَاشَدَتَهُ إِيَّاهُ دَعَا الشَّاهِدَيْنِ وَ قَالَ اتَّقِيَا اللَّهَ وَ لَا تَقْطَعَا يَدَ الرَّجُلِ ظُلْماً وَ نَاشَدَهُمَا ثُمَّ قَالَ لِيَقْطَعْ أَحَدُكُمَا يَدَهُ وَ يُمْسِكُ الْآخَرُ يَدَهُ فَلَمَّا تَقَدَّمَا إِلَى الْمِصْطَبَهِ لِيَقْطَعَ يَدَهُ ضَرَبَ النَّاسَ حَتَّى اخْتَلَطُوا فَلَمَّا اخْتَلَطُوا أَرْسَلَا الرَّجُلَ فِى غُمَارِ النَّاسِ حَتَّى اخْتَلَطَا بِالنَّاسِ فَجَاءَ الَّذِى شَهِدَا عَلَيْهِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ شَهِدَ عَلَيَّ الرَّجُلَانِ ظُلْماً فَلَمَّا ضَرَبَ النَّاسَ وَ اخْتَلَطُوا أَرْسَلَانِى وَ فَرَّا وَ لَوْ كَانَا صَادِقَيْنِ لَمْ يُرْسِلَانِى فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَنْ يَدُلُّنِى عَلَى هَذَيْنِ أُنَكِّلْهُمَا (۲)

ص: ۵۴

۱- (۴) مسالک الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ۳۹۲ و ۳۹۳

۲- (۵) الكافى (ط - الإسلاميه)؛ جلد ، صفحه: ۲۶۴ و وسائل الشيعه جلد صفحه ۵۸ و ۵۹ باب ۳۳ از أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّهِ حديث ۲

روایت حسنه است.

دو نفر شخصی را نزد حضرت علی علیه السلام آوردند و گفتند این شخص دزدی کرده، شما حدّ سرقت بر او جاری کنید؛ شخص متهم از حضرت دادخواهی کرد و گفت به خدا قسم اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند حدّ، قطع ید بر من جاری نمی شد؛ حضرت سؤال کردند: چرا؟ جواب داد چون خداوند بی گناهی من را به او خبر می داد و او حکم به برائت من می کرد؛ حضرت وقتی دادخواهی این شخص متهم را شنید؛ شاهدان را فراخواندند و گفتند از خدا بترسید و به ظلم، دست شخصی را قطع نکنید؛(یعنی شهادت دروغ به دزدی ندهید) سپس گفت یکی دستش را بگیرد و دیگری هم دستش را قطع کند؛ وقتی به طرف سکوی قطع دست می رفتند تا دست او را قطع کنند؛ مردم ازدحام کردند؛ و با هم دیگر مخلوط شدند؛ در آن شلوغی آن دو نفر شاهد، مرد متهم را رها کردند و فرار کردند و رفتند؛ شخص متهم به حضرت علی علیه السلام گفت: این دو نفر از روی ظلم بر علیه من شهادت دادند و اگر راست می گفتند من را رها نمی کردند؛ بعد حضرت فرمودند چه کسی آن دو شاهد را به من نشان می دهد تا از آن ها انتقام بگیرم، نکال به معنای انتقام گرفتن است.

روایت دال بر این است که فرار شهود در موردی که زنا از راه بیّنه ثابت شده باشد منشأ شبهه، و سقوط حدّ می شود و این استدلال، استدلال صحیحی است.

حدود؛ حد زنا؛ لواحق؛ مسأله ۳ و ۴ کتاب القضاء

ص: ۵۵

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ حد زنا؛ لواحق؛ مسأله ۳ و ۴

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۵) «...النظر الثالث فی اللواحق

و هی مسائل عشر ...

الثالثه قال الشیخ رحمه الله لا یجب علی الشهود حضور موضع الرجم

و لعل الأشبه الوجوب لوجوب بدأتهم بالرجم.

الرابعه إذا کان الزوج أحد الأربعه فیه روایتان

و وجه الجمع سقوط الحد إن اختل بعض شروط الشهاده مثل أن یسبق الزوج بالقذف فیحد الزوج أو یدرأ باللعان و یحد الباقون و ثبوت الحد إن لم یسبق بالقذف و لم یختل بعض الشرائط.»

مسأله ۳:

مرحوم محقق می فرماید: مرحوم شیخ طوسی قائل به عدم وجوب حضور شهود هنگام رجم هستند؛

«مسأله ۱۴ [هل یلزم البینه حضور موضع الرجم]

إذا ثبت الزنا بالبینه، لم یجب علی الشهود حضور موضع الرجم. و به قال الشافعی و قال أبو حنیفه: یلزمهم ذلک، دلیلنا: أن الأصل براءه الذمه، و إیجاب الحضور علیهم یحتاج إلی دلیل.

و قد روی أصحابنا أنه إذا وجب الرجم بالبینه، فأول من یرجمه الشهود، ثم الامام. و ان کان مقرا علی نفسه کان أول من یرجمه الامام، فعلی هذا یلزمهم الحضور.» (۱)

لکن خود ایشان می فرماید: لکن اشبه این است که حضور شهود واجب است؛ به دلیل این که واجب است که شروع رجم توسط آن ها صورت بگیرد.

مسأله به کیفیت اجرا حدّ، هنگام اجرای حدّ برمی گردد؛ آیا برای اجرای حدّ حضور شهود در صورتی که زنا از راه بیّنه ثابت شده باشد؛ و حضور حاکم لازم است یا خیر؟

۱- (۱) الخلاف؛ جلد، صفحه: ۳۷۶

در این مسأله خاص دو روایت متفاوت داریم؛ و بین بزرگان مثل صاحب جواهر و مرحوم شهید در مسالک اختلاف است.

مرحوم محقق می فرماید: أشبه این است که حضور شهود هنگام اجرای حدّ واجب است؛ «لعل الأشبه الوجوب لوجوب بدأتهم بالرجم.» همچنین مرحوم صاحب جواهر می فرماید: حضور شهود هنگام اجرای حدّ لازم است؛

«[المسأله الثالثه لا یجب علی الشهود حضور موضع الرجم]

المسأله الثالثه:

قال الشیخ: لا ـ یجب علی الشهود حضور موضع الرجم للأصل و لعل الأشبه الوجوب، لوجوب بدأتهم بالرجم نصا «الوسائل- الباب- ۱۴- من أبواب حد الزناء- الحدیث ۲» و إجماعا محکیا کما تقدم الکلام فیه سابقا و کذا یجب علی الامام الحضور لیبدأ بالرجم الذی أثبته الإقرار، بل قد یفهم من النصوص السابقه المتضمنه لابتداء رجم الشهود ثم الامام وجوب حضوره (علیه السلام) أیضا لو ثبت الزناء بالبینه، و الله العالم.» (۱)

لکن مرحوم شهید در مسالک می فرماید: حضور شهود هنگام اجرای حدّ لازم نیست؛ بلکه مستحب است.

«[الثالثه: قال الشیخ رحمه اللّه: لا یجب علی الشهود حضور موضع الرجم]

الثالثه: قال الشیخ رحمه اللّه: لا یجب (۱) علی الشهود حضور موضع الرجم. و لعلّ الأشبه الوجوب، لوجوب بدأتهم بالرّجم ...

(۱) وجوب حضور الشهود موضع الرجم مبنیّ علی وجوب بدأتهم به، و قد تقدّم ضعف مستند الوجوب، و أن الاستحباب أقوی، فیکون الحکم فی حضورهم کذلک، لأنه مقدّمه الفعل الواجب أو المستحبّ.» (۲)

۱- (۲) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ۳۶۴ و ۳۶۵

۲- (۳) مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ۳۹۳

در بعض روایات باب رجم، اولین کسی که شروع به رجم می کند شاهدان ذکر شده اند و در بعض روایات، اولین کسی که شروع به رجم می کند؛ حاکم ذکر شده است؛ و بعد هم مردم رجم می کنند؛ بعض فقها این گونه بین روایات جمع کرده اند که اگر زنا از راه بیّنه ثابت شده باشد؛ ابتدا شهود رجم می کنند و بعد حاکم و بعد مردم و اگر زنا از راه اقرار ثابت شده باشد ابتدا حاکم شروع به رجم می کند و بعد مردم.

حضور شهود:

بحث این که حضور شهود، هنگام رجم واجب است یا مستحب، موضوع مستقلی نیست؛ بلکه بحث اصلی این است که شروع رجم توسط شهود واجب است یا مستحب؟ و به تبع آن اگر شروع رجم توسط شهود واجب باشد؛ حضور شهود هم واجب است؛ و اگر شروع رجم توسط شهود مستحب باشد؛ به تبع از آن حضور شهود هم مستحب است؛ بحث اصلی در این است که شروع رجم توسط شهود واجب است یا مستحب است؟

ملاک، روایات باب:

ملاک در وجوب رجم یا استحباب آن توسط شهود، روایات باب است؛ مرحوم صاحب جواهر وجوب و مرحوم صاحب مسالک استحباب را از روایات باب فهمیده اند.

مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ عَنْ یُونُسَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام تُدْفَنُ الْمَرْأَةُ إِلَی وَسَطِهَا إِذَا أَرَادُوا أَنْ یَرْجُمُوهَا- وَ یَرْمِی الْإِمَامُ ثُمَّ یَرْمِی النَّاسُ بَعْدُ بِأَحْجَارٍ صِغَارٍ. (۱)

ص: ۵۸

۱- (۴) وسائل الشیعه جلد صفحه ۹۸ و ۹۹ باب ۱۴ از ابواب حد زنا حدیث ۱

روایت به خاطر عیسی بن عبید تضعیف شده است؛ بقیه ی رُوات موثقند.

ثم در روایت می تواند قرینه بر آن باشد که مردم نمی توانند شروع به رمی کنند؛ بلکه ابتدا باید امام رمی کند و بعد مردم.

مرحوم صاحب جواهر روایت را دال بر وجوب ابتدا به رمی، توسط حاکم می دانند؛

روایت از این جهت که زنا از راه بیّنه یا اقرار ثابت شده باشد؛ اعم است؛ لکن ظاهر در این است که زنا از راه اقرار ثابت شده باشد.

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ صَفْوَانَ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِذَا أَقَرَّ الزَّانِی الْمُحْصَنُ- کَانَ أَوَّلُ مَنْ یَرْجُمُهُ الْإِمَامَ ثُمَّ النَّاسَ- فَإِذَا قَامَتْ عَلَیْهِ الْبَیِّنَهُ- کَانَ أَوَّلُ مَنْ یَرْجُمُهُ الْبَیِّنَهَ ثُمَّ الْإِمَامَ ثُمَّ النَّاسَ. (۱)

در این روایت فرق گذاشته بین جایی که زنا از راه بیّنه ثابت شده باشد؛ یا از راه اقرار ثابت شده باشد؛ در صورتی که زنا از راه اقرار ثابت شده باشد؛ ابتدا امام رمی می کند و بعد مردم، و اگر زنا از راه بیّنه ثابت شده باشد؛ ابتدا شهود رمی می کنند و بعد امام، چون امام با استناد به شهادت شهود حکم به رمی کرده است.

وَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ عَنْ یُونُسَ عَنْ سَمَاعَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: تُدْفَنُ الْمَرْأَهُ إِلَی وَسَطِهَا ثُمَّ یَرْمِی الْإِمَامُ- وَ یَرْمِی النَّاسُ بِأَحْجَارٍ صِغَارٍ- وَ لَا یُدْفَنُ الرَّجُلُ إِذَا رُجِمَ إِلَّا إِلَی حَقْوَیْهِ. (۲)

ص: ۵۹

۱- (۵) وسائل الشیعه جلد صفحه ۹۹ باب ۱۴ از ابواب حد زنا حدیث ۲

۲- (۶) وسائل الشیعه جلد صفحه ۹۹ باب ۱۴ از ابواب حد زنا حدیث ۳

این روایت هم دال بر این است که ابتدا امام رمی می کند و بعد مردم.

وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ رَفَعَهُ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَالَ: أَتَاهُ رَجُلٌ بِالْکُوفَهِ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ- إِنِّی زَنَیْتُ فَطَهِّرْنِی- ثُمَّ ذَکَرَ أَنَّهُ أَقَرَّ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ إِلَی أَنْ قَالَ- فَأَخْرَجَهُ إِلَی الْجَبَّانِ- فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْظِرْنِی أُصَلِّی رَکْعَتَیْنِ- ثُمَّ وَضَعَهُ فِی حُفْرَتِهِ إِلَی أَنْ قَالَ- فَأَخَذَ حَجَراً فَکَبَّرَ أَرْبَعَ «فی المصدر- ثلاث.» تَکْبِیرَاتٍ- ثُمَّ رَمَاهُ بِثَلَاثَهِ أَحْجَارٍ فِی کُلِّ حَجَرٍ ثَلَاثُ تَکْبِیرَاتٍ- ثُمَّ رَمَاهُ الْحَسَنُ علیه السلام مِثْلَ مَا رَمَاهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام- ثُمَّ رَمَاهُ الْحُسَیْنُ علیه السلام فَمَاتَ الرَّجُلُ- فَأَخْرَجَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَأَمَرَ فَحُفِرَ لَهُ- وَ صَلَّی عَلَیْهِ وَ دَفَنَهُ- فَقِیلَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَ لَا تُغَسِّلُهُ- فَقَالَ قَدِ اغْتَسَلَ بِمَا هُوَ طَاهِرٌ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ- لَقَدْ صَبَرَ عَلَی أَمْرٍ عَظِیمٍ. (۱)

روایت مرفوعه است و عمل حضرت علی علیه السلام را بیان می کند که ابتدا حضرت رمی کردند و بعد امام حسن و امام حسین علیما السلام.

این چند روایت برای استدلال به مطلب کافی است.

نکته قابل توجه این است که حضرت علی علیه السلام در جریانی بعد از رمی، متوجه شدند مردم، شخصی را که رجم شده را لعن می کنند؛ این گونه حرف نزنید؛ همچنان که بدهکار با پرداخت بدهی اش، ذمه اش بری می شود؛ اقامه ی حدّ هم کفاره ی گناه آن شخص واقع می شود و پاک می شود.

۱- (۷) وسائل الشیعه جلد صفحه ۹۹ و ۱۰۰ باب ۱۴ از ابواب حد زنا حدیث ۴

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَهَ عَنْ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بِسُرَاقَهَ الْهَمْدَانِيَّهِ- فَكَادَ النَّاسُ يَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً مِنَ الزِّحَامِ- فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ أَمَرَ بِرَدِّهَا حَتَّى إِذَا خَفَّتِ الزَّحْمَهُ- أُخْرِجَتْ وَ أُغْلِقَ الْبَابُ فَرَمَوْهَا حَتَّى مَاتَتْ- قَالَ ثُمَّ أَمَرَ بِالْبَابِ فَفُتِحَ- قَالَ فَجَعَلَ كُلُّ مَنْ يَدْخُلُ يَلْعَنُهَا- قَالَ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ نَادَى مُنَادِيهِ- أَيُّهَا النَّاسُ ارْفَعُوا أَلْسِنَتَكُمْ عَنْهَا- فَإِنَّهُ لَا يُقَامُ حَدٌّ إِلَّا كَانَ كَفَّارَهَ ذَلِكَ الذَّنْبِ- كَمَا يُجْزَى الدَّيْنُ بِالدَّيْنِ. (۱)

با توجه به روایتی که فرق گذاشته بین جایی که زنا از راه بیّنه ثابت شده باشد؛ یا از راه اقرار ثابت شده باشد؛ در صورتی که زنا از راه اقرار ثابت شده باشد؛ ابتدا امام رمی می کند و بعد مردم، و اگر زنا از راه بیّنه ثابت شده باشد؛ ابتدا شهود رمی می کنند و بعد امام، و با توجه به این که بعد از فعل ماضی، فعل مضارع نیامده، روایت ظهور در وجوب دارد؛ «کَانَ أَوَّلُ مَنْ يَرْجُمُهُ الْإِمَامَ ثُمَّ النَّاسَ-» همچنین کلمه ی «ثُمَّ» که دال بر تراخی است؛ استفاده می شود که مردم نمی توانند شروع به رمی کنند؛ بلکه ابتدا باید امام رمی کند و بعد مردم. البته سابقا بیان کردیم که این در صورتی است که بیّنه و حاکم حاضر باشند در این صورت واجب است که اول آن ها رمی کنند؛ اما اصل وجوبشان واجب نیست؛ که سابقا بیان کردیم؛ بله اگر حاضر بودند؛ شروع رمی، توسط آن ها واجب است.

ص: ۶۱

۱- (۸) وسائل الشیعه جلد صفحه ۱۰۰ باب ۱۴ از ابواب حد زنا حدیث ۵

البته اعتبار هم با این همراه است که اگر حاکم حاضر بود؛ او ابتدا رمی را آغاز کند؛ اگر مثلا حاکم حاضر باشد و بگوید من رمی نمی کنم؛ بقیه مردم هم در حکم به رجم تردید می کنند و موجب شک و شبهه، برای سایرین می شود؛ لذا اعتبار در قضیه اقتضا می کند اگر حاکم حاضر است خودش ابتدا رمی کند.

برای عدم وجوب حضور حاکم هنگام رمی، به جریان ماعز هم استدلال شده که خود پیامبر صلی الله علیه و آله در رجم او حاضر نبودند. بله اگر حاضر بودند؛ واجب بود که ابتدا خود حضرت شروع به رمی کنند.

مسأله ۴:

«الرابعه إذا کان الزوج أحد الأربعه فیه روایتان

و وجه الجمع سقوط الحد إن اختل بعض شروط الشهاده مثل أن یسبق الزوج بالقذف فیحد الزوج أو یدرأ باللعان و یحد الباقون و ثبوت الحد إن لم یسبق بالقذف و لم یختل بعض الشرائط.»

اگر چهار نفر علیه زنی شهادت به زنا دهند؛ لکن یکی از شهود، شوهر آن زن باشد؛ شهادتشان پذیرفته می شود یا خیر؟ آیا در این صورت حدّ بر زن جاری می شود یا شهادت زن و شوهر متفاوت است؟

شهادت:

اصولا در شهادت چیزی غیر از عدالت شرط نیست. در اکثر شهادات، دو شاهد مرد، یا یک شاهد مرد و دو شاهد زن مطرح است؛ آن چنان که در آیه شریفه مطرح شده است.

«... وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِیدَیْنِ مِنْ رِجَالِکُمْ فَإِنْ لَمْ یَکُونَا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَکِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَی وَ لاَ یَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا ... » (۱)

۱- (۹) سوره ی بقره آیه ۲۸۲

البته در بعض موارد یک شاهد و قسم، حکم را ثابت می کند؛ در بعض موارد هم شهادت کسانی قابل قبول نیست؛ مثلا اگر نَسَب نزدیک شخصی بخواهند به نفع او شهادت دهند؛ شهائتشان قبول نیست؛ یا کسی که با شخصی دشمن دارد؛ شهادتش علیه او قبول نمی شود؛ شهادت پدر و پسر به نفع یک دیگر پذیرفته می شود؛ اما شهادت پسر علیه پدر، پذیرفته نیست.

از جمله مواردی که در شهادت مورد بحث قرار گرفته، شهادت زن و شوهر است؛ در روایات شهادت زن و شوهر به نفع یک دیگر مطرح شده که قابل قبول است؛ اما در مورد این که علیه یک دیگر شهادت دهند؛ چیزی در روایات مطرح نشده است.

بعضی می گویند شهادت زن و شوهر به نفع یا ضرر یک دیگر مثل بقیه شهود است و فرقی ندارد؛ شهادتشان پذیرفته می شود؛ لکن این حرف قابل قبول نیست؛ و پذیرفته نمی شود؛ چون شبهه دارد.

در مسأله مورد بحث هم اگر شهادت شوهر، به عنوان یک شاهد پذیرفته شود؛ بر زن حدّ زنا جاری می شود؛ و اگر قبول شهادت مرد مورد تردید باشد اجرای حدّ زنا برای زن مشکل است.

در روایات در مورد شهادت زن و شوهر علیه یک دیگر چیزی مطرح نشده است.

در مورد بحث، دو روایت خاص داریم که یکی می گوید شهادت شوهر پذیرفته می شود و یکی می گوید شهادت شوهر پذیرفته نمی شود؛ هر دو روایت را بیان خواهیم کرد.

در مورد شهادت زن و شوهر برای یکدیگر روایاتی داریم.

مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبِی الْمَغْرَاءِ عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ: تَجُوزُ شَهَادَهُ الرَّجُلِ لِامْرَأَتِهِ- وَ الْمَرْأَهِ لِزَوْجِهَا إِذَا کَانَ مَعَهَا غَیْرُهَا. (۱)

ص: ۶۳

۱- (۱۰) وسائل الشیعه جلد صفحه ۳۶۶ باب ۲۵ از ابواب کِتَابُ الشَّهَادَاتِ حدیث ۱

روایت دال بر این است که شهادت زن و شوهر به نفع یک دیگر نافذ است.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ فِی حَدِيثٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ شَهَادَهِ الرَّجُلِ لِامْرَأَتِهِ قَالَ نَعَمْ- وَ الْمَرْأَهِ لِزَوْجِهَا قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَعَهَا غَيْرُهَا. (۱)

روایت موقوفه است؛ و بعض وسائط ذکر نشده است. دال بر قبول شهادت مرد به نفع زن، و عدم قبول شهادت زن به نفع مرد است مگر این که شاهد دیگری هم باشد.

بعد از ذکر این روایت مرحوم صاحب وسائل می فرماید: عموم احادیث باب شهادات و اطلاق آن ها دال بر قبول شهادت زن و شوهر برای یک دیگر است.

«أَقُولُ: وَ يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ عُمُومُ أَحَادِيثِ الشَّهَادَاتِ وَ إِطْلَاقُهَا» (۲)

عرض می کنیم روایات، شامل شهادت زن و شوهر علیه یک دیگر نمی شود.

حدود؛ حد زنا؛ لواحق؛ مسأله ۴ کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ حد زنا؛ لواحق؛ مسأله ۴

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۵) «...النظر الثالث فی اللواحق

و هی مسائل عشر ...

الرابعه إذا کان الزوج أحد الأربعه فیه روایتان

و وجه الجمع سقوط الحد إن اختل بعض شروط الشهاده مثل أن یسبق الزوج بالقذف فیحد الزوج أو یدرأ باللعان و یحد الباقون و ثبوت الحد إن لم یسبق بالقذف و لم یختل بعض الشرائط.»

۱- (۱۱) وسائل الشیعه جلد صفحه ۳۶۷ باب ۲۵ از ابواب کِتَابُ الشَّهَادَات ِ حدیث ۳
۲- (۱۲) وسائل الشیعه جلد صفحه ۳۶۷

اگر چهار نفر علیه زنی شهادت به زنا دهند؛ لکن یکی از شهود، شوهر آن زن باشد؛ شهادتشان پذیرفته می شود یا خیر؟ آیا در این صورت حدّ بر زن جاری می شود یا شهادت زن و شوهر متفاوت است؟

مرحوم شهید در مسالک می فرماید: شهادت شهود پذیرفته می شود؛ و بر زن حدّ جاری می شود؛ چون مقتضی حدّ موجود است؛ و مانع هم مفقود است؛ شوهر بودن هم در شهادت مانع نیست:

«قد عرفت فیما سلف «صفحه ۱۹۱» أن شهاده الزوج لزوجته و علیها مقبوله، و مقتضی ذلک أنه لو شهد علیها أربعه بالزنا أحدهم الزوج قبل و ثبت علیها الحدّ، لوجود المقتضی له و انتفاء المانع.» (۱)

روایات باب:

در این باب دو روایت خاص وجود دارد:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَبَّادِ بْنِ کَثِیرٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ نُعَیْمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَرْبَعَهٍ شَهِدُوا عَلَی امْرَأَهٍ بِالزِّنَا- أَحَدُهُمْ زَوْجُهَا قَالَ تَجُوزُ شَهَادَتُهُمْ. (۲)

عباس بن معروف از اصحاب امام رضا علیه السلام هستند؛ و نجاشی و علامه از او تعریف کرده اند؛ لکن جامع الرواه از سفیان ثوری نقل می کند که ایشان عبّاد بن کثیر را تکذیب می کرده است؛ لذا عبّاد بن کثیر تضعیف شده، و ابراهیم بن نعیم هم از صحابی و کوفی است و مجهول است؛ مدح و ذمی در مورد او نرسیده است؛ لذا از روایت به خبر ابراهیم بن نعیم تعبیر می کنند؛ یعنی روایت، ضعیف است.

۱- (۱) مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، جلد: ، صفحه: ۳۹۳ و ۳۹۴

۲- (۲) وسائل الشیعه جلد صفحه ۴۳۱ باب ۱۲ از ابواب کِتَابُ اللِّعَانِ حدیث ۱

روایت دال بر این است که شهادت شوهر علیه همسرش در مورد زنا پذیرفته می شود؛ البته این در صورتی است که شرایط دیگر تمام باشد؛ اکثر فقهای عظام هم همین قول را پذیرفته اند.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ (إِسْمَاعِيلَ بْنِ خِرَاشٍ) «فی المصدر- إسماعیل عن خراش » عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَحَدِهِمَا علیهماالسلام فِي أَرْبَعَهٍ شَهِدُوا عَلَى امْرَأَهٍ بِالزِّنَا أَحَدُهُمْ زَوْجُهَا- قَالَ يُلَاعِنُ الزَّوْجُ وَ يُجْلَدُ الْآخَرُونَ. (۱)

اسماعیل بن خراش یا خداش، مجهول است؛ بعضی اصلا نام او را نیز ذکر نکرده اند.

روایت دال بر این است که اگر چهار نفر علیه زنی شهادت به زنا دهند؛ و یکی از شهود، شوهر آن زن باشد؛ شوهر ملاعنه می کند؛ و بقیه ی شهود هم حدّ قذف می خورند.

مرحوم محقق می فرماید: «الرابعه إذا کان الزوج أحد الأربعه فیه روایتان

و وجه الجمع سقوط الحد إن اختل بعض شروط الشهاده مثل أن یسبق الزوج بالقذف فیحد الزوج أو یدرأ باللعان و یحد الباقون و ثبوت الحد إن لم یسبق بالقذف و لم یختل بعض الشرائط.»

مرحوم محقق می فرماید در باب، دو روایت متفاوت داریم؛ و وجه جمع این است که اگر شرائط شهادت تمام باشد؛ شهادت، شهود پذیرفته می شود؛ و بر زن، حدّ زنا جاری می شود؛ و اگر شرائط تمام نباشد؛ حدّ، بر زن جاری نمی شود؛ مثلا اگر شوهر قبل از شهادت، همسرش را متهم به زنا کرده باشد؛ در این صورت باید ملاعنه کند و دیگر شهادت او پذیرفته نیست و بر بقیه شهود حدّ قذف جاری می شود. البته این وجه جمع، واقعا حرف صحیحی است و قابل قبول است.

۱- (۳) وسائل الشیعه جلد صفحه ۴۳۲ باب ۱۲ از ابواب كِتَابُ اللِّعَانِ حدیث ۲

مرحوم صاحب جواهر«و قـدم تقـدم الكلام فی ذلک فی کتاب اللعان«جلـد: ۳۴ صفحه: ۸۱ و ۸۲»» (۱) و صـاحب مسالک «قد عرفت فیما سلف «صفحه ۱۹۱» أن شهاده الزوج لزوجته و علیها مقبوله.» (۲) در این بحث می فرمایند در گذشته بیان کردیم که شهـادت زن و شـوهر، له و علیه هم دیگر پـذیرفته می شـود؛ لکن وقـتی به بحث لعـان، و شـهادات مراجعه می کنیم؛ در مـورد شهادت زن و شوهر، له یک دیگر روایت داریم که شـهادتشان پـذیرفته می شود؛ اما در مورد شـهادت، علیه یک دیگر روایتی نداریم؛ در این مورد به عمومات بحث شهادت استناد کرده اند.

مثلا شهید در مسالک به صحیحه ی حلبی و روایت سماعه استناد کرده است.

مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبِی الْمَغْرَاءِ عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ: تَجُوزُ شَهَادَهُ الرَّجُلِ لِامْرَأَتِهِ- وَ الْمَرْأَهِ لِزَوْجِهَا إِذَا کَانَ مَعَهَا غَیْرُهَا. (۳)

روایت دال بر این است که شهادت زن و شوهر به نفع یک دیگر نافذ است.

وَ بِإِسْـنَادِهِ عَنِ الْحُسَـیْنِ بْنِ سَـعِیدٍ عَنْ زُرْعَهَ عَنْ سَمَاعَهَ فِی حَدِیثٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ شَهَادَهِ الرَّجُلِ لِامْرَأَتِهِ قَالَ نَعَمْ- وَ الْمَرْأَهِ لِزَوْجِهَا قَالَ لَا إِلَّا أَنْ یَکُونَ مَعَهَا غَیْرُهَا. (۴)

۱- (۴) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۶۵
۲- (۵) مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، جلد: ، صفحه: ۳۹۳ و ۳۹۴
۳- (۶) وسائل الشیعه جلد صفحه ۳۶۶ باب ۲۵ از ابواب کِتَابُ الشَّهَادَاتِ حدیث ۱
۴- (۷) وسائل الشیعه جلد صفحه ۳۶۷ باب ۲۵ از ابواب کِتَابُ الشَّهَادَاتِ حدیث ۳

روایت موقوفه است؛ و بعض وسائط ذکر نشده است. دال بر قبول شهادت مرد به نفع زن، و عدم قبول شهادت زن به نفع مرد است مگر این که شاهد دیگری هم باشد؛ چون شهادت زن، به تنهایی پذیرفته نمی شود.

بله این روایات دال بر قبول شهادت زن و مرد به نفع یک دیگر است؛ اما در مورد شهادت، علیه یک دیگر روایتی نداریم؛ در این مورد به عمومات بحث شهادت استناد کرده اند؛ مثل «... وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ... » (۱) و «... وَ أَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ...» (۲) می گویند این ادله اطلاق دارد؛ و فرقی نمی کند که شاهدان زن و شوهر باشند یا غیر زن و شوهر باشند.

لکن ما می گوییم به این عمومات نمی توان استناد کرد؛ استناد به عمومات در صورتی است که در مقام دلیل خاصی نباشد؛ اما در مورد بحث ما چون دلیل خاص داریم که شهادت زن و شوهر، له یک دیگر، شهادتشان پذیرفته می شود؛ اما در مورد شهادت، علیه یک دیگر روایتی نداریم؛ لذا نمی توان در این مورد، به عمومات بحث استناد کرد؛ شاید آن روایات می خواسته بگوید شهادت زن و شوهر علیه یک دیگر پذیرفته نمی شود؛ همچنان که شهادت پسر علیه پدر قبول نمی شود؛ گر چه شهادت پدر و پسر به نفع یک دیگر پذیرفته می شود؛ البته روایات در مورد شهادت زن و شوهر علیه یک دیگر ساکت است؛ و نفی و اثباتی ندارد. چون در طرف له هم دلیل خاص داریم؛ نمی توانیم به عموم ادله شهادات برای قبول شهادت زن و شوهر علیه یک دیگر استناد کرد؛ البته اعتبار هم به این است که شهادت زن و شوهر علیه یک دیگر پذیرفته نشود؛ و زوجیت مانع قبول شهادت باشد؛ چون زن و شوهر ممکن است به کوچک ترین چیزی با هم اختلاف پیدا کنند و علیه یک دیگر شهادت بدهند.

۱- (۸) سوره ی بقره آیه ۲۸۲

۲- (۹) سوره ی طلاق آیه ۲

حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ روایات کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ روایات

مأخـذ: (شـرائع الإسـلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۶ و ۱۴۷) «الباب الثانی فی اللواط و السحق و القیاده

أما اللواط

... و موجب الإیقاب القتل علی الفاعل و المفعول إذا کان کل منهما بالغا عاقلا.

و یستوی فی ذلک الحر و العبد و المسلم و الکافر و المحصن و غیره.

و لو لاط البالغ بالصبی موقبا قتل البالغ و أدب الصبی و کذا لو لاط بمجنون و لو لاط بعبد حدا قتلا أو جلدا و لو ادعی العبد الإکراه سقط عنه دون المولی.

و لو لاط مجنون بعاقل حد العاقل و فی ثبوته علی المجنون قولان أشبههما السقوط.

و لو لاط الذمی بمسلم قتل و إن لم یوقب و لو لاط بمثله کان الإمام مخیرا بین إقامه الحد علیه و بین دفعه إلی أهله لیقیموا علیه حدهم.

و کیفیه إقامه هذا الحد القتل إن کان اللواط إیقابا (: و فی روایه إن کان محصنا رجم و إن کان غیر محصن جلد) و الأول أشهر ثم الإمام مخیر فی قتله بین ضربه بالسیف أو تحریقه أو رجمه أو إلقائه من شاهق أو إلقاء جدار علیه و یجوز أن یجمع بین أحد هذه و بین تحریقه و إن لم یکن إیقابا کالتفخیذ أو بین الألیتین فحده مائه جلده و قال فی النهایه یرجم إن کان محصنا و یجلد إن لم یکن و الأول أشبه.

ص: ۶۹

و یستوی فیه الحر و العبد و المسلم و الکافر و المحصن و غیره و لو تکرر منه الفعل و تخلله الحد مرتین قتل فی الثالثه و قیل فی الرابعه و هو أشبه و المجتمعان تحت إزار واحد مجردین و لیس بینهما رحم یعزران من ثلاثین سوطا إلی تسعه و تسعین سوطا و لو تکرر ذلک منهما و تخلله التعزیر حدا فی الثالثه و کذا یعزر من قبل غلاما لیس له بمحرم بشهوه.

و إذا تاب اللائط قبل قیام البینه سقط عنه الحد و لو تاب بعده لم یسقط و لو کان مقرا کان الإمام مخیرا فی العفو أو الاستیفاء.»

در مورد حکم لواط، مدرک روایات باب است که به دو دسته تقسیم می شود.

دسته اول:

دال بر این است که حکم لواط مثل حکم زانی است؛ اگر لائط محصن است رجم می شود؛ و اگر غیر محصن است شلاق می خورد؛ لکن نسبت به ملوط حکمش مطلقا چه محصن باشد و چه غیر محصن باشد؛ رجم است؛ چون احصان و عدم احصان تأثیری در این که خودش را تسلیم دیگری کرده ندارد.

دسته دوم:

حکم مستقل غیر از زنا دارد؛ دال بر این است که حکم لواط قتل است؛ به این صورت که یا با شمشیر، گردنش زده می شود؛ یا مشدود الیدین و الرجلین، إهداب از جبل می شود و یا إحراق به نار می شود.

روایات دسته دوم:

وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِیِّ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِیرٍ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی الرَّجُلِ یَفْعَلُ بِالرَّجُلِ- قَالَ فَقَالَ إِنْ كَانَ دُونَ الثَّقْبِ فَالْجَلْدُ- وَ إِنْ كَانَ ثَقَبَ أُقِیمَ قَائِماً- ثُمَّ ضُرِبَ بِالسَّیْفِ ضَرْبَهً أَخَذَ السَّیْفُ مِنْهُ مَا أَخَذَ- فَقُلْتُ لَهُ هُوَ الْقَتْلُ قَالَ هُوَ ذَاكَ. (۱)

ص: ۷۰

۱- (۱) وسائل الشیعه جلد صفحه ۱۵۳ باب ۱ از ابواب أَبْوَابُ حَدِّ اللِّوَاطِ حدیث۲

در مورد قاسم بن محمد الجوهری گفته اند واقفی است و روایات ضعیف را نقل می کند.

در این روایت برای دون الثقب یعنی تفخیذ و التذاذ به إلیتین حکم جلد بیان شده است؛ بعضـی می گویند دون الثقب که لواط نیست؛ لذا حدّی هم ندارد و مراد از جلد در روایت، تعزیر است.

البته مـا موضوعـا دون الثقب یعنی تفخیـذ و التـذاذ به إلیتین را لواط نمی دانیم؛ مرحوم صـاحب جواهر می فرماینـد در کمتر از ایقـاب را مجـازا لواط می گوینـد: «و علی کـل حـال فالظـاهر أن إطلاـق اللواط علی غیره من التفخیـذ أو الفعل بین الألیتین من المجاز» (۱) و مرحوم شـهید در مسالک می فرماینـد اگر نام کمتر از ایقاب را لواط نگذاریم به اصـطلاح نزدیک تر است؛ گر چه در مـا دون ثقب هم حرام است و حـدّ دارد ولی لـواط نیست.«و لـو أطلـق الوطی «فی الحجریّـتین: اللواط.» علی الإیقـاب، و خصّ غیره باسم آخر و إن أوجب الحدّ المخصوص، کان أوفق بالاصطلاح. و لکنّه تبع فی إطلاقه علی ذلک الروایات، ...» (۲)

روایت دال بر این است که حکم لواط، غیر از حکم زناست؛ در این روایت قتل با شمشیر بیان شده است.

وَ عَنِ الْحُسَـیْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَـانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْـدِ اللَّهِ علیه السـلام رَجُلٌ أَتَی رَجُلًـا- قَـالَ عَلَیْهِ إِنْ کَانَ مُحْصَـناً الْقَتْلُ- وَ إِنْ لَمْ یَکُنْ مُحْصَـناً فَعَلَیْهِ الْجَلْـدُ- قَالَ قُلْتُ: فَمَا عَلَی الْمَؤْتِی قَالَ- عَلَیْهِ الْقَتْلُ عَلَی کُلِّ حَالٍ مُحْصَناً کَانَ أَوْ غَیْرَ مُحْصَنٍ. (۳)

۱- (۲) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۷۶

۲- (۳) مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، جلد: ، صفحه: ۴۰۱

۳- (۴) وسائل الشیعه جلد صفحه ۱۵۴ باب ۱ از ابواب أَبْوَابُ حَدِّ اللِّوَاطِ حدیث ۴

در مورد معلی بن محمد گفته اند مضطرب المذهب است و أحادیثش هم مضطرب است.

در این روایت حکم لائط و ملوط قتل بیان شده است که غیر از حکم زناست.

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ قَالَ: قَرَأْتُ بِخَطِّ رَجُلٍ أَعْرِفُهُ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام- وَ قَرَأْتُ جَوَابَ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام بِخَطِّهِ- هَلْ عَلَی رَجُلٍ لَعِبَ بِغُلَامٍ بَیْنَ فَخِذَیْهِ حَدٌّ- فَإِنَّ بَعْضَ الْعِصَابَةِ رَوَی أَنَّهُ لَا بَأْسَ- بِلَعِبِ الرَّجُلِ بِالْغُلَامِ بَیْنَ فَخِذَیْهِ- فَکَتَبَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَی مَنْ فَعَلَ ذَلِکَ- وَ کَتَبَ أَیْضاً هَذَا الرَّجُلُ وَ لَمْ أَرَ الْجَوَابَ- مَا حَدُّ رَجُلَیْنِ نَکَحَ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ- طَوْعاً بَیْنَ فَخِذَیْهِ مَا «فی المصدر- و ما.» تَوْبَتُهُ- فَکَتَبَ الْقَتْلُ- وَ مَا حَدُّ رَجُلَیْنِ وُجِدَا نَائِمَیْنِ فِی ثَوْبٍ وَاحِدٍ- فَکَتَبَ مِائَةُ سَوْطٍ. (۱)

ظاهرا طبق قائده مراد از این که دو نفر زیر یک روکش خوابیده اند؛ این است که برهنه بوده اند.

روایت دال بر این است که حکم لواط، غیر از حکم زناست؛ در این روایت برای لواط، حکم قتل بیان شده است.

البته روایت از این جهت که ما دون الثقب یعنی تفخیذ و التذاذ به إلیتین را لواط نمی داند و همچنین از جهات دیگرش قابل استناد است.

مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی بَکْرٍ الْحَضْرَمِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: أُتِیَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام بِامْرَأَةٍ وَ زَوْجِهَا- «فی المصدر- برجل و امرأه.» قَدْ لَاطَ زَوْجُهَا بِابْنِهَا مِنْ غَیْرِهِ- وَ ثَقَبَهُ وَ شَهِدَ عَلَیْهِ بِذَلِکَ الشُّهُودُ- فَأَمَرَ بِهِ علیه السلام فَضُرِبَ بِالسَّیْفِ حَتَّی قُتِلَ- وَ ضَرَبَ الْغُلَامَ دُونَ الْحَدِّ- وَ قَالَ أَمَا لَوْ کُنْتَ مُدْرِکاً لَقَتَلْتُکَ- لِإِمْکَانِکَ إِیَّاهُ مِنْ نَفْسِکَ بِثَقْبِکَ. (۲)

۱- (۵) وسائل الشیعه جلد صفحه ۱۵۴ و ۱۵۵ باب ۱ از ابواب أَبْوَابُ حَدِّ اللِّوَاطِ حدیث ۵

۲- (۶) وسائل الشیعه جلد صفحه ۱۵۶ باب ۲ از ابواب أَبْوَابُ حَدِّ اللِّوَاطِ حدیث ۱

روایت دال بر این است که حکم لواط، غیر از حکم زناست؛ در این روایت قتل با شمشیر بیان شده است.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ بُنَانِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَبَّاسِ غُلَامٍ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام يُعْرَفُ بِغُلَامِ ابْنِ شُرَاعَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الرَّبِيعِ عَنْ سَيْفٍ التَّمَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: أُتِيَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام بِرَجُلٍ مَعَهُ غُلَامٌ يَأْتِيهِ- فَقَامَتْ عَلَيْهِمَا بِذَلِكَ الْبَيِّنَةُ- فَقَالَ يَا قَنْبَرُ النِّطْعَ وَ السَّيْفَ- ثُمَّ أَمَرَ بِالرَّجُلِ فَوُضِعَ عَلَى وَجْهِهِ- وَ وُضِعَ الْغُلَامُ عَلَى وَجْهِهِ- ثُمَّ أَمَرَ بِهِمَا فَضُرِبَا بِالسَّيْفِ- حَتَّى قَدَّهُمَا بِالسَّيْفِ جَمِيعاً الْحَدِيثَ. (۱)

روایت به خاطر بُنَان بن محمد که توثیق نشده است؛ عباس هم مکرر است و معلوم نیست این عباس، کدام عباس است؛ هم عباس ضعیف و هم عباس، موثق داریم؛ لکن نمی دانیم مراد از عباس این جا کدام است.

نطع که در روایت مطرح شده، چیز چرمی است؛ که برای حکم قتل پهن می کردند تا خون به اطراف پخش نشود؛ و علی القاعده مراد از غلام که در روایت مطرح شده و حضرت حکم قتل با شمشیر در مورد او اجرا کردند؛ غلام بالغ است؛ و الاّ در غیر بالغ حکم تعزیر است نه حدِّ قتل.

روایت در این که حکم لواط، قتل است؛ صریح است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ (عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ) «لیس فی نسخه من التهذیب (هامش المخطوط).» عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: بَيْنَمَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي مَلَإٍ مِنْ أَصْحَابِهِ- إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام- إِنِّي أَوْقَبْتُ عَلَى غُلَامٍ فَطَهِّرْنِي- فَقَالَ لَهُ يَا هَذَا امْضِ إِلَى مَنْزِلِكَ- لَعَلَّ مِرَاراً هَاجَ بِكَ- فَلَمَّا كَانَ مِنْ غَدٍ عَادَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ- يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أَوْقَبْتُ عَلَى غُلَامٍ فَطَهِّرْنِي- فَقَالَ لَهُ اذْهَبْ إِلَى مَنْزِلِكَ لَعَلَّ مِرَاراً هَاجَ بِكَ- حَتَّى فَعَلَ ذَلِكَ ثَلَاثاً بَعْدَ مَرَّتِهِ الْأُولَى- فَلَمَّا كَانَ فِي الرَّابِعَةِ قَالَ لَهُ- يَا هَذَا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَكَمَ فِي مِثْلِكَ بِثَلَاثَةِ أَحْكَامٍ- فَاخْتَرْ أَيَّهُنَّ شِئْتَ قَالَ وَ مَا هُنَّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ- قَالَ ضَرْبَةٌ بِالسَّيْفِ فِي عُنُقِكَ بَالِغَةً مَا بَلَغَتْ- أَوْ إِهْدَابٌ «فی نسخه- اهدار (هامش المخطوط)، و فی المصدر- إهداء.» مِنْ جَبَلٍ مَشْدُودَ الْيَدَيْنِ وَ الرِّجْلَيْنِ- أَوْ إِحْرَاقٌ بِالنَّارِ- قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَيُّهُنَّ أَشَدُّ عَلَيَّ- قَالَ الْإِحْرَاقُ بِالنَّارِ- قَالَ فَإِنِّي قَدِ اخْتَرْتُهَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ- فَقَالَ خُذْ لِذَلِكَ أُهْبَتَكَ فَقَالَ نَعَمْ- قَالَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ جَلَسَ فِي تَشَهُّدِهِ- فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ أَتَيْتُ مِنَ الذَّنْبِ مَا قَدْ عَلِمْتَهُ- وَ إِنِّي تَخَوَّفْتُ مِنْ ذَلِكَ- فَأَتَيْتُ إِلَى وَصِيِّ رَسُولِكَ وَ ابْنِ عَمِّ نَبِيِّكَ- فَسَأَلْتُهُ أَنْ يُطَهِّرَنِي- فَخَيَّرَنِي ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ مِنَ الْعَذَابِ- اللَّهُمَّ فَإِنِّي اخْتَرْتُ أَشَدَّهُنَّ- اللَّهُمَّ فَإِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ ذَلِكَ كَفَّارَةً لِذُنُوبِي- وَ أَنْ لَا تُحْرِقَنِي بِنَارِكَ فِي آخِرَتِي ثُمَّ قَامَ وَ هُوَ بَاكٍ- حَتَّى دَخَلَ الْحَفِيرَةَ الَّتِي حَفَرَهَا لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام - وَ هُوَ يَرَى النَّارَ تَتَأَجَّجُ حَوْلَهُ- قَالَ فَبَكَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ بَكَى أَصْحَابُهُ جَمِيعاً- فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قُمْ يَا هَذَا- فَقَدْ أَبْكَيْتَ مَلَائِكَةَ السَّمَاءِ وَ مَلَائِكَةَ الْأَرْضِ- فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ تَابَ عَلَيْكَ- فَقُمْ وَ لَا تُعَاوِدَنَّ شَيْئاً مِمَّا فَعَلْتَ. (۲)

۱- (۷) وسائل الشیعه جلد صفحه ۱۵۶ باب ۲ از ابواب أَبْوَابُ حَدِّ اللِّوَاطِ حدیث ۲

۲- (۸) وسائل الشیعه جلد صفحه ۱۶۱ و ۱۶۲ باب ۵ از ابواب أَبْوَابُ حَدِّ اللِّوَاطِ حدیث۱

این که حضرت به شخص لائط فرمودند پیامبر صلی الله علیه و آله برای لواط سه حکم بیان فرموده اند یعنی سه جور عمل کرده اند؛ به این صورت که یا با شمشیر، گردنش زده می شود؛ یا مشدود الیدین و الرجلین، إهداب از جبل می شود؛ به این صورت که از سینه کوه رها می شود نه این که از کوه پرتاب شود؛ و یا إحراق به نار می شود؛ البته در هیچ موردی حکم سوزاندن حیّاً برای هیچ کس حتی حیوانات را نداریم؛ همچنان که در بعض روایات مطرح شده است که سوزاندن به آتش از اختصاصات حضرت حق تعالی است؛ و آن هم در قیامت است؛ البته بعضی قائلند که از همان اول حضرت علی علیه السلام می دانستند که سرانجام این شخص به توبه و پذیرفته شدن توبه او منجر خواهد شد؛ لذا فرمودند آتشی آماده کنند؛ و از اول قرار بر سوزاندن آن شخص نبود.

خلاصه در این که روایت دال بر این است که حکم لواط، غیر از حکم زناست؛ و حکم قتل را بیان می کند واضح است.

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَيْفِ بْنِ الْحَارِثِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَرْزَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ أَبِيهِ علیه السلام قَالَ: أُتِيَ عُمَرُ بِرَجُلٍ قَدْ نُكِحَ فِي دُبُرِهِ فَهَمَّ أَنْ يَجْلِدَهُ- فَقَالَ لِلشُّهُودِ رَأَيْتُمُوهُ يُدْخِلُهُ- كَمَا يُدْخَلُ الْمِيلُ فِي الْمُكْحُلَةِ قَالُوا نَعَمْ- فَقَالَ لِعَلِيٍّ علیه السلام مَا تَرَى فِي هَذَا- فَطَلَبَ الْفَحْلَ الَّذِي نَكَحَ «فی المصدر- نکحه.» فَلَمْ يَجِدْهُ- فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام أَرَى فِيهِ أَنْ تُضْرَبَ عُنُقُهُ- قَالَ فَأَمَرَ بِهِ فَضُرِبَتْ عُنُقُهُ- ثُمَّ قَالَ خُذُوهُ- فَقَالَ بَقِيَتْ لَهُ عُقُوبَةٌ أُخْرَى قَالَ وَ مَا هِيَ- قَالَ ادْعُ بِطُنٍّ «الطن- حزمه القصب. (الصحاح- طنن- ۶- ۲۱۵۹).» مِنْ حَطَبٍ- فَدَعَا بِطُنٍّ مِنْ حَطَبٍ فَلُفَّ فِيهِ ثُمَّ أَحْرَقَهُ بِالنَّارِ الْحَدِيثَ. (۱)

۱- (۹) وسائل الشیعه جلد صفحه ۱۵۸ باب ۳ از ابواب أَبْوَابُ حَدِّ اللِّوَاطِ حدیث ۳

حضرت علی علیه السلام فرمودند شخص ملوط، با شمشیر گردنش را بزنند؛ بعد فرمودند جثه اش را با آتش بسوزانند؛ این إحراق بعد از قتل است؛ اما إحراقِ حیّ به عنوان حکم مستقل را نمی توانیم بپذیریم.

حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ جمع بین روایات کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ جمع بین روایات

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۶ و ۱۴۷) «الباب الثانی فی اللواط و السحق و القیاده

أما اللواط

... و موجب الإیقاب القتل علی الفاعل و المفعول إذا کان کل منهما بالغا عاقلا.

و یستوی فی ذلک الحر و العبد و المسلم و الکافر و المحصن و غیره.

و لو لاط البالغ بالصبی موقبا قتل البالغ و أدب الصبی و کذا لو لاط بمجنون و لو لاط بعبد حدا قتلا أو جلدا و لو ادعی العبد الإکراه سقط عنه دون المولی.

و لو لاط مجنون بعاقل حد العاقل و فی ثبوته علی المجنون قولان أشبههما السقوط.

و لو لاط الذمی بمسلم قتل و إن لم یوقب و لو لاط بمثله کان الإمام مخیرا بین إقامه الحد علیه و بین دفعه إلی أهله لیقیموا علیه حدهم.

و کیفیه إقامه هذا الحد القتل إن کان اللواط إیقابا (: و فی روایه إن کان محصنا رجم و إن کان غیر محصن جلد) و الأول أشهر ثم الإمام مخیر فی قتله بین ضربه بالسیف أو تحریقه أو رجمه أو إلقائه من شاهق أو إلقاء جدار علیه و یجوز أن یجمع بین أحد هذه و بین تحریقه و إن لم یکن إیقابا کالتفخیذ أو بین الألیتین فحده مائه جلده و قال فی النهایه یرجم إن کان محصنا و یجلد إن لم یکن و الأول أشبه.

ص: ۷۵

و یستوی فیه الحر و العبد و المسلم و الکافر و المحصن و غیره و لو تکرر منه الفعل و تخلله الحد مرتین قتل فی الثالثه و قیل فی الرابعه و هو أشبه و المجتمعان تحت إزار واحد مجردین و لیس بینهما رحم یعزران من ثلاثین سوطا إلی تسعه و تسعین سوطا و لو تکرر ذلک منهما و تخلله التعزیر حدا فی الثالثه و کذا یعزر من قبل غلاما لیس له بمحرم بشهوه.

و إذا تاب اللائط قبل قیام البینه سقط عنه الحد و لو تاب بعده لم یسقط و لو کان مقرا کان الإمام مخیرا فی العفو أو الاستیفاء.»

روایات باب: بیان شد که روایات باب دو دسته است.

دسته اول:

دال بر این است که حکم لواط مثل حکم زانی است؛ اگر لائط محصن است رجم می شود؛ و اگر غیر محصن است شلاق می خورد؛ لکن نسبت به ملوط حکمش مطلقا چه محصن باشد و چه غیر محصن باشد؛ رجم است؛ چون احصان و عدم احصان تأثیری در این که خودش را تسلیم دیگری کرده ندارد.

دسته دوم:

دال بر این است که حکم لواط قتل است؛ به این صورت که یا با شمشیر، گردنش زده می شود؛ یا مشدود الیدین و الرجلین، إهداب از جبل می شود و یا إحراق به نار می شود؛ که روایاتش بیان شد.

فتاوا هم در این مورد، اختلاف دارد؛ به تعبیر مرحوم محقق، قول به قتل اشهر «و الأول أشهر» است به این معنا که قول به این که لواط مثل زناست هم مشهور است.

ص: ۷۶

جمع بین روایات: برای جمع بین این دو دسته روایات، که دسته ایی دال بر این است که حکم لواط مثل حکم زناست؛ و دسته ایی دال بر این است که حکم لواط قتل است؛ چند نظر مطرح شده است که اجمالاً بیان می کنیم.

راه جمع اول:

مراد از قتل در روایات به معنای لغوی قتل است؛ که همان إزهاق روح و مردن است؛ چه قتل به وسیله، ضرب به سیف باشد یا إهداب از جبل باشد؛ یا إحراق به نار باشد؛ بالأخره در تمام این صور، حکم قتل است؛ و طبعا اختیار راه قتل، به عهده حاکم است.

نقد جمع اول:

در صورتی که بگوییم حکم لواط، حکم زانی است؛ حکم لائط در صورتی که غیر محصن باشد جلد است و رجم نیست؛ لذا اصلا قتل و مردن نیست؛ این جمع تبرعی است و قابل قبول نیست؛ در ضمن این که در تمام موارد حکم، قتل نیست؛ همان گونه که بیان شد؛ در یک مورد حکم جلد است نه قتل.

راه جمع دوم:

بعضی هم در موضوع لواط توسعه داده اند و فرموده اند: لواط اعم از ایقاب و دون ایقاب است و شامل تفخیذ و التذاذ به إلیتین و مثل آن هم می شود؛ و شاهد هم از روایات می آورند که از تفخیذ و مثل آن که کمتر از ایقاب باشد به لواط تعبیر شده بود و خود ایقاب کفر معرفی شده بود؛ لذا فرموده اند روایاتی که می گوید حکم لواط، حکم زناست در مورد ما دون ایقاب است؛ اما روایات قتل مربوط به ایقاب است؛ لذا حکم هم سنگین تر است.

ص: ۷۷

نقد جمع دوم:

این نظر هم قابل قبول نیست چون عده ایی در ما دون ایقاب اصلا موضوع را لواط نمی دانند؛ و حدّ زانی هم در کمتر از ایقاب جاری نمی کنند؛ همچنان که مرحوم شهید در مسالک و دیگران بیان نموده اند که اگر نام کمتر از ایقاب را لواط نگذاریم به اصطلاح نزدیک تر است.«و لو أطلق الوطی «فی الحجریّتین: اللواط.» علی الإیقاب، و خصّ غیره باسم آخر و إن أوجب الحدّ المخصوص، کان أوفق بالاصطلاح. و لکنّه تبع فی إطلاقه علی ذلک الروایات، ...» (۱) یا مرحوم صاحب جواهر می فرمایند در کمتر از ایقاب را مجازا لواط می گویند: «و علی کل حال فالظاهر أن إطلاق اللواط علی غیره من التفخیذ أو الفعل بین الألیتین من المجاز» (۲)

در ضمن این که کمتر کسی قائل به این است که در کمتر از ایقاب اگر شخص محصن باشد؛ رجم می شود؛ مرحوم آیت الله خوانساری می فرماید در کمتر از ایقاب اصلا حدّ شرعی وجود ندارد؛ «... ظاهر کلماتهم الاتّفاق علی کفایه مقدار الحشفه و الأقلّ منه و إن کان محرّما شدیدا أو بمنزله الکفر لکن لا دخل علی إیجابه الحدّ المقرّر علی الواطی و الموطوء.» (۳) لذا این بیان هم نمی تواند راه جمع بین روایات باشد؛ و پذیرفتنی نیست.

راه جمع سوم:

عده ایی می گویند روایات دسته دوم که دال بر قتل است؛ همه حاکی از عمل امام علیه السلام است؛ و لسان ندارد؛ مثلا در آن جریان که شخصی نزد حضرت علی علیه السلام چهار دفعه در چهار مجلس اقرار به لواط کرد؛ حضرت فرمودند: پیامبر خدا در این مورد سه حکم کرده اند؛ یعنی سه جور عمل کردند؛ قتل به سیف و إهداب از جبل در حالی که مشدود الیدین و الرجلین است؛ یا إحراق بالنار، بعد آن شخص سؤال کرد کدام حکم سخت تر و سنگین تر است حضرت فرمودند: إحراق بالنار و حضرت هیزمی فراهم کردند و خلاصه توبه آن شخص پذیرفته شد؛ البته بعضی قائلند که از همان اول حضرت علی علیه السلام می دانستند که توبه آن شخص پذیرفته می شود؛ و الا هیچ کجا در اسلام سوزاندن حیّ به وسیله آتش را نداریم حتی خود حضرت در مورد ارتداد که حکمش سنگین تر است؛ سوزاندن به آتش را نپذیرفتند و با دود آتش آن مرتدین را خفه کردند؛ البته اگر آن روایت در مورد ارتداد را بپذیریم چون عده ایی این جریان را غیر واقعی می دانند و می گویند اصلا چنین جریانی نبوده است.

۱- (۱) مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، جلد: ، صفحه: ۴۰۱

۲- (۲) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۷۶

۳- (۳) جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، جلد ، صفحه: ۶۶ و ۶۷

یـا مثلا در جریانی دیگر حضـرت در مورد لائط و ملوط حکم به قتل با شمشـیر کردنـد و به غلامشان قنبر فرمودنـد: قنبر نطع و شمشـیر، نطع چیزی بوده که وقتی می خواسـتند سـر کسـی را بزنند پهن می کردند تا خون پخش نشود؛ «...فَقَالَ یَا قَنْبَرُ النَّطْعَ وَ السَّیْفَ...» (۱) خوب این ها عمل امام علیه السلام است شاید در این موارد خصوصیتی بوده که حضرت با قتل عمل کردند؛ لذا قضیه فی واقعه یا قضایا فی وقایع است؛ و قابل سرایت در موارد دیگر نیست؛ و منافاتی با روایاتی که دال بر این است که حکم لواط مثـل زناست نـدارد؛ چون این ها عمل است و فقط در مورد خودش است؛ و نهایت اسـتفاده ایی که بشود از آن کرد این است که حاکم اختیار داشـته باشـد که اگر صـلاح دانست در بعض موارد لواط با حکم قتل عمل کند؛لکن روایات دال بر این که لواط حکمش حکم زناست، لسان دارد و عام است.

راه جمع چهارم:

در بین روایات دسـته اول که دال بر این است که حکم لواط، حکم زناست روایت صـحیح السند هم بود اما روایات دسته دوم ضعیف السند است و قابل قبول نیست.

نقد جمع چهارم:

بعض فقها روایات دال بر قتل را پذیرفته اند و به آن فتوا هم داده اند پس این جمع هم قابل قبول نیست.

فتاوای فقها:

فتوای مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف:

«مسأله ۲۲ [حد اللواط و صورته]

۱- (۴) وسائل الشیعه جلد صفحه ۱۶۱ و ۱۶۲ باب۲ از ابواب أَبْوَابُ حَدِّ اللِّوَاطِ حدیث۲

إذا لاط الرجل فأوقب، وجب عليه القتل، و الامام مخير بين أن يقتله بالسيف أو يرمى عليه حائطا أو يرمى به من موضع عال، و إن كان دون الإيقاب فإن كان محصنا وجب عليه الرجم، و إن كان بكرا وجب عليه مائه جلده.» (۱)

به مرحوم شیخ رحمه الله علیه عرض می کنیم آقای شیخ، حکم یرمی علیه حائطا، یعنی دیوار را روی لائط خراب می کنیم از کجا آوردید؟!!! در هیچ روایتی چنین چیزی نداریم؛ عمل هیچ امامی هم این گونه نقل نشده است؛ حالا اگر دیوار بر روی او خراب کردند و زنده ماند آن وقت چه؟ از کجا چنین حکمی در مورد لائط می کنید؛ دلیلی بر آن نداریم؛ لذا قابل قبول نیست.

همچنین این که فرمودید از یک بلندی پرتاب می شود را از کجا می گویید در روایت إهداب از جبل مطرح شده بود یعنی در حالی که دست و پایش را می بندند؛ از سینه کوه رها می شود نه این که او را پرتاب کنند؛ اصلا در روایات پرتاب از بلندی نداریم.

و در کمتر از ایقاب، مثل تفخیذ و التذاذ به إلیتین و مثل آن، شما فرمودید: اگر شخص محصن باشد رجم می شود و اگر غیر محصن باشد جلد می شود؛ عرض می کنیم ما در کمتر از ایقاب می گوییم اصلا موضوعا لواط نیست و صدق لواط نمی کند.

حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ جمع بین روایات؛ حکم صُور مختلف لواط کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ جمع بین روایات؛ حکم صُور مختلف لواط

ص: ۸۰

۱- (۵) الخلاف؛ جلد ، صفحه: ۳۸۱

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۶ و ۱۴۷) «الباب الثانی فی اللواط و السحق و القیاده

أما اللواط

... و موجب الإیقاب القتل علی الفاعل و المفعول إذا کان کل منهما بالغا عاقلا.

و یستوی فی ذلک الحر و العبد و المسلم و الکافر و المحصن و غیره.

و لو لاط البالغ بالصبی موقبا قتل البالغ و أدب الصبی و کذا لو لاط بمجنون و لو لاط بعبد حدا قتلا أو جلدا و لو ادعی العبد الإکراه سقط عنه دون المولی.

و لو لاط مجنون بعاقل حد العاقل و فی ثبوته علی المجنون قولان أشبههما السقوط.

و لو لاط الذمی بمسلم قتل و إن لم یوقب و لو لاط بمثله کان الإمام مخیرا بین إقامه الحد علیه و بین دفعه إلی أهله لیقیموا علیه حدهم.

و کیفیه إقامه هذا الحد القتل إن کان اللواط إیقابا (: و فی روایه إن کان محصنا رجم و إن کان غیر محصن جلد) و الأول أشهر ثم الإمام مخیر فی قتله بین ضربه بالسیف أو تحریقه أو رجمه أو إلقائه من شاهق أو إلقاء جدار علیه و یجوز أن یجمع بین أحد هذه و بین تحریقه و إن لم یکن إیقابا کالتفخیذ أو بین الألیتین فحده مائه جلده و قال فی النهایه یرجم إن کان محصنا و یجلد إن لم یکن و الأول أشبه.

و یستوی فیه الحر و العبد و المسلم و الکافر و المحصن و غیره و لو تکرر منه الفعل و تخلله الحد مرتین قتل فی الثالثه و قیل فی الرابعه و هو أشبه و المجتمعان تحت إزار واحد مجردین و لیس بینهما رحم یعزران من ثلاثین سوطا إلی تسعه و تسعین سوطا و لو تکرر ذلک منهما و تخلله التعزیر حدا فی الثالثه و کذا یعزر من قبل غلاما لیس له بمحرم بشهوه.

ص: ٨١

و إذا تاب اللائط قبل قیام البینه سقط عنه الحد و لو تاب بعده لم یسقط و لو کان مقرا کان الإمام مخیرا فی العفو أو الاستیفاء.»

ما در مورد حکم لواط حکم مشهور و نه أشهر را پذیرفتیم که حکم لواط همان حکم زناست؛ یعنی لائط اگر محصن باشد رجم می شود؛ و با توجه به جمع روایات می گوییم؛ حداکثر حکمش قتل است؛ یعنی در مورد او قتل و رجم مساوی است؛ و اگر لائط غیر محصن است حکمش جلد است؛ و ملوط مطلقا حکمش رجم است.

راجع به نظر فقها هم آن چه در روایات به آن اشاره شده و مطرح شده را می پذیریم؛ و غیر آن قابل قبول نمی باشد؛ مثلا آن چه در فتاوا مثل سقوط از عال یا إحراق مطرح شده بود را نمی پذیریم؛ چون نشانی از آن در روایات پیدا نمی شود. إهداب از جبل، مشدود الیدین و الرجلین، و قتل با شمشیر چون در روایات مطرح شده بود؛ قابل قبول است.

در روایات سوزاندن جثه یا همان جسد انسان لاطی مطرح شده بود و قابل قبول است؛ لکن هیچ کجا در اسلام سوزاندن حیّ به وسیله آتش را نداریم؛ در بسیاری از روایات عذاب با آتش از اختصاصات ذات باری تعالی ذکر شده است؛ حتی توصیه شده حیوانات زنده با آتش سوزانده نشوند؛ و لو قتل حیوانات موذی جایز است ولی نباید با آتش در حالی که زنده هستند سوزانده شوند؛ همچنین در هیچ روایتی پرتاب از بلندی مطرح نشده، إهداب از جبل آن هم مشدود الیدین و الرجلین، مطرح شده یعنی از سینه کوه رها شود؛ و این غیر از پرتاب شدن است؛ حتی اگر از کوه رها شود و زنده بماند؛ دلیلی بر قتل او نداریم.

ص: ۸۲

مرحوم محقق می فرماید: «و موجب الإیقاب القتل علی الفاعل و المفعول إذا کان کل منهما بالغا عاقلا.

و یستوی فی ذلک الحر و العبد و المسلم و الکافر و المحصن و غیره.

و لو لاط البالغ بالصبی موقبا قتل البالغ و أدب الصبی و کذا لو لاط بمجنون و لو لاط بعبد حدا قتلا أو جلدا و لو ادعی العبد الإکراه سقط عنه دون المولی.»

مرحوم محقق در حکم لائط، قول أشهر که قتل است را انتخاب کردند؛ لذا می فرمایند: موجب ایقاب، قتل است؛ و فرقی بین حرّ و عبد و مسلم و کافر و محصن و غیر محصن نیست؛ البته ما بیان کردیم که حکم غیر محصن در لائط جلد است نه قتل، برای تساوی حکم مرحوم صاحب جواهر به اجماع تمسک نموده اند و می فرمایند دلیل دیگری غیر از اجماع وجود ندارد:

«و موجب الإیقاب بالفتح القتل بالکیفیه الآتیه علی الفاعل و المفعول بلا خلاف أجده فیه نصا «الوسائل- الباب- ۲- من أبواب حد اللواط- الحدیث ۱.» و فتوی بل الإجماع بقسمیه علیه إذا کان کل منهما بالغا عاقلا مختارا و یستوی فی ذلک الحر و العبد و المسلم و الکافر و المحصن و غیره بلا خلاف أجده فیه بل الإجماع بقسمیه علیه، بل فی المسالک العبد هنا کالحر بالإجماع و إن کان الحد بغیر القتل، و لیس فی الباب مستند ظاهر غیره.» (۱)

اجماع ظاهرا از آن جهت که امام معصوم در بین مجمعین وجود دارد یا از این جهت که کاشف از قول معصوم است حجت است؛ لکن از مرحوم صاحب جواهر سؤال می کنیم چرا به اطلاقاتی که در بیان حدّ لواط داشتیم استناد نمی کنید؛ همان ادله ایی که حدود را بیان کردند؛ مثلا اذا کان محصنا یرجم و اذا کان غیر محصن یجلد؛ یا روایاتی که بیان کردند حکم لاطی همان حکم زانی است؛ چرا به اطلاقات تمسک نشود؟

۱- (۱) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۷۸

مرحوم آیت الله فاضـل لنکرانی قائـل به این شدنـد که حکم محصن بـا غیر محصن در لاطی متفاوت است؛ به این صورت که لاطی محصن رجم می شود و لاطی غیر محصن جلد می شود؛ ما هم این نظر را پذیرفتیم.

مرحوم محقق فرمودنـد: فرقی بین مسـلمان و کـافر هم نیست؛ لکن به نظر بنـده فرق است؛ ما کافر ذمی داریم و غیر ذمی، کافر ذمی، کافری است که تحت حکومت اسـلامی زنـدگی می کنـد؛ اعم از این که اهل کتاب باشـد یا نباشـد؛ امام در مورد کافر ذمی مخیر است که احکام اسـلامی را در مورد او اجرا کنـد یا او را به ملت و حکم خودشان ارجاع دهد.؛ البته این در صورتی است که با هم نوع خودش مرتکب لواط شود؛ اما اگر با مسلمان مرتکب لواط شود حکمش در روایات خاص بیان شده است.

امـا اگر کافر غیر ذمی باشـد که ما آن را اعم از کافر حربی می دانیم؛ گر چه بعضـی قائلنـد که کافر یا ذمی است و یا حربی و قسم سومی نـدارد؛ لکن مـا کـافر حربی را کـافری می دانیم که در حـال جنـگ با مسـلمین باشـد؛ اگر جنگی در کار نباشـد و شخص کافر هم باشد و ذمی نباشد؛ طبق روایت تأکل کما تأکل الأنعام همان گونه که حیوانات روی زمین زندگی می کنند و می خورند؛ کافر هم همین گونه است.

در مورد کافر غیر ذمی هم که طبق مذهبش حکمی ندارد که بخواهند او را مجازات کنند.

بنده خودم از مقام معظم رهبری شنیدم که کسی که با گذرنامه وارد کشور ما می شود؛ تا گذرنامه او معتبر است و طبق قوانین عمل می کند؛ این گذرنامه مثل أمان نامه ایی است که ما به او داده ایم و در حمایت ماست و لو کافر ذمی است؛ اما حکومت اسلامی به او أمان داده است.

ص: ۸۴

بنده فی الجمله در مورد کافر به فتوای مرحوم محقق اشکال دارم.

مرحوم محقق، بعد می فرمایند اگر انسان بالغ با با بچه لواط کند؛ بالغ کشته می شود و بچه تعزیر می شود؛ که طبق نظر خود مرحوم محقق که مطلقا لائط کشته می شود طبق قاعده است؛ اما ما در مورد لائط غیر محصن می گوییم حکمش جلد است نه قتل، مستد این حکم هم که بالغ کشته می شود و صبی تأدیب می شود روایت است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی بَكْرٍ الْحَضْرَمِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: أُتِیَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام بِامْرَأَهٍ وَ زَوْجِهَا- «فی المصدر- برجل و امرأه.» قَدْ لَاطَ زَوْجُهَا بِابْنِهَا مِنْ غَیْرِهِ- وَ ثَقَبَهُ وَ شَهِدَ عَلَیْهِ بِذَلِكَ الشُّهُودُ- فَأَمَرَ بِهِ علیه السلام فَضُرِبَ بِالسَّیْفِ حَتَّی قُتِلَ- وَ ضَرَبَ الْغُلَامَ دُونَ الْحَدِّ- وَ قَالَ أَمَا لَوْ كُنْتَ مُدْرِكاً لَقَتَلْتُكَ- لِإِمْكَانِكَ إِیَّاهُ مِنْ نَفْسِكَ بِثَقْبِكَ. (۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: زن و شهری را خدمت حضرت أمیر علیه السلام آوردند که این شوهر با فرزند این زن از شوهر دیگرش لواط کرده بود؛ و شهود هم به آن شهادت دادند؛ حضرت مرد را با شمشیر کشتند؛ و پسر بچه را کمتر از حدّ، شلاق زدند؛ و به پسر بچه گفتند؛ اگر بالغ بودی تو را هم می کشتم؛ چون خودت را در اختیار او گذاشتی.

و همچنین اگر انسان بالغی با یک دیوانه لواط کند؛ همین حکم را دارد؛ چون دیوانه مکلف نیست فقط تأدیب می شود؛ این هم طبق نظر أشهر طبق قاعده است؛ اما به نظر مرحوم آیت الله فاضل که ما هم آن را پذیرفتیم اگر لائط، غیر محصن باشد حکمش جلد است.

ص: ۸۵

۱- (۲) وسائل الشیعه جلد صفحه ۱۵۶ باب ۲ از ابواب أَبْوَابُ حَدِّ اللِّوَاطِ حدیث ۱

مرحوم محقق می فرمایـد: اگر انسان عاقل با عبـدی لواط کنـد؛ هر دو حـدّ می خورنـد چه آن حدّ قتل باشد و چه جلد، هر دو یـک حکم را دارنـد. مرحوم محقق در این فراز به قول أشـهر و مشـهور هر دو قول توجه داشـته انـد که حکم را این گونه بیان نموده اند؛ بین قتل و جلد تفصیل قائل شده اند.

حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ حکم صُور مختلف لواط کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ حکم صُور مختلف لواط

مأخـذ: (شـرائع الإسـلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۶ و ۱۴۷) «الباب الثانی فی اللواط و السحق و القیاده

أما اللواط

... و موجب الإیقاب القتل علی الفاعل و المفعول إذا کان کل منهما بالغا عاقلا.

و یستوی فی ذلک الحر و العبد و المسلم و الکافر و المحصن و غیره.

و لو لاـط البالغ بالصبی موقبا قتل البالغ و أدب الصبی و کـذا لو لاط بمجنون و لو لاط بعبـد حـدا قتلا أو جلـدا و لو ادعی العبد الإکراه سقط عنه دون المولی.

و لو لاط مجنون بعاقل حد العاقل و فی ثبوته علی المجنون قولان أشبههما السقوط.

و لو لاط الذمی بمسـلم قتل و إن لم یوقب و لو لاط بمثله کان الإمام مخیرا بین إقامه الحد علیه و بین دفعه إلی أهله لیقیموا علیه حدهم.

و کیفیه إقامه هذا الحد القتل إن کان اللواط إیقابا (: و فی روایه إن کان محصنا رجم و إن کان غیر محصن جلد) و الأول أشهر ثم الإمام مخیر فی قتله بین ضـربه بالسـیف أو تحریقه أو رجمه أو إلقائه من شاهق أو إلقاء جدار علیه و یجوز أن یجمع بین أحد هـذه و بین تحریقه و إن لم یکن إیقابا کالتفخیـذ أو بین الألیتین فحده مائه جلده و قال فی النهایه یرجم إن کان محصـنا و یجلد إن لم یکن و الأول أشبه.

ص: ۸۶

و یسـتوی فیه الحر و العبد و المسلم و الکافر و المحصن و غیره و لو تکرر منه الفعل و تخلله الحد مرتین قتل فی الثالثه و قیل فی الرابعه و هو أشبه و المجتمعان تحت إزار واحد مجردین و لیس بینهما رحم یعزران من ثلاثین سوطا إلی تسعه و تسعین سوطا و لو تکرر ذلک منهما و تخلله التعزیر حدا فی الثالثه و کذا یعزر من قبل غلاما لیس له بمحرم بشهوه.

و إذا تاب اللائط قبل قیام البینه سقط عنه الحد و لو تاب بعده لم یسقط و لو کان مقرا کان الإمام مخیرا فی العفو أو الاستیفاء.»

مرحوم محقق در حکم لائط مطلقا قائل به قتل شدند و لذا می فرماید: اگر مولایی با عبدش لواط کند؛ هر دو حدّ می خورند چه حدّشان قتل باشد و چه جلد، نظر خود مرحوم محقق در لائط قول أشهر بود که لائط مطلقا کشته می شود؛ لکن این جا به قول مشهور هم که جلد در لائط غیر محصن باشد توجه دارند؛ لذا می فرماید اگر مولا با عبدش، لواط کرد حدّ در مورد او اجرا می شود؛ چه آن حدّ قتل باشد و یا جلد باشد.

«و لو لاط البالغ بالصبی موقبا قتل البالغ و أدب الصبی و کذا لو لاط بمجنون و لو لاط بعبد حدا قتلا أو جلدا و لو ادعی العبد الإکراه سقط عنه دون المولی.»

بعد فرمودند: اگر عبد ادعای إکراه کند حدّ از او ساقط می شود؛ از مرحوم آقای محقق سؤال می کنیم که آیا عبد خصوصیتی دارد که آن را به خصوص ذکر کردید؛ در حالی که یکی از موارد حدیث رفع، رفع ما استکرهوا علیه است؛ «...وَ مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ...» (1) البته هر کسی ممکن است وقتی در این موارد گرفتار شد ادعای اکراه کند؛ و إثبات آن کار مشکلی است.

۱- (۱) وسائل الشیعه جلد ۸ صفحه ۲۴۹

لکن چون در عبد، قرینه ایی نسبت به مالکیت مولا و عبد وجود دارد که چون مولا، مالک عبد است او را تحت فشار قرار می دهد؛ لذا مرحوم محقق برای دفع شبهه، إکراه عبد را بخصوصه ذکر نموده اند.

مرحوم صاحب ریاض می فرماید: «و لو ادّعی العبد الإکراه من مولاه علیه دُرئ عنه الحدّ دون المولی؛ لقیام القرینه علی ذلک، و لأنّه شبهه محتمله فیدرأ بها الحدّ.

و منه یظهر انسحاب الحکم فیما لو ادّعی الإکراه من غیر مولاه مع إمکانه، و کذا فی کلّ من ادّعاه معه، کما صرّح به جماعه «منهم الشهید الثانی فی المسالک ۲: ۴۳۲، و الروضه ۹: ۱۴۸، و الکاشانی فی المفاتیح ۲: ۶۴، و الفاضل الهندی فی کشف اللثام ۲: ۴۰۷.»؛ لعموم درء الحدّ بالشبهه.» (۱)

اگر عبد ادعای اکراه کند؛ حدّ از او دفع می شود؛ چون قرینه بر اکراه در عبد وجود دارد؛ لذا ایجاد شبهه می کند؛ و عبد، حدّ نمی خورد؛ همچنین است اگر عبد مفعول غیر مولا واقع شود؛ چون گاهی مولا عبد را در اختیار دیگری قرار می دهد و او هم ممکن است سوء استفاده کند و با او لواط کند؛ اگر عبد ادعای اکراه در مورد لواط با غیر مالک کند؛ به خاطر شبهه، حدّ از او دفع می شود؛ اصلا ایشان به صورت کلی می گویند هر کجا عبد ادعای اکراه کند به خاطر قاعده ی «ادْرَءُوا الْحُدُودَ بِالشُّبُهَاتِ» (۲) حدّ از او دفع می شود.

۱- (۲) ریاض المسائل؛ جلد ۱۶؛ صفحه ۷ و ۸

۲- (۳) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۴۷ أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْکَامِهَا الْعَامَّهِ باب ۲۴ حدیث ۴ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله «ادْرَءُوا الْحُدُودَ بِالشُّبُهَاتِ»- وَ لَا شَفَاعَهَ وَ لَا کَفَالَهَ وَ لَا یَمِینَ فِی حَدٍّ.

مرحوم صاحب جواهر می فرمایند: هر کس ادعای اکراه کند چه عبد باشد و چه غیر عبد، و این ادعا در حق او ممکن باشد؛ به خاطر عموم «درء الحد بالشبهه» از او پذیرفته می شود. «و لو ادعی العبد الإکراه سقط عنه دون المولی لقیام القرینه فیه المقتضیه للشبهه فیه دونه، بل فی الریاض و منه یظهر انسحاب الحکم فی ما لو ادعی الإکراه من غیر مولاه مع إمکانه. و کذا فی کل من ادعاه معه کما صرح به جماعه، لعموم درء الحد بالشبهه.» (۱)

به طور کلی اکراه از چیزهایی است که ایجاد شبهه می کند و حدّ را مرتفع می کند؛ لذا حرف مرحوم صاحب ریاض قابل قبول است.

«و لو لاط مجنون بعاقل حد العاقل و فی ثبوته علی المجنون قولان أشبههما السقوط.» اگر انسان مجنونی با انسان عاقل لواط کند؛ حدّ در مورد انسان عاقل که مفعول واقع شده اجرا می شود؛ اما در مورد این که آیا حدّ بر مجنون جاری می شود یا خیر، دو قول وجود دارد که أشبه آن دو قول به اصول مذهب و قواعد این است که حدّ از مجنون ساقط می شود؛ چون مجنون لا یؤخذ حتی یفیق.

قول دیگر هم این است که چون مجنون فاعل است؛ و با درک لذت این کار را انجام داده، حدّ بر او اجرا می شود؛ همچنان که در باب زنا در این مورد روایت خاص داشتیم. وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِذَا زَنَى الْمَجْنُونُ أَوِ الْمَعْتُوهُ جُلِدَ الْحَدَّ- وَ إِنْ كَانَ مُحْصَناً رُجِمَ- قُلْتُ وَ مَا الْفَرْقُ بَيْنَ الْمَجْنُونِ وَ الْمَجْنُونَهِ- وَ الْمَعْتُوهِ وَ الْمَعْتُوهَهِ- فَقَالَ الْمَرْأَهُ إِنَّمَا تُؤْتَى وَ الرَّجُلُ يَأْتِي- وَ إِنَّمَا يَزْنِي إِذَا عَقَلَ كَيْفَ يَأْتِي اللَّذَّهَ- وَ إِنَّ الْمَرْأَهَ إِنَّمَا تُسْتَكْرَهُ وَ يُفْعَلُ بِهَا- وَ هِيَ لَا تَعْقِلُ مَا يُفْعَلُ بِهَا. (۲)

۱- (۴) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۷۹

۲- (۵) وسائل الشیعه جلد صفحه ۱۱۸ باب ۲۱ از ابواب حد زنا حدیث ۲

مرحوم محقق چون در لواط قاعده ی کلی حکم اللواط کحکم الزنا را قبول ندارند می فرمایند: أشبه این است که حدّ از مجنون ساقط می شود.

مرحوم شیخ مفید در مقنعه به حدّ کامل مجنون لاطی فتوا داده اند: «و إذا لاط المجنون حد کما یحد فی الزنی لما تقدم به الذکر من حصول القصد منه إلی ذلک بالشهوه و الاختیار.

و لا یحد المجنون إذا لیط به کما لا تحد المجنونه إذا زنی بها لجواز أن یکونا مغلوبین فی الحال بالجنه و مسلوبی الاختیار.» (۱)

همچنین مرحوم شیخ طوسی هم در کتاب نهایه به حدّ کامل مجنون لاطی فتوا داده اند: «فإن لاط الرّجل بمجنون، أقیم علیه الحدّ، و لم یکن علی المجنون شی ء. فإن لاط مجنون بغیره أقیم علیه الحدّ علی الکمال.» (۲)

لکن اکثر فقها مثل مرحوم صاحب جواهر به عدم حدّ مجنون لاطی فتوا داده اند: «و لو لاط مجنون بعاقل حد العاقل بلا خلاف و لا إشکال و فی ثبوته علی المجنون قولان: أشبههما بأصول المذهب و قواعده و أشهرهما عملا بل عن الغنیه الإجماع علیه السقوط خلافا للمحکی عن الشیخین و أتباعهما استنادا إلی وجوبه علیه مع الزناء، و الأصل عندنا ممنوع کما عرفته سابقا» (۳)

این که بعضی بیان نموده اند که چون حکم لواط از حکم زنا شدیدتر است؛ و در باب زنا نصّ داریم که اگر مجنون زنا کرد؛ حدّ بر او جاری می شود پس در لواط بالأولویه حدّ بر مجنون جاری می شود؛ قابل قبول نیست؛ چون ملاک در بحث قیاس نیست؛ ملاک روایات باب است؛ در باب زنا، نصّ خاص داریم به آن عمل می کنیم؛ در باب لواط نصّ خاص نداریم به عموم قواعد عمل می کنیم که مجنون لا یؤخذ حتی یفیق.

ص: ۹۰

۱- (۶) المقنعه (للشیخ المفید)؛ صفحه: ۷۸۶

۲- (۷) النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ صفحه: ۷۰۵

۳- (۸) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۷۸

ما چون این قاعده کلی را پذیرفتیم که حکم لواط مثل حکم زناست این جا هم می گوییم همچنان که در باب زنا، نصّ خاص داشتیم که اگر مجنون زنا کرد؛ حدّ می خورد؛ این جا هم می گوییم اگر مجنون لواط کرد؛ حدّ می خورد؛ و به مرحوم محقق عرض می کنیم شما که طبق مبنای خودتان این نظر که حکم لواط مثل حکم زناست را نپذیرفتید؛ این جا به چه دلیل می فرمایید؛ اگر مجنون زنا کرد؛ حدّ نمی خورد!

مرحوم محقق فرمودند: «و لو لاط مجنون بعاقل حد العاقل و فی ثبوته علی المجنون قولان أشبههما السقوط.»

مرحوم صاحب جواهر به همین مناسبت این جا فرعی را اضافه می کنند که در باب زنا، نص داشتیم که اگر صبیّ با زن بالغ محصن زنا می کرد؛ زن، رجم نمی شد؛ چون زانی، مدرک نبوده است؛ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي غُلَامٍ صَغِيرٍ لَمْ يُدْرِكْ ابْنِ عَشْرِ سِنِينَ زَنَى بِامْرَأَةٍ- قَالَ يُجْلَدُ الْغُلَامُ دُونَ الْحَدِّ- وَ تُجْلَدُ الْمَرْأَةُ الْحَدَّ كَامِلًا- قِيلَ فَإِنْ كَانَتْ مُحْصَنَةً قَالَ لَا تُرْجَمُ- لِأَنَّ الَّذِي نَكَحَهَا لَيْسَ بِمُدْرِكٍ- وَ لَوْ كَانَ مُدْرِكاً رُجِمَتْ. (۱)

این جا نمی شود بگوییم چون فاعل، صبیّ بوده است؛ مفعول کشته نمی شود؛ چون ادله قتل مفعول در لواط، اطلاق دارد؛ و قابل مقایسه با بحث زنا نیست؛ گر چه بعضی قائل به عدم قتل مفعول در لواط، شده اند در صورتی که لاطی غیر بالغ باشد؛ به دلیل اطلاق ادله ایی که می گفت؛ حکم لواط مثل حکم زناست؛ و شاید به خاطر این تردید بوده که مرحوم محقق، این فرع را ذکر نکرده اند.

۱- (۹) وسائل الشیعه جلد صفحه ۲۸ باب ۹ از ابواب حد زنا حدیث ۱

«و لو لاط الصبی ببالغ قتل البالغ و أدب الصبی کما فی القواعد و شرحها لعموم الأدله، و لیس هو کزناء الصبی بالمرأه المحصنه الذی وجد فیه النص «الوسائل- الباب- ٩- من أبواب حد الزنا- الحدیث ١.» علی أنها لا ترجم، و قد یقال بمثله هنا، لإطلاق ما دل «الوسائل- الباب- ١- من أبواب حد اللواط.» علی أن حد الواطئ مثل حد الزانی، و لعله لذا ترکه المصنف.» (١)

حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ لواط مجنون و نابالغ با انسان بالغ کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ لواط مجنون و نابالغ با انسان بالغ

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۶ و ۱۴۷) «الباب الثانی فی اللواط و السحق و القیاده

أما اللواط

... و موجب الإیقاب القتل علی الفاعل و المفعول إذا کان کل منهما بالغا عاقلا.

و یستوی فی ذلک الحر و العبد و المسلم و الکافر و المحصن و غیره.

و لو لاط البالغ بالصبی موقبا قتل البالغ و أدب الصبی و کذا لو لاط بمجنون و لو لاط بعبد حدا قتلا أو جلدا و لو ادعی العبد الإکراه سقط عنه دون المولی.

و لو لاط مجنون بعاقل حد العاقل و فی ثبوته علی المجنون قولان أشبههما السقوط.

و لو لاط الذمی بمسلم قتل و إن لم یوقب و لو لاط بمثله کان الإمام مخیرا بین إقامه الحد علیه و بین دفعه إلی أهله لیقیموا علیه حدهم.

ص: ۹۲

١- (١٠) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ٣٧٨

و کیفیه إقامه هذا الحد القتل إن کان اللواط إیقابا (: و فی روایه إن کان محصنا رجم و إن کان غیر محصن جلد) و الأول أشهر ثم الإمام مخیر فی قتله بین ضربه بالسیف أو تحریقه أو رجمه أو إلقائه من شاهق أو إلقاء جدار علیه و یجوز أن یجمع بین أحد هذه و بین تحریقه و إن لم یکن إیقابا کالتفخیذ أو بین الألیتین فحده مائه جلده و قال فی النهایه یرجم إن کان محصنا و یجلد إن لم یکن و الأول أشبه.

و یستوی فیه الحر و العبد و المسلم و الکافر و المحصن و غیره و لو تکرر منه الفعل و تخلله الحد مرتین قتل فی الثالثه و قیل فی

الرابعه و هو أشبه و المجتمعان تحت إزار واحد مجردين و ليس بينهما رحم يعزران من ثلاثين سوطا إلى تسعه و تسعين سوطا و لو تكرر ذلك منهما و تخلله التعزير حدا فی الثالثه و كذا يعزر من قبل غلاما ليس له بمحرم بشهوه.

و إذا تاب اللائط قبل قيام البينه سقط عنه الحد و لو تاب بعده لم يسقط و لو كان مقرا كان الإمام مخيرا فی العفو أو الاستيفاء.»

مرحوم محقق فرعی را مطرح كردند كه: «و لو لاط مجنون بعاقل حد العاقل و فی ثبوته على المجنون قولان أشبههما السقوط.» اگر انسان مجنونی با انسان عاقل لواط كند؛ حدّ در مورد انسان عاقل كه مفعول واقع شده اجرا می شود؛ اما در مورد اين كه آيا حدّ بر مجنون جاری می شود يا خير، دو قول وجود دارد كه أشبه آن دو قول به اصول مذهب و قواعد اين است كه حدّ از مجنون ساقط می شود.

ص: ۹۳

گر چه مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی، صریحا به حدّ مجنون در این مورد فتوا داده اند.

مرحوم شیخ مفید در مقنعه به حدّ کامل مجنون لاطی فتوا داده اند: «و إذا لاط المجنون حد کما یحد فی الزنی لما تقدم به الذکر من حصول القصد منه إلی ذلک بالشهوه و الاختیار.

و لا یحد المجنون إذا لیط به کما لا تحد المجنونه إذا زنی بها لجواز أن یکونا مغلوبین فی الحال بالجنه و مسلوبی الاختیار.» (۱)

همچنین مرحوم شیخ طوسی هم در کتاب نهایه به حدّ کامل مجنون لاطی فتوا داده اند: «فإن لاط الرّجل بمجنون، أقیم علیه الحدّ، و لم یکن علی المجنون شی ء. فإن لاط مجنون بغیره أقیم علیه الحدّ علی الکمال.» (۲)

مرحوم صاحب جواهر به همین مناسبت این جا فرعی را اضافه می کنند که در باب زنا، نص داشتیم که اگر صبیّ با زن بالغ محصن زنا می کرد؛ زن، رجم نمی شد؛ چون زانی، مدرک نبوده است؛ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی أَیُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی غُلَامٍ صَغِیرٍ لَمْ یُدْرِکْ ابْنِ عَشْرِ سِنِینَ زَنَی بِامْرَأَهٍ- قَالَ یُجْلَدُ الْغُلَامُ دُونَ الْحَدِّ- وَ تُجْلَدُ الْمَرْأَهُ الْحَدَّ کَامِلًا- قِیلَ فَإِنْ کَانَتْ مُحْصَنَهً قَالَ لَا تُرْجَمُ- لِأَنَّ الَّذِی نَکَحَهَا لَیْسَ بِمُدْرِکٍ- وَ لَوْ کَانَ مُدْرِکاً رُجِمَتْ. (۳)

۱- (۱) المقنعه (للشیخ المفید)؛ صفحه: ۷۸۶

۲- (۲) النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ صفحه: ۷۰۵

۳- (۳) وسائل الشیعه جلد صفحه ۲۸ باب ۹ از ابواب حد زنا حدیث ۱

این جا نمی شود بگوییم چون فاعل، صبیّ بوده است؛ مفعول کشته نمی شود؛ چون ادله قتل مفعول در لواط، اطلاق دارد؛ و قابل مقایسه با بحث زنا نیست؛ گر چه بعضی قائل به عدم قتل مفعول در لواط، شده اند در صورتی که لاطی غیر بالغ باشد؛ به دلیل اطلاق ادله ایی که می گفت؛ حکم لواط مثل حکم زناست؛ و شاید به خاطر این تردید بوده که مرحوم محقق، این فرع را ذکر نکرده اند؛ و مناسب بود که این فرع، این جا ذکر می شد.

«و لو لاط الصبی ببالغ قتل البالغ و أدب الصبی کما فی القواعد و شرحها لعموم الأدله، و لیس هو کزناء الصبی بالمرأه المحصنه الذی وجد فیه النص «الوسائل- الباب- ۹- من أبواب حد الزنا- الحدیث ۱.» علی أنها لا ترجم، و قد یقال بمثله هنا، لإطلاق ما دل «الوسائل- الباب- ۱- من أبواب حد اللواط.» علی أن حد الواطئ مثل حد الزانی، و لعله لذا ترکه المصنف.» (۱)

ما باشیم و اصول و قواعد مذهب، اقتضاء این ها چیست؟ مرحوم محقق فرمود: أشبه به اصول و قواعد این است که حدّ از مجنون ساقط می شود.

بررسی کنیم ببینیم آیا اصول و قواعد مذهب اقتضای سقوط یا عدم سقوط حدّ از مجنون را دارد؟ و البته هر حکمی در مورد مجنون کردیم؛ انسان نابالغ هم همان حکم را دارد.

اصل این است که تکلیف به ملاک عقل و کمال عقل است.

این روایت معروف است که اول ما خلق الله العقل که در اصول کافی نقل شده است؛ روایات به این مضمون فراوان است.

۱- (۴) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۷۸

أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، قَالَ: حَدَّثَنِي عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْهُمْ: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام، قَالَ: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ، فَأَقْبَلَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ، فَأَدْبَرَ، ثُمَّ قَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقاً هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ، وَلَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِي مَنْ أُحِبُّ، أَمَا إِنِّي إِيَّاكَ آمُرُ وَإِيَّاكَ أَنْهَى، وَإِيَّاكَ أُثِيبُ وَإِيَّاكَ أُعَاقِبُ (۱)

وقتی خداوند عقل را خلق کرد؛ با او گفتگو کرد؛ سپس به او گفت بیا؛ عقل آمد؛ سپس به عقل گفت برو؛ عقل رفت... و در پایان خداوند فرمود: من به واسطه تو ثواب می دهم و عقاب می کنم.

ملاک ثواب و عقاب در این روایت عقل مطرح شده است؛ یعنی مجنون که عقل ندارد؛ عقاب نمی شود.

در مورد فعل عبادی، شخص نابالغ مورد بحث واقع شده که که آیا عبادت او قبل از بلوغ شرعی عبادت کامل است یا خیر؟ اکثرا می گویند نماز و روزه و عمل عبادی او یک عمل کامل نیست؛ جنبه تمرینی دارد؛ اگر نمازه و روزه هم نخواند؛ عقاب نمی شود؛ حتی اگر قبل از بلوغ، خلافی انجام دهد؛ عقاب نمی شود؛ و لو تأدیب می شود.

به عبارت دیگر، فعل یک انسان دائر مدار عقل و کمال عقل است؛ و اگر عقل نباشد؛ ثواب و عقابی هم نیست؛ فقط در مسأله احکام وضعیه، اگر نابالغ، غیر رشید کاری انجام دهد که موجب ضمان شود؛ بعد از بلوغ باید آن ضمان را جبران کند.

۱- (۵) الکافی (ط - دار الحدیث)؛ جلد، صفحه: ۲۳ و ۲۴

حتی در ثواب اعمال، ملاک، کثرت عمل و کثرت نماز و روزه نیست؛ ملاک درک و تعقل عبادت است؛ همچنان که در روایت وارد شده، شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فلانی این قدر عبادت و نماز دارد و چقدر روزه می گیرد؛ حضرت سؤال کردند: عقل او چگونه است؟ جواب داد نمی دانم؛ بعد حضرت فرمودند: ثواب اعمال به میزان عقل است؛ بعد نقل فرمودند: شخصی از بنی اسرائیل بود که زیاد عبادت می کرد؛ مَلَکی به خداوند عرض کرد: خدایا ثواب این بنده را به من نشان بده، وقتی ثواب اعمال او را دید؛ ثواب را کم دید؛ لذا خداوند به او گفت با این شخص مصاحب و همراه شو، وقتی این مَلَک، مدتی با آن عابد همراه شد؛ به عابد گفت: مکان تو برای عبادت مناسب است؛ آن شخص عابد گفت: بله فقط این جا یک عیبی دارد و آن این که ما این جا چهارپایی نداریم؛ اگر خداوند الاغی داشت؛ او را این جا به چراه گاه می بردیم؛ مَلَک به آن عابد گفت: خدا که الاغ ندارد؛ عابد گفت اگر خدا الاغ داشت؛ این سبزه ها و گیاهان را می خورد و این جا ضایع نمی شد؛ پس خداوند به آن مَلَکش وحی کرد و گفت؛ ما به اندازه عقلش به او ثواب می دهیم.

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّهِ علیه السلام: فُلَانٌ مِنْ عِبَادَتِهِ وَدِينِهِ وَفَضْلِهِ كَذَا وَكَذَا، فَقَالَ علیه السلام: «كَيْفَ عَقْلُهُ؟» قُلْت: لَاأَدْرِي، فَقَالَ علیه السلام: «إِنَّ الثَّوَابَ عَلىٰ قَدْرِ الْعَقْلِ؛ إِنَّ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ يَعْبُدُ اللّهَ فِي جَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ، خَضْرَاءَ، نَضِرَةٍ، كَثِيرَةِ الشَّجَرِ، ظَاهِرَه الْمَاءِ، وَإِنَّ مَلَكاً مِنَ الْمَلَائِكَهِ مَرَّ بِهِ، فَقَالَ: يَا رَبِّ، أَرِنِي ثَوَابَ عَبْدِكَ هٰذَا، فَأَرَاهُ اللّهُ تَعَالىٰ ذٰلِكَ، فَاسْتَقَلَّهُ الْمَلَكُ، فَأَوْحَى اللّهُ تَعَالىٰ إِلَيْهِ أَنِ اصْحَبْهُ، فَأَتَاهُ الْمَلَكُ فِي صُورَهِ إِنْسِيٍّ، فَقَالَ لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ : أَنَا رَجُلٌ عَابِدٌ بَلَغَنِي مَكَانُكَ وعِبَادَتُكَ فِي هٰذَا الْمَكَانِ، فَأَتَيْتُكَ لِأَعْبُدَ اللّهَ مَعَكَ، فَكَانَ مَعَهُ يَوْمَهُ ذٰلِكَ، فَلَمَّا أَصْبَحَ، قَالَ لَهُ الْمَلَكُ: إِنَّ مَكَانَكَ لَنَزِهٌ وَمَا يَصْلُحُ إِلَّا لِلْعِبَادَهِ، فَقَالَ لَهُ الْعَابِدُ: إِنَّ لِمَكَانِنَا هٰذَا عَيْباً، فَقَالَ لَهُ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: لَيْسَ لِرَبِّنَا بَهِيمَهٌ، فَلَوْ كَانَ لَهُ حِمَارٌ رَعَيْنَاهُ فِي هٰذَا الْمَوْضِعِ؛ فَإِنَّ هٰذَا الْحَشِيشَ يَضِيعُ، فَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ: وَمَا لِرَبِّكَ حِمَارٌ؟ فَقَالَ: لَوْ كَانَ لَهُ حِمَارٌ مَا كَانَ يَضِيعُ مِثْلُ هٰذَا الْحَشِيشِ، فَأَوْحَى اللّهُ تَعَالىٰ إِلَى الْمَلَكِ: إِنَّمَا أُثِيبُهُ عَلىٰ قَدْرِ عَقْلِهِ» (۱)

۱- (۶) الکافی (ط - دار الحدیث)؛ جلد، صفحه: ۲۷ و ۲۸

روایات دیگری به همین مضمون داریم که ثواب و عقاب اعمال، طبق عقل است.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِذَا بَلَغَكُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ حَالٍ، فَانْظُرُوا فِي حُسْنِ عَقْلِهِ؛ فَإِنَّمَا يُجَازىٰ بِعَقْلِهِ (۱)

درجه ارزش عمل، به درجه ی عقل ارتباط پیدا می کند؛ لذا در حدیث نبوی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ذکر شده که (تفکر ساعه خیر من عباده سبعین سنه) یعنی فکر کردن در امور دینیه بهتر از هفتاد سال عبادت کردن است؛ مثل تفکر در خلقت و آفرینش و من کیم؟ و از کجا آمده ام؟ و برای چه آمده ام؟ و به کجا خواهم رفت؟ و تفکر در نعمت ها و خلائق إلاهی و ...

ثواب و عقاب، بستگی به عقل، و درجه ی ثواب و عقاب به اندازه کمال عقل بستگی دارد.

لذا می گوییم عمل یک انسان نابالغ و انسان مجنون نمی تواند مثل عمل یک انسان بالغ و عاقل باشد و همان آثار عمل انسان بالغ و عاقل را داشته باشد.

اگر این ملاک را بپذیریم که عقل، ملاک ثواب و عقاب و کمال عقل، ملاک درجه ثواب و عقاب است؛ می گوییم در سقوط و عدم سقوط حدّ، از مجنون اگر لاطی باشد؛ حق با مرحوم محقق است که حدّ از مجنون ساقط می شود؛ و در این که مفعول بالغ کشته می شود یا خیر قابل بحث است!

۱- (۷) الکافی (ط - دار الحدیث)؛ جلد، صفحه: ۲۹

اگر یک مجنون یا انسان نابالغی با زن محصنه ایی زنا کند؛ و لو خلاف است و جرم است و عمل منافی عفت است؛ لکن نمی توان گفت درجه گناه و عقابی که مفعول بالغ و عاقل در زنا یا لواط با فاعل مجنون و نابالغ انجام داده مثل گناه و عقابی است که مفعول بالغ و عاقل در زنا و لواط با یک انسان بالغ و عاقل انجام داده است؛ این ها یکسان نیستند و در مجازات و عقاب متفاوت هستند.

فعل حاصل از انسان نابالغ و مجنون مثل فعل حاصل از انسان بالغ و عاقل نیست.

همچنان که عبادت یک بچه نابالغ با وقتی بالغ می شود و تا وقتی معرفت او بالا می رود یکسان نیست؛ عبادت یک عالِم عابد در بچگی با بزرگسالی یکسان نیست.

اگر انسان مجنون یا نابالغی با انسان بالغ لواط یا زنا کرده، انسان بالغ مرتکب جرم و گناه شده، اما درجه گناه و مجازات او در حدّ، مجازات و عقاب با انسان بالغ و عاقل نیست.

همان گونه که در روایت باب زنا داشتیم که اگر مجنونی با زن محصنه ایی زنا کرد؛ زن رجم نمی شود و جلد می شود این جا هم در باب لواط می گوییم مجازات کسی که مفعول انسان نابالغ یا مجنون در لواط واقع شده، حکمش قتل نیست و درجه کمتری دارد.

حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ لواط ذمی کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ لواط ذمی

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۶ و ۱۴۷) «الباب الثانی فی اللواط و السحق و القیاده

ص: ۹۹

أما اللواط

... و موجب الإیقاب القتل علی الفاعل و المفعول إذا کان کل منهما بالغا عاقلا.

و یستوی فی ذلک الحر و العبد و المسلم و الکافر و المحصن و غیره.

و لو لاط البالغ بالصبی موقبا قتل البالغ و أدب الصبی و کذا لو لاط بمجنون و لو لاط بعبد حدا قتلا أو جلدا و لو ادعی العبد الإکراه سقط عنه دون المولی.

و لو لاط مجنون بعاقل حد العاقل و فى ثبوته على المجنون قولان أشبههما السقوط.

و لو لاط الذمى بمسلم قتل و إن لم يوقب و لو لاط بمثله كان الإمام مخيرا بين إقامه الحد عليه و بين دفعه إلى أهله ليقيموا عليه حدهم.

و كيفيه إقامه هذا الحد القتل إن كان اللواط إيقابا (: و فى روايه إن كان محصنا رجم و إن كان غير محصن جلد) و الأول أشهر ثم الإمام مخير فى قتله بين ضربه بالسيف أو تحريقه أو رجمه أو إلقائه من شاهق أو إلقاء جدار عليه و يجوز أن يجمع بين أحد هذه و بين تحريقه و إن لم يكن إيقابا كالتفخيذ أو بين الأليتين فحده مائه جلده و قال فى النهايه يرجم إن كان محصنا و يجلد إن لم يكن و الأول أشبه.

و يستوى فيه الحر و العبد و المسلم و الكافر و المحصن و غيره و لو تكرر منه الفعل و تخلله الحد مرتين قتل فى الثالثه و قيل فى الرابعه و هو أشبه و المجتمعان تحت إزار واحد مجردين و ليس بينهما رحم يعزران من ثلاثين سوطا إلى تسعه و تسعين سوطا و لو تكرر ذلك منهما و تخلله التعزير حدا فى الثالثه و كذا يعزر من قبل غلاما ليس له بمحرم بشهوه.

ص: ١٠٠

و إذا تاب اللائط قبل قيام البينه سقط عنه الحد و لو تاب بعده لم يسقط و لو كان مقرا كان الإمام مخيرا فی العفو أو الاستيفاء.»

مرحوم محقق فرمود: و لو لاط الذمی بمسلم قتل و إن لم يوقب و لو لاط بمثله كان الإمام مخيرا بين إقامه الحد عليه و بين دفعه إلى أهله ليقيموا عليه حدهم.

اگر كافر ذمی چه از اهل كتاب و چه از غير اهل كاب با مسلمانی لواط كند و اگر چه ايقاب نباشد؛ (تمام مباحث گذشته در صورتی بود كه ايقاب صورت بگيرد) حكمش قتل است؛ و لو بعضی در غير ايقاب اصلا آن را موضوعا لواط نمی دانستد؛ يا می گفتند حكم لواط را ندارد و مجازا به آن لواط می گويند؛ مرحوم شهيد در مسالك و ديگران بيان نموده اند كه اگر نام كمتر از ايقاب را لواط نگذاريم به اصطلاح نزديک تر است.«و لو أطلق الوطی «فی الحجريّتين: اللواط.» على الإيقاب، و خصّ غيره باسم آخر و إن أوجب الحدّ المخصوص، كان أوفق بالاصطلاح. و لكنّه تبع فی إطلاقه على ذلك الروايات، ...» (۱) يا مرحوم صاحب جواهر می فرمايند در كمتر از ايقاب را مجازا لواط می گويند: «و على كل حال فالظاهر أن إطلاق اللواط على غيره من التفخيذ أو الفعل بين الأليتين من المجاز» (۲)

مرحوم آيت الله خوانساری می فرمايد در كمتر از ايقاب اصلا حدّ شرعی وجود ندارد؛ «... ظاهر كلماتهم الاتّفاق على كفايه مقدار الحشفه و الأقلّ منه و إن كان محرّما شديدا أو بمنزله الكفر لكن لا دخل على إيجابه الحدّ المقرّر على الواطی و الموطوء.» (۳)

۱- (۱) مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، جلد: ، صفحه: ۴۰۱

۲- (۲) جواهر الكلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۷۶

۳- (۳) جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، جلد ، صفحه: ۶۶ و ۶۷

اما اگر کافر ذمی با مسلمان لواط کند؛ چه ایقاب باشد و چه کمتر از آن یعنی تفخیذ و التذاذ به إلیتین و مثل آن هم باشد؛ حکمش قتل است؛ و دلیل آن غیر از روایات باب لواط است؛ چون کافر ذمی تعهد داده که قوانین و مقررات اسلامی را رعایت کند؛ و با این کارش به تعبیر مرحوم صاحب جواهر هتك حرمت اسلام نموده است؛ «و لو لاط الذمی بمسلم قتل و إن لم یوقب بلا خلاف أجده فیه لهتک حرمه الإسلام فهو أشد من الزناء بالمسلمه، کما أن الحربی أشد من الذمی...» (۱)

بعضی قائلند که کافر یا ذمی است و یا حربی و قسم سومی ندارد؛ بعضی هم کافر معاهد را به آن اضافه می کنند؛ لکن ما کافر حربی را کافری می دانیم که در حال جنگ با مسلمین باشد؛ اما اگر «...تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ...» (۲) شد دیگر کافر حربی نیست؛ اگر جنگی در کار نباشد؛ کافر حربی نیست؛ و لو ذمی نباشد و حتی در کشوری غیر اسلامی باشد.

اگر کافر ذمی که با ما قرارداد بسته قوانین ما را رعایت کند؛ یا کافر معاهد که با ما تعهد دارد که قوانین ما را رعایت کند؛ مثل توریست هایی که وارد کشور می شوند تا از جاهای دیدنی بازدید کنند؛ اگر این ها با مسلمانان لواط کنند؛ حکمشان قتل باشد چه ایقاب باشد و چه کمتر از ایقاب باشد.

لکن اگر کافر ذمی یا معاهد اعم از این که اهل کتاب باشد یا نباشد؛ با خودشان لواط کند؛ مثلا یک یهودی با یهودی لواط کند؛ و لو در حکومت اسلامی زندگی می کنند؛ مرحوم محقق و اکثر فقها می فرمایند: امام در مورد کافر ذمی مخیر است که احکام و مقررات اسلامی را در مورد او اجرا کند؛ یعنی هر گونه که در حکم لواط قائل شدیم در مورد این ها هم اجرا می کنیم؛ اگر مطلقا قائل به قتل شدیم آن ها را می کشیم؛ یا اگر قائل شدیم در لائط محصن حکمش قتل و در غیر محصن، جلد است همین حکم را در مورد آن ها هم اجرا می کنیم؛ یا او را به تشکیلات و ملت و حکم خودشان ارجاع دهد.

۱- (۴) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۷۹

۲- (۵) سوره ی محمد آیه ۴

چون در این صورت دیگر هتک حرمت اسلام صدق نمی کند؛ حاکم مخیر است که در مورد آن ها حکم اسلام را اجرا کند یا به تشکیلات خودشان ارجاع دهد؛ مرحوم صاحب جواهر هم همین نظرا را می پذیرند؛ «...و لو لاط بمثله کان الامام مخیرا بین إقامه الحد علیه و بین دفعه إلی أهل ملته لیقیموا علیه حدهم علی نحو ما سمعته فی الزناء، إذ لا نص هنا بالخصوص علیه، و الله العالم.» (۱)

گاهی یک کشتی وارد عرصه آب های کشور ما می شود؛ و در ساحل لنگر می اندازد؛ گاهی آنان بدون این که از کشتی پیاده شوند روی عرصه کشتی برای خودشان جلساتی می گذارند و گاهی شراب می خورند و... از نظر حقوقی مورد بحث است که آیا این ها که روی عرصه کشتی خودشان هستند؛ تحت سیطره حکومت اسلامی هستند یا خیر؟ آیا مقررات کشور ما بر آن ها حاکم است یا مقررات خودشان؟ که ان شاء الله در آینده این مباحث را مطرح خواهیم کرد.

خلاصه طبق آیه ی شریفه «... فَإِنْ جَاءُوکَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ یَضُرُّوکَ شَیْئاً وَ إِنْ حَکَمْتَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ» (۲) حاکم مخیر است که احکام و مقررات اسلامی را در مورد آن ها اجرا کند؛ یا آن ها را به تشکیلات و محکمه خودشان ارجاع دهد.

مرحوم صاحب جواهر می فرماید: بحث کافر ذمی در بحث لواط مثل همان چیزی است که در باب زنا بیان کردیم؛ «...و لو لاط بمثله کان الامام مخیرا بین إقامه الحد علیه و بین دفعه إلی أهل ملته لیقیموا علیه حدهم علی نحو ما سمعته فی الزناء، إذ لا نص هنا بالخصوص علیه، و الله العالم.» (۳)

۱- (۶) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۷۹

۲- (۷) سوره ی مائده آیه ۴۲

۳- (۸) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۷۹

اگر در موردی قاضی بداند؛ کافر ذمی در مذهب و محکمه خودش برای این گناه و خلاف حکمی ندارد؛ یا اصلا آن ها محکمه ایی ندارند؛ که بخواهند او را مجازات کنند؛ بعید است که حالا که دستگاه قضایی ما بر او مسلط شده، قاضی بتواند این شخص را به خودشان ارجاع دهد؛ بلکه باید طبق مقررات اسلامی عمل کند.

نکات اخلاقی

(أصول الکافی جلد ۱ کتاب فضل العلم باب المستأکل بعلمه حدیث ۲) الکافی: بإسناده عن أبی عبد الله علیه السلام قالَ:

«مَنْ أرادَ الْحَدِیثَ لِمَنْفَعَهِ الدُّنْیا لَمْ یَکُنْ لَهُ فِی الآخِرَهِ نَصیبُ. ومَنْ أرادَ بِهِ خَیْرَ الآخِرَهِ أعْطَاهُ الله خَیْرَ الدُّنْیا والآخِرَهِ»

مرحوم کلینی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: «هر کس حدیثی را برای منافع دنیوی اراده کند، بهره ای از آخرت نخواهد داشت و هر کس به قصد آخرت آن را اراده کند، خداوند خیر دنیا و آخرت را به او می دهد.»

این روایت بیشتر مربوط به ما روحانیون می شود که با احادیث و روایات فقه آل محمد علیهم السلام سر و کار داریم اگر قصد دنیا و ریاست و پول و ثروت و قدرت و این ها را داشته باشیم خداوند به ما می دهد لکن لَمْ یَکُنْ لَهُ فِی الآخِرَهِ نَصیبُ و اگر کسی قصدش آخرت و ثواب باشد أعْطَاهُ الله خَیْرَ الدُّنْیا والآخِرَهِ خداوند هم دنیا و هم آخرت به او می دهد.

کسی که علم دین بیاموزد؛ درس بخواند و منبر برود؛ تا به زندگی دنیایش برسد؛ می رسد ولی از آخرت چیزی به او نمی رسد؛ خوب درس خواندی به شهرت برسی به شهرت رسیدی، مال می خواستی به آن رسیدی می خواستی هر کجا می روی بگویند صلّ علی محمد یار امام خوش آمد به آن رسیدی دیگر از خدا چه می خواهید؟ دیگر طلبکار خدا نیستید؛ لکن این ها خسران و ضرر است؛ شیطان با تناسب هر شخص، سراغ او می رود؛ نعوذ بالله به من و شما نمی گوید فلان گناه کبیره را مرتکب شویم؛ از همین راه ها وارد می شود؛ که مثلا ـ من در بحث عالم تر و فاضل ترم؛ من بیشتر متوجه می شوم؛ چرا به من نگفتند حجت الإسلام و المسلمین، یا چرا به من آیت الله نگفتند؛ اگر در مجلسی وارد شدیم و به خاطر ورود ما صلوات فرستادند و در وجودمان احساس شادی و خوشحالی کردیم که برای ما صلوات فرستاند؛ و در خودمان احساس تغییر کردیم و یک طوری شدیم؛ باید در خودمان شک کنیم.

معروف است یک عالمی که نماز جماعت می خواند یک دفعه که پشت سرش را دید که جمعیت زیادی هستند؛ دیگر نماز جماعت نیامد؛ علت را که پرسیدند فرمود: جمعیت در من تأثیر گذاشت؛ لذا دیگر نماز جماعت نیامد؛ علمای ما این گونه بودند.

اما اگر کسی علم دین آموخت به خاطر آخرت و به خاطر خدا و به خاطر اهداف مقدس إلاهی، علم را به خاطر خدا و کمک به دین خدا آموخت؛ خداوند هم او را از دنیا بی نصیب نمی گذارد؛ خداوند دنیا و آخرت او را اصلاح می کند او دنبال دنیا نمی رود؛ ولی خدا دنیای او را هم تأمین می کند.

خداوند گاهی درهای بسته را برای شخصی که زیرک و زرنگ نیست باز می کند؛ و گاهی درهای باز را برای انسان هایی که زرنگ و زیرک هستند می بندد؛ تا بدانند همه چیز دست خودشان نیست و همه کاره اوست.

مرحوم آیت الله بروجردی رضوان الله تعالی علیه می فرمودند: اگر تبلیغ می روید و پول می گیرید تا خرجی خانواده را بدهید تا بتوانید خوب درس بخوانید؛ این داعی بر داعی است و انگیزه، إلاهی است.

حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ لواط ما دون ایقاب کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ لواط ما دون ایقاب

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۶ و ۱۴۷) «الباب الثانی فی اللواط و السحق و القیاده

أما اللواط

... و موجب الإیقاب القتل علی الفاعل و المفعول إذا کان کل منهما بالغا عاقلا.

ص: ۱۰۵

و یستوی فی ذلک الحر و العبد و المسلم و الکافر و المحصن و غیره.

و لو لاط البالغ بالصبی موقبا قتل البالغ و أدب الصبی و کذا لو لاط بمجنون و لو لاط بعبد حدا قتلا أو جلدا و لو ادعی العبد الإکراه سقط عنه دون المولی.

و لو لاط مجنون بعاقل حد العاقل و فی ثبوته علی المجنون قولان أشبههما السقوط.

و لو لاط الذمی بمسلم قتل و إن لم یوقب و لو لاط بمثله کان الإمام مخیرا بین إقامه الحد علیه و بین دفعه إلی أهله لیقیموا علیه

حدهم.

و كيفيه إقامه هذا الحد القتل إن كان اللواط إيقابا (: و فى روايه إن كان محصنا رجم و إن كان غير محصن جلد) و الأول أشهر ثم الإمام مخير فى قتله بين ضربه بالسيف أو تحريقه أو رجمه أو إلقائه من شاهق أو إلقاء جدار عليه و يجوز أن يجمع بين أحد هذه و بين تحريقه و إن لم يكن إيقابا كالتفخيذ أو بين الأليتين فحده مائه جلده و قال فى النهايه يرجم إن كان محصنا و يجلد إن لم يكن و الأول أشبه.

و يستوى فيه الحر و العبد و المسلم و الكافر و المحصن و غيره و لو تكرر منه الفعل و تخلله الحد مرتين قتل فى الثالثه و قيل فى الرابعه و هو أشبه و المجتمعان تحت إزار واحد مجردين و ليس بينهما رحم يعزران من ثلاثين سوطا إلى تسعه و تسعين سوطا و لو تكرر ذلك منهما و تخلله التعزير حدا فى الثالثه و كذا يعزر من قبل غلاما ليس له بمحرم بشهوه.

ص: ۱۰۶

و إذا تاب اللائط قبل قيام البينه سقط عنه الحد و لو تاب بعده لم يسقط و لو كان مقرا كان الإمام مخيرا فى العفو أو الاستيفاء.»

تا این جا بحث در صورتی بود که در لواط ایقاب صورت گرفته باشد؛ در غیر ایقاب یعنی کمتر از ایقاب در موضوع اختلاف بود که آیا تفخیذ و التذاذ به إلیتین اصلا لواط هست یا خیر؟ بعضی آن را لواط می دانند و بعضی هم مثل صاحب جواهر و مرحوم شهید آن را لواط نمی دانند.

مرحوم صاحب جواهر می فرمایند در کمتر از ایقاب را مجازا لواط می گویند: «و علی کل حال فالظاهر أن إطلاق اللواط علی غیره من التفخیذ أو الفعل بین الألیتین من المجاز» (۱) و مرحوم شهید در مسالک می فرمایند اگر نام کمتر از ایقاب را لواط نگذاریم به اصطلاح نزدیک تر است؛ گر چه در ما دون ثقب هم حرام است و حدّ دارد ولی لواط نیست.«و لو أطلق الوطی علی الإیقاب، و خصّ غیره باسم آخر و إن أوجب الحدّ المخصوص، کان أوفق بالاصطلاح. و لکنّه تبع فی إطلاقه علی ذلک الروایات، ...» (۲)

منشأ اختلاف هم روایت بود که لواط را ما دون ثقب و ثقب را کفر معرفی می کرد.

...عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ حُذَیْفَهَ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ اللِّوَاطِ- فَقَالَ مَا بَیْنَ الْفَخِذَیْنِ- وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الَّذِی یُوقِبُ فَقَالَ- ذَاکَ الْکُفْرُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَی نَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله. (۳)

ص: ۱۰۷

۱- (۱) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۷۶

۲- (۲) مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، جلد: ، صفحه: ۴۰۱

۳- (۳) وسائل الشیعه جلد صفحه ۳۴۰ باب ۲۰ از أَبْوَابُ النِّکَاحِ الْمُحَرَّمِ وَ مَا یُنَاسِبُهُ حدیث ۳

عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام اللِّوَاطُ مَا دُونَ الدُّبُرِ وَ الدُّبُرُ هُوَ الْکُفْرُ. (۱)

گفتیم نظر مرحوم صاحب جواهر را قبول داریم که مجازا به غیر ایقاب، لواط گفته می شود؛ اما احکام لواط را ندارد.

حالا سؤال این است که مرحوم محقق که می فرماید أشبه این است که حکم ما دون ایقاب مأه جلده است؛ مراد مأه جلده به معنای حدّ است؟ یا مراد دون مأه جلده است که کمتر از حدّ است؟ و لو به آن حدّ گفته می شود؛ مقابل این قول هم، قول مرحوم شیخ در کتاب نهایه است که می فرماید: در دون ایقاب اگر شخص محصن باشد؛ حکمش رجم است؛ و اگر غیر محصن باشد؛ حکمش مأه جلده است.

«و الضّرب الثّانی من اللّواط و هو ما کان دون الإیقاب فهو علی ضربین: إن کان الفاعل أو المفعول به محصنا، وجب علیه الرّجم. و إن کان غیر محصن، کان علیه الجلد مائه جلده. و لا یختلف الحکم فی ذلک، سواء کان الفاعل أو المفعول به مسلما أو کافرا، أو حرّا أو عبدا.» (۲)

مرحوم شهید در مسالک این گونه وارد بحث شده اند که مشهور در این مورد قائل به حدّ، مأه جلده هستند؛ چون اصل برائت از زائد است؛ در ضمن این که در بیشتر از آن شک داریم؛ قاعده درء حدود به شبهات، حاکم است. «هذا هو القسم الثانی من اللواط الذی سمّاه المصنف- رحمه اللّه- وطأ بغیر الإیقاب، و هو ما إذا فعل بین الألیتین أو بین الفخذین.

۱- (۴) وسائل الشیعه جلد صفحه ۳۳۹ باب ۲۰ از أَبْوَابُ النِّکَاحِ الْمُحَرَّمِ وَ مَا یُنَاسِبُهُ حدیث ۲
۲- (۵) النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ صفحه: ۷۰۴

و قد اختلف الأصحاب فی حکمه، فالمشهور الجلد مائه لکلّ منهما. ذهب إلی ذلک المفید و المرتضی و ابن أبی عقیل و سلّار و أبو الصلاح و ابن إدریس و المصنف- رحمه اللّه- و سائر المتأخّرین، للأصل، و الشکّ فی وجوب الزائد، فیکون شبهه یدرأ بها، و لروایه سلیمان بن هلال عن الصادق علیه السلام:

«فی الرجل یفعل بالرجل، فقال: إن کان دون الثقب فالحدّ، و إن کان ثقب أقیم قائما ثمَّ ضرب بالسیف». و ظاهره أن المراد بالحدّ الجلد.

و قال الشیخ- رحمه اللّه- فی النهایه و کتابی الأخبار، و تبعه القاضی و جماعه: یرجم إن کان محصنا، و إلا جلد مائه، جمعا بین الروایات السابقه و بین ما روی من قتل اللائط مطلقا، بحمل الأولی علی غیر الموقب، و الثانیه علیه. و نفی فی المختلف عنه البأس.» (۱)

منشأ اختلاف در این جا این است که آیا در کمتر از ایقاب یعنی تفخیذ و التذاذ به إلیتین اصلا لواط هست یا خیر؟ اگر هست؛ حکمش رجم و قتل است؛ و اگر نیست حکمش جلد است.

مرحوم محقق می فرماید: «و یستوی فیه الحر و العبد و المسلم و الکافر و المحصن و غیره» در کمتر از ایقاب حکم مأه جلده است و فرقی بین حرّ و عبد و مسلم و کافر و محصن و غیر محصن نیست؛ لکن مرحوم آیت الله خوانساری می فرماید: مقتضای قاعده این است؛ که حدّ عبد نصف حدّ انسان حرّ باشد؛ یعنی حدّ عبد خمسین جلده است.

۱- (۶) مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، جلد: ، صفحه: ۴۰۷ و ۴۰۸

«و التسویه بین الحرّ و العبد لعلّها مستفاده من ترک الاستفصال لکن مقتضی ما دلّ علی التّنصیف فی الحدّ و مع کون الحدّ مائه جلده یکون حدّ المملوک خمسین فکیف یؤخذ بترک الاستفصال و الإطلاق.» (۱)

البته در کتاب مختصر النافع مرحوم محقق فقط یستوی فیه الحرّ و العبد دارد و بقیه موارد یعنی یستوی فیه و المسلم و الکافر و المحصن و غیره را ندارد؛ لکن مرحوم محقق بقیه این موارد را در این کتاب شرایعشان ذکر نموده اند؛ کتاب جامع المدارک مرحوم آیت الله خوانساری هم شرح کتاب مختصر النافع مرحوم محقق است.

ظاهرا نظر مرحوم خوانساری در نصف بودن حدّ عبد صحیح است.

مرحوم محقق فرمود: در این حکم فرقی بین کافر و مسلم نیست؛ بعضی می گویند: در مورد کافر هم اگر کافر ذمی است؛ چون مراعات ذمه نکرده و آن را نقض کرده است؛ و هتک حرمت اسلام نموده، و از تعهد خارج شده است؛ حکمش قتل است؛ و اگر کافر غیر ذمی است؛ لعل محقون الدم باشد؛ و از این جهت حکش قتل باشد؛ ولی به تعبیر ما متعاهد است؛ ذمه ندارد و نقض ذمه هم نکرده، در این صورت همان حکم مسلمان در مورد او اجرا می شود؛ لذا اگر کافر ذمی است؛ حکمش قتل است؛ و اگر غیر ذمی است؛ حکم مسلمان را دارد.

مرحوم صاحب جواهر به عبارت مرحوم محقق قیدی می زنند؛ و آن این که حکم دون ایقاب در صورتی در مورد کافر همان مأه جلده است؛ که فاعل کافر و مفعول مسلمان نباشد؛ و گر نه در این صورت حکم کافر قتل است. «و یستوی فیه الحر و العبد ... و المسلم و الکافر مع عدم کون الفاعل کافرا و المفعول مسلما و إلا قتل کما عرفت و المحصن و غیره.» (۲)

ص: ۱۱۰

۱- (۷) جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، جلد ، صفحه: ۷۶

۲- (۸) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۸۳

در حکم مأه جلده فرقی بین محصن و غیر محصن در لواط ما دون ثقب نیست؛ لکن بعضی قائل شده اند که در محصن حکمش رجم یا قتل است؛ ما قبول نداریم؛ حکم در محصن و غیر محصن همان مأه جلده است.

مرحوم محقق در تعریف لواط فرمودند: «أما اللواط فهو وطء الذکران بإیقاب و غیره» ایشان غیر ایقاب را هم لواط می دانند؛ لکن بعض شرّاح فرموده اند ایقاب و غیر ایقاب متفاوت است.

«و لو تکرر منه الفعل و تخلله الحد مرتین قتل فی الثالثه و قیل فی الرابعه و هو أشبه»

اگر این فعل لواط دون ایقاب از آن ها دو بار تکرار شود؛ و هر دفعه هم حدّ بر آن ها جاری شود؛ در مرتبه سوم حکمش قتل است؛ و بعضی هم فرموده اند در مرتبه چهارم حکمش قتل است.

اگر کسی این کار را انجام داد حکمش در دفعه سوم یا چهارم قتل است؟ مرحوم محقق می فرماید: أشبه به قواعد این است که حکمش در مرتبه چهارم قتل است.

مرحوم صاحب جواهر می فرماید؛ أشبه به قواعد و أحوط در دماء این است که در مرتبه چهارم حکمشان قتل باشد.

«و لو تکرر منه الفعل و تخلله الحد مرتین قتل فی الثالثه، و قیل فی الرابعه، و هو أشبه و أحوط فی الدماء، و قد سبق الکلام فیه فی الزناء الذی یظهر من غیر واحد الإجماع علی عدم الفرق بینه و بین ما هنا فی ذلک، مضافا إلی ما عن الغنیه من الإجماع أیضا فیخص به حینئذ ما دل علی قتل أرباب الکبائر فی الثالثه، و الله العالم.» (۱)

۱- (۹) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۸۳

لکن در باب اصحاب کبائر روایتی صحیحه از یونس از امام کاظم علیه السلام داریم که اصحاب کبائر بعد از دو مرتبه حدّ، در مرتبه سوم کشته می شوند.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْمَاضِی علیه السلام قَالَ: أَصْحَابُ الْكَبَائِرِ كُلِّهَا- إِذَا أُقِيمَ عَلَيْهِمُ الْحَدُّ مَرَّتَيْنِ قُتِلُوا فِی الثَّالِثَه. (۱)

این روایت می گوید؛ اصحاب کبائر بعد از دو مرتبه حدّ، در مرتبه سوم کشته می شوند؛ لکن فقها اکثرا به قتل در مرتبه چهارم فتوا داده اند.

مرحوم آیت الله خوانساری با این که فقیه محتاطی هستند؛ می فرمایند؛ چرا روایت یونس را کنار بگذاریم؟ حکم روایت این است که بعد از دو بار حدّ، در مرتبه سوم حکم قتل است. «و أما صوره التکرّر مع الحدّ فالمشهور فیها القتل فی الرّابعه بدعوی أنّه لا فرق بینه و بین الزّنی فی ذلک، و استشکل بأنّه لا وجه لذلک فإنّه قیاس مع الفارق بل یقتل فی الثالثه لصحیحه یونس عن أبی الحسن الماضی علیه السّلام «أصحاب الکبائر کلّها إذا أقیم علیهم الحدّ مرّتین قتلوا فی الثالثه» (۲) »

قاعده درء حدود به شبهات و احتیاط در دماء اقتضا می کند که بگوییم حکم قتل بعد از سه دفعه حدّ، در مرتبه چهارم حکم قتل است.

حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ المجتمعان تحت إزار واحد کتاب القضاء

ص: ۱۱۲

۱- (۱۰) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۱۹ باب ۵ از أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّهِ حدیث ۱

۲- (۱۱) جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، جلد ، صفحه: ۷۷ و ۷۸

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ المجتمعان تحت إزار واحد

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۶ و ۱۴۷) «الباب الثانی فی اللواط و السحق و القیاده

أما اللواط

... و موجب الإیقاب القتل علی الفاعل و المفعول إذا کان کل منهما بالغا عاقلا.

و یستوی فی ذلک الحر و العبد و المسلم و الکافر و المحصن و غیره.

و لو لاط البالغ بالصبی موقبا قتل البالغ و أدب الصبی و کذا لو لاط بمجنون و لو لاط بعبد حدا قتلا أو جلدا و لو ادعی العبد الإکراه سقط عنه دون المولی.

و لو لاط مجنون بعاقل حد العاقل و فی ثبوته علی المجنون قولان أشبههما السقوط.

و لو لاط الذمی بمسلم قتل و إن لم یوقب و لو لاط بمثله کان الإمام مخیرا بین إقامه الحد علیه و بین دفعه إلی أهله لیقیموا علیه حدهم.

و کیفیه إقامه هذا الحد القتل إن کان اللواط إیقابا (: و فی روایه إن کان محصنا رجم و إن کان غیر محصن جلد) و الأول أشهر ثم الإمام مخیر فی قتله بین ضربه بالسیف أو تحریقه أو رجمه أو إلقائه من شاهق أو إلقاء جدار علیه و یجوز أن یجمع بین أحد هذه و بین تحریقه و إن لم یکن إیقابا کالتفخیذ أو بین الألیتین فحده مائه جلده و قال فی النهایه یرجم إن کان محصنا و یجلد إن لم یکن و الأول أشبه.

و یستوی فیه الحر و العبد و المسلم و الکافر و المحصن و غیره و لو تکرر منه الفعل و تخلله الحد مرتین قتل فی الثالثه و قیل فی الرابعه و هو أشبه و المجتمعان تحت إزار واحد مجردین و لیس بینهما رحم یعزران من ثلاثین سوطا إلی تسعه و تسعین سوطا و لو تکرر ذلک منهما و تخلله التعزیر حدا فی الثالثه و کذا یعزر من قبل غلاما لیس له بمحرم بشهوه.

ص: ۱۱۳

و إذا تاب اللائط قبل قیام البینه سقط عنه الحد و لو تاب بعده لم یسقط و لو کان مقرا کان الإمام مخیرا فی العفو أو الاستیفاء.»

اگر دو مرد اجنبی یا یک مرد و یک زن اجنبی زیر یک لحاف و پتوی واحد و در اصطلاح تحت إزار واحد بخوابند؛ در حالی که پوشش واحدی رویشان هست؛ از سی ضربه تا نود و نه ضربه شلاق تعزیر می شوند.

آیا صرف این که دو مرد اجنبی یا یک مرد و یک زن اجنبی کنار هم خوابیدند و روکش واحدی دارند؛ جرم است و مجازات دارد؟ و آیا عقاب آن حدّ است یا کمتر از حدّ است؟

معمولا فقها می گوینـد؛ این ها تعزیر می شونـد؛ روایات مربوط به این مسأله در باب ده از ابواب حدّ زنا مطرح شده است؛ که مجموعا این باب بیست و پنـج روایت دارد؛ که مرحوم صاحب وسائل این روایات را تحت عنوان «بَابُ ثُبُوتِ التَّعْزِيرِ بِحَسَبِ مَا يَرَاهُ الْإِمَامُ عَلَى الرَّجُلَيْنِ وَ الْمَرْأَتَيْنِ وَ الرَّجُلِ وَ الْمَرْأَهِ إِذَا وُجِدَا فِي لِحَافٍ وَاحِدٍ أَوْ ثَوْبٍ وَاحِدٍ مُجَرَّدَيْنِ مِنْ غَيْرِ ضَرُورَهٍ وَ لَا قَرَابَهٍ وَ يُقْتَلَانِ فِي الرَّابِعَهِ » جمع آوری نموده اند.

فقط در یک روایت باب قید مجردین ذکر شده است؛ لکن فقهای تمام روایات مطلق را با این روایت تقیید زده اند.

وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ أَبِي عُبَيْدَهَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام إِذَا وَجَدَ رَجُلَيْنِ فِي لِحَافٍ وَاحِدٍ مُجَرَّدَيْنِ- جَلَدَهُمَا حَدَّ الزَّانِي مِائَهَ جَلْدَهٍ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا- وَ كَذَلِكَ الْمَرْأَتَانِ إِذَا وُجِدَتَا فِي لِحَافٍ وَاحِدٍ مُجَرَّدَتَيْنِ- جَلَدَهُمَا كُلَّ وَاحِدَهٍ مِنْهُمَا مِائَهَ جَلْدَهٍ. (۱)

۱- (۱) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۸۹ باب ۱۰ از أَبْوَابُ حَدِّ الزِّنَا حدیث ۱۵

فقط در این روایت، قید مجردین، ذکر شده است.

در چند روایت از این باب حکم، مأه جلده ذکر شده، لکن اکثر روایات باب حکم تعزیر را از سی ضربه شلاق تا نود و نه تا بیان کرده است؛ این روایت، تعابیر مختلفی دارند.

بعضی می گویند: مراد از روایاتی که حکم را مأه جلده بیان کرده مرادش در مجموع صد ضربه شلاق است؛ یعنی هر کدام پنجاه ضربه شلاق می خورند.

نفس این که دو مرد یا یک زن و مرد اجنبی زیر یک پتو یا لحافی باشند؛ تعزیر دارد.

در روایت دیگری دو قید دیگر هم اضافه شده است؛ یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام از حضرت سؤال کردند؛فدایتان شوم؛ دو مردی که زیر یک لحاف با هم می خوابند؛ حکمشان چیست؟ حضرت فرمودند: آیا این دو محرمند؟ گفت خیر، حضرت سؤال کردند؛ آیا از روی ناچاری و ضرورت این کار را کردند؟ گفت خیر، حضرت فرمودند: هر کدام سی ضربه شلاق می خورند.

وَ عَنْهُ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ هِلَالٍ قَالَ: سَأَلَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ- جُعِلْتُ فِدَاكَ الرَّجُلُ يَنَامُ مَعَ الرَّجُلِ فِي لِحَافٍ وَاحِدٍ- فَقَالَ ذَوَا مَحْرَمٍ فَقَالَ لَا- قَالَ مِنْ ضَرُورَةٍ قَالَ لَا- قَالَ يُضْرَبَانِ ثَلَاثِينَ سَوْطاً- ثَلَاثِينَ سَوْطاً- قَالَ فَإِنَّهُ فَعَلَ- قَالَ إِنْ كَانَ دُونَ الثَّقْبِ فَالْحَدُّ- وَ إِنْ هُوَ ثَقَبَ أُقِيمَ قَائِماً- ثُمَّ ضُرِبَ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ- أَخَذَ السَّيْفُ مِنْهُ مَا أَخَذَهُ قَالَ- فَقُلْتُ لَهُ فَهُوَ الْقَتْلُ قَالَ هُوَ ذَاكَ- قُلْتُ فَامْرَأَةٌ نَامَتْ مَعَ امْرَأَةٍ فِي لِحَافٍ- فَقَالَ ذَوَاتَا مَحْرَمٍ قُلْتُ لَا- قَالَ مِنْ ضَرُورَةٍ قُلْتُ لَا- قَالَ تُضْرَبَانِ ثَلَاثِينَ سَوْطاً ثَلَاثِينَ سَوْطاً- قُلْتُ فَإِنَّهَا فَعَلَتْ قَالَ فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ- فَقَالَ أُفٍّ أُفٍّ أُفٍّ ثَلَاثاً وَ قَالَ الْحَدَّ. (۱)

ص: ۱۱۵

۱- (۲) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۹۰ باب ۱۰ از أَبْوَابُ حَدِّ الزِّنَا حدیث ۲۱

لـدا مرحوم محقق علاـوه بر قیـد مجردین، قیـد لیس بینهمـا قرابه را هم ذکر کردنـد؛ «و المجتمعان تحت إزار واحـد مجردین و لیس بینهما رحم یعزران من ثلاثین سوطا إلی تسعه و تسعین سوطا»

می گوییم نفس زیر یک لحاف و پتو بودن که نمی توانـد جرم باشـد؛ لـذا فقها در فتوا فرموده اند؛ در صورتی تعزیر می شوند که مجردین باشند؛ چون شیطان سراغ آن ها می آید.

مثـل مرحوم صـاحب جواهر و صاحب مـدارک قائل به این هسـتند؛ که اگر اجتماع دو اجنبی، اجتماع حرام است؛ یعنی طوری است که وثوق به آن ها نیست؛ در آن صورت تعزیر می شوند؛ و الا صرف دو اجنبی با هم بودن تعزیر ندارد؛ قدر متیقن تعزیر برای دو مرد اجنبی که زیر یک لحاف و پتو بدون مانع خوابیده اند؛ جایی است که هم مجردین باشـند؛ و هم به غیر ضـرورت باشد؛ و غیر ذی رحم باشند؛ و هم این که وثوقی به آن ها نباشد؛ البته اکثرا قید مجرد بودن و غیر ضرورت و ذی رحم بودن را قبول دارند؛ اما قید عدم وثوق، مورد اختلاف فقها است.

«لکن فی الریـاض تبعـا للمسالک المناقشه فیه بأن مطلق الرحم لا یوجب تجویز ذلک، و تخلو أکثر النصوص منه قال فی الأخیر: «فالأـولی ترک التقییـد به، أو التقییـد بکون الفعل محرما، و فیه غنی عن التقییـد بالضـروره حینئـذ و التجرد أیضا، مع أنه لا وجه لاعتبار الأخیر أصـلا حیث یحصل التحریم بالاجتماع الـذی هو مناط التعزیر دونه، و لـذا خلا أکثر النصوص عن اعتباره، و بعض النصوص المتعرض له غیر صریح فی التقییـد لکنه ظاهر فیه مع صحه سنده».

قلت: و کفی به حینئذ دلیلاـ للمسأله، مضافا إلی عمل الأصحاب و إمکان منع الحرمه مع عدم التجرید خصوصا بعد ملاحظه السیره، و کذا الکلام فی التقیید بالمحرمیه المستفاده مما عرفت، بل قد یقال: إن المدار فی ذلک علی الریبه و التهمه لا مطلق الاجتماع و لو من المؤتمنین، بل لعل اعتبار التجرید و عدم المحرمیه مشعر بذلک.» (۱)

«و یمکن أن یقال: بناء علی انجبار الخبر الضعیف من جهه الشهره لا مانع من الأخذ بروایه سلیمان بن هلال المذکوره المستفاد منها عدم البأس مع کون الرّجلین ذوا محرم بل لا یبعد استفاده عدم البأس مع عدم کونهما فی معرض الشّبهه بل لا یبعد استفاده عدم البأس فی غیر ذوی محرم إذا کان النائمان منزّهین و لعلّ الأخبار من جهه السؤال و الجواب منصرفه عن صوره المحرمیّه کنوم الأب و الابن، و نوم الأختین أو الأخوین مع التنزّه عن الفساد، بل عن صوره تنزّه الطّرفین عن الفساد، و لعلّه من هذه الجهه قیّد فی کلمات الفقهاء بالتجرّد مع خلوّ الأخبار المذکوره عن القید، نعم ذکر فی حسنه أبی عبیده عن أبی جعفر علیه السّلام ...» (۲)

اساس مسأله یک بحث اخلاقی است؛ که در روایات ذکر شده، حتی قبل از بلوغ، بچه ها در بستری جدا بخوابند؛ امروز در علوم روان شناسی و علوم تربیتی ثابت کرده اند که این چیزها در بچه ها أثر دارد؛ به همین خاطر در روایات ما مطرح شده که بچه در اتاق خواب زن و شوهر نباشد؛ که حتی نفس زدن آن ها روی بچه تأثیر دارد.

ص: ۱۱۷

۱- (۳) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۸۴ و ۳۸۵

۲- (۴) جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، جلد ، صفحه: ۸۱

روایات باب: باب ده از ابواب حد زن، بَابُ ثُبُوتِ التَّعْزِیرِ بِحَسَبِ مَا یَرَاهُ الْإِمَامُ عَلَی الرَّجُلَیْنِ وَ الْمَرْأَتَیْنِ وَ الرَّجُلِ وَ الْمَرْأَهِ إِذَا وُجِدَا فِی لِحَافٍ وَاحِدٍ أَوْ ثَوْبٍ وَاحِدٍ مُجَرَّدَیْنِ مِنْ غَیْرِ ضَرُورَهٍ وَ لَا قَرَابَهٍ وَ یُقْتَلَانِ فِی الرَّابِعَهِ

عرض شد در رابطه با این مسأله مرد بحث در باب ده از ابواب حدّ زنا بیست و پنج روایت ذکر شده که به دو نمونه از آن اشاره می شود.

مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی جَمِیعاً عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: حَدُّ الْجَلْدِ أَنْ یُوجَدَا فِی لِحَافٍ وَاحِدٍ- وَ الرَّجُلَانِ یُجْلَدَانِ إِذَا وُجِدَا «فی المصدر- اخذا.» فِی لِحَافٍ وَاحِدٍ الْحَدَّ- وَ الْمَرْأَتَانِ تُجْلَدَانِ إِذَا أُخِذَتَا فِی لِحَافٍ وَاحِدٍ الْحَدَّ. (۱)

روایت به طور صریح حکم را صد ضربه شلاق بیان می کند.

وَ عَنْهُ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَدَخَلَ عَلَیْهِ عَبَّادٌ الْبَصْرِیُّ- وَ مَعَهُ أُنَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ لَهُ- حَدِّثْنِی عَنِ الرَّجُلَیْنِ إِذَا أُخِذَا فِی لِحَافٍ وَاحِدٍ فَقَالَ لَهُ- کَانَ عَلِیٌّ علیه السلام إِذَا أَخَذَ الرَّجُلَیْنِ فِی لِحَافٍ وَاحِدٍ- ضَرَبَهُمَا الْحَدَّ فَقَالَ لَهُ عَبَّادٌ- إِنَّکَ قُلْتَ لِی غَیْرَ سَوْطٍ- فَأَعَادَ عَلَیْهِ ذِکْرَ الْحَدِیثِ «فی التهذیب- الحد» حَتَّی أَعَادَ ذَلِکَ مِرَاراً- فَقَالَ غَیْرَ سَوْطٍ فَکَتَبَ الْقَوْمُ الْحُضُورُ عِنْدَ ذَلِکَ الْحَدِیثَ. (۲)

۱- (۵) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۸۴ باب ۱۰ از أَبْوَابُ حَدِّ الزِّنَا حدیث ۱

۲- (۶) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۸۴ باب ۱۰ از أَبْوَابُ حَدِّ الزِّنَا حدیث ۲

روایت حکم را یک ضربه کمتر از حدّ، یعنی نود و نه ضربه شلاق بیان می کند تا حکم تعزیر باشد نه حدّ.

توبه:

«و إذا تاب اللائط قبل قیام البینه سقط عنه الحد و لو تاب بعده لم یسقط و لو کان مقرا کان الإمام مخیرا فی العفو أو الاستیفاء.»

اگر لائط قبل از قیام بیّنه توبه کند؛ حدّ از او ساقط می شود؛ لکن اگر لائط بعد از قیام بیّنه توبه کند؛ حدّ از او ساقط نمی شود؛ و اگر جرم لائط از طریق اقرار خودش ثابت شده و توبه کند؛ امام مخیر است که او را عفو کند؛ یا حدّ بر او جاری نماید.

حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ تقبیل غلام؛ سحق کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: حدود؛ لواط؛ حکم لواط؛ تقبیل غلام؛ سحق

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۶ و ۱۴۷) «الباب الثانی فی اللواط و السحق و القیاده

أما اللواط

... و موجب الإیقاب القتل علی الفاعل و المفعول إذا کان کل منهما بالغا عاقلا.

و یستوی فی ذلک الحر و العبد و المسلم و الکافر و المحصن و غیره.

و لو لاط البالغ بالصبی موقبا قتل البالغ و أدب الصبی و کذا لو لاط بمجنون و لو لاط بعبد حدا قتلا أو جلدا و لو ادعی العبد الإکراه سقط عنه دون المولی.

و لو لاط مجنون بعاقل حد العاقل و فی ثبوته علی المجنون قولان أشبههما السقوط.

ص: ۱۱۹

و لو لاط الذمی بمسلم قتل و إن لم یوقب و لو لاط بمثله کان الإمام مخیرا بین إقامه الحد علیه و بین دفعه إلی أهله لیقیموا علیه حدهم.

و کیفیه إقامه هذا الحد القتل إن کان اللواط إیقابا (: و فی روایه إن کان محصنا رجم و إن کان غیر محصن جلد) و الأول أشهر ثم الإمام مخیر فی قتله بین ضربه بالسیف أو تحریقه أو رجمه أو إلقائه من شاهق أو إلقاء جدار علیه و یجوز أن یجمع بین أحد هذه و بین تحریقه و إن لم یکن إیقابا کالتفخیذ أو بین الألیتین فحده مائه جلده و قال فی النهایه یرجم إن کان محصنا و یجلد إن لم یکن و الأول أشبه.

و يستوى فيه الحر و العبد و المسلم و الكافر و المحصن و غيره و لو تكرر منه الفعل و تخلله الحد مرتين قتل فى الثالثه و قيل فى الرابعه و هو أشبه و المجتمعان تحت إزار واحد مجردين و ليس بينهما رحم يعزران من ثلاثين سوطا إلى تسعه و تسعين سوطا و لو تكرر ذلك منهما و تخلله التعزير حدا فى الثالثه و كذا يعزر من قبل غلاما ليس له بمحرم بشهوه.

و إذا تاب اللائط قبل قيام البينه سقط عنه الحد و لو تاب بعده لم يسقط و لو كان مقرا كان الإمام مخيرا فى العفو أو الاستيفاء.

و أما السحق

و الحد فى السحق مائه جلده حره كانت أو أمه مسلمه أو كافره محصنه كانت أو غير محصنه للفاعله و المفعوله.

و قال فى النهايه ترجم مع الإحصان و تحد مع عدمه و الأول أولى.»

ص: ۱۲۰

مرحوم محقق فرمود: همچنین تعزیر می شود؛ کسی که پسر بچه ایی را که محرم نیست از روی شهوت ببوسد. «و کذا یعزر من قبل غلاما لیس له بمحرم بشهوه.»

مدرک هم روایات است؛ از جمله حرام ها، تقبیل غلام با شهوت است؛ و روایات زیادی با غلاظ و شداد در مورد حرمت آن ذکر شده است.

امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرت فرمودند: کسی که پسر بچه ایی را از روی شهوت ببوسد؛ خداوند در روز قیامت لجامی از آتش به او دهان او می زند.

مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَیْدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ قَبَّلَ غُلَاماً مِنْ شَهْوَهٍ- أَلْجَمَهُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ. (1)

امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرت فرمودند: کسی که پسر بچه ایی را از روی شهوت ببوسد؛ ملائکه زمین و آسمان و ملائکه رحمت و عذاب او را لعنت می کنند.

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَیْدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله مَنْ قَبَّلَ غُلَاماً مِنْ شَهْوَهٍ أَلْجَمَهُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ. (2)

ص: ۱۲۱

۱- (۱) وسائل الشیعه جلد ۲۰ صفحه ۳۴۰ باب ۲۱ از أَبْوَابُ النِّکَاحِ الْمُحَرَّمِ وَ مَا یُنَاسِبُهُ حدیث ۱

۲- (۲) الکافی (ط - الإسلامیه)؛ جلد ، صفحه: ۵۴۸

مرحوم محقق، صاحب شرایع در این جا قید لیس بمحرم را ذکر می کنند؛ لکن این قید مورد بحث واقع شده است. «و کذا یعزر من قبل غلاما لیس له بمحرم بشهوه.» طبق این نظر باید تقبیل محرم، مثل فرزند و برادر از روی شهوت اشکال نداشته باشد؛ در حالی که در روایت برای تقبیل غلام از روی شهوت مجازات صد ضربه شلاق بیان شده است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مُجَذَّمٌ «فی التهذیب- محرم (هامش المخطوط)، و کذلک المصدر.» قَبَّلَ غُلَاماً مِنْ شَهْوَةٍ- قَالَ يُضْرَبُ مِائَةَ سَوْطٍ. (۱)

در روایات حرمت تقبیل، قید محرم و غیر محرم ندارد؛ بعض شارحین شرایع، به این قید اشکال کرده اند؛ که وجه این قید چیست؟ مرحوم صاحب جواهر می فرماید: فرقی بین محرم و نامحرم نیست؛ بلکه حرمت در محرم، آکد و شدیدتر است؛ وجه قید مرحوم محقق، واضح نیست؛ مگر این که بگوییم غالبا تقبیل با شهوت در غیر محرم است؛ و تقبیل با شهوت در محرم نیست؛ در ضمن این که فرقی بین پسر بچه و بالغ نیست؛ همچنین فرقی بین مرد و زن نیست.

«... بل لا فرق بین المحرم و غیره فی ذلک، بل لعله فی الأخیر آکد، فما فی المتن و غیره من التقیید غیر واضح الوجه، إلا أن یحمل علی إیراده مورد الغالب من ظهور الشهوه فیه دون المحرم، بل لا فرق بینه و بین الکبیر و لا بینه و بین الجاریه و المرأه التی قد عرفت الکلام فیها، إذ المناط فی الجمیع واحد هذا.» (۲)

ص: ۱۲۲

۱- (۳) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۱۶۱ باب ۴ از أَبْوَابُ حَدِّ اللِّوَاطِ حدیث ۱

۲- (۴) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۸۶ و ۳۸۷

و ظاهرا حق بـا مرحوم صـاحب جواهر است؛ ظاهر روايات اين است كه قيـد ليس بمحرم نـدارد؛ مگر اين كه معمولاً در محرم تقبيل با شهوت نيست؛ كه اين قيد شهوت هم در كلام مرحوم محقق وجود دارد.

مرحوم صاحب مـدارك، آيت الله خوانسارى مى فرمايـد: بعضـى مى گوينـد: فرقى بين محرم و اجنبى نيست؛ چون دليل مطلق است؛ لكن اكثر فقهـا قيـد اجنبى بودن را ذكر نموده انـد؛ ممكن است بگوييم تقبيـل بـا شـهوت گـاهى مثـل تقبيل زن و شوهر است؛ كه مثل چنين تقبيلى در مورد غلام حرام است؛ لكن گاهى تقبيل با شهوت، مثل تقبيل پدر براى پسرش است كه از سفر آمده و من گمان نمى كنم كسـى چنين تقبيل با شهوتى را حرام بداند؛ مثل شهوت انسان به نگاه كردن به گل ها و درياچه ها لذا تقبيل با شهوت محارم حرام نيست و قيد مرحوم محقق كه فرمود ليس بمحرم، قيد به جايى است.

«و قـد يقـال لا ـ فرق بين المحرم و الأـجنبى لإطلاـق الـدّليل و إن قيّـده الأكثر بالثانى، و يمكن أن يقال: الشّـهوه فى التقبيل تاره تكون كشـهوه تقبيل الزّوج زوجته فهـذه حرمتها مسلّمه فالتقبيل بهـذه الشـهوه يترتّب عليه ما ذكر، و اخرى كشـهوه الأب تقبيل ولده الجائى من السفر و هذه الشّهوه كشهوه النظر إلى الأوراد و المياه الجاريه و لا أظنّ أن يلتزم بحرمه مثل هذا التقبيل، فالتقييد يكون فى محلّه.» (۱)

در باب ۲۱ از ابواب نكـاح محرم روايـاتى در اين مورد در كتاب وسائل الشـيعه بيان شـده است. البته تقبيل غلام، غير از نظر و تقبيل، تصوير و مجسمه و غيره است.

۱- (۵) جامع المدارك فى شرح مختصر النافع، جلد ، صفحه: ۸۲ و ۸۳

در روایات نکاتی در این موارد بیان شده است؛ مثلا در روایات ذکر شده که اگر فرزندتان به سنّ درک رسید؛ دیگر لب و صورت او را نبوسید؛ بلکه پیشانی و سرش را ببوسید.

توبه:

«و إذا تاب اللائط قبل قیام البینه سقط عنه الحد و لو تاب بعده لم یسقط و لو کان مقرا کان الإمام مخیرا فی العفو أو الاستیفاء.»

اگر لائط قبل از قیام بیّنه توبه کند؛ توبه اش قبول می شود؛ و حدّ از او ساقط می شود؛ و نمی شود حدّ بر او جاری کرد؛ لذا در روایات بیان شده که اگر کسی دچار انحراف جنسی شد؛ هر چه که وراء ذلک باشد؛ یعنی غیر نکاح و ملک یمین باشد؛ «فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ العَادُونَ» (۱) هر کس مرتکب چنین حرامی شد؛ بلا فاصله به درگاه إلاهی توبه کند؛ لذا حضرت به آن شخصی که به این گناه اقرار کرد؛ فرمودند: اگر توبه می کردی و نزد ما در مسجد نمی آمدی بهتر بود. روایات مربوط به این بحث در باب شانزده از ابواب مقدمات الحدود و احکامها العامه تحت عنوان «بَابُ أَنَّ مَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ يُؤْخَذَ سَقَطَ عَنْهُ الْحَدُّ وَ اسْتِحْبَابِ اخْتِيَارِ التَّوْبَةِ عَلَى الْإِقْرَارِ عِنْدَ الْإِمَام» (۲)

در وسائل الشیعه بیان شده است.

لکن اگر لائط بعد از قیام بیّنه توبه کند؛ حدّ از او ساقط نمی شود؛ و اگر جرم لائط از طریق اقرار خودش ثابت شده و توبه کند؛ امام مخیر است که او را عفو کند؛ یا حدّ بر او جاری نماید.

۱- (۶) سوره ی مؤمنون آیه ۵ و سوره ی معارج آیه ۳۱

۲- (۷) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۳۶

سحق:

در روایتی از امام معصوم علیه السلام در مورد سحق، سؤال شد؛ حضرت دو دستش را به هم مالیدند و فرمودند: معنای سحق همین است.

وَ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْکُوفِیِّ عَنْ عُبَیْسِ بْنِ هِشَامٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِنْقَرِیِّ عَنْ هِشَامٍ الصَّیْدَنَانِیِّ أَنَّهُ «فی المصدر عن أبی عبد الله (علیه السلام) قال.» سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ هَذِهِ الْآیَهِ کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ- وَ أَصْحَابُ الرَّسِّ (۱) فَقَالَ بِیَدِهِ هَکَذَا- فَمَسَحَ إِحْدَاهُمَا بِالْأُخْرَی فَقَالَ هُنَّ اللَّوَاتِی بِاللَّوَاتِی- یَعْنِی النِّسَاءَ بِالنِّسَاء (۲) .

تماس آلت جنسی دو زن را سحق می گویند؛ و در روایات حکم آن حکم زنا بیان شده است.

متأسفانه امروز این مسائل در جهان و دنیای امروز وجود دارد.

حدود؛ سحق؛ موضوع و حکم سحق کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: حدود؛ سحق؛ موضوع و حکم سحق

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۷ و ۱۴۸) «الباب الثانی فی اللواط و السحق و القیاده

... و أما السحق

و الحد فی السحق مائه جلده حره کانت أو أمه مسلمه أو کافره محصنه کانت أو غیر محصنه للفاعله و المفعوله.

و قال فی النهایه ترجم مع الإحصان و تحد مع عدمه و الأول أولی.

ص: ۱۲۵

۱- (۸) سوره ی ق آیه ۱۲
۲- (۹) وسائل الشیعه جلد ۲۰ صفحه ۳۴۴ باب ۲۴ از أَبْوَابُ النِّکَاحِ الْمُحَرَّمِ وَ مَا یُنَاسِبُهُ حدیث ۲

و إذا تکررت المساحقه مع إقامه الحد ثلاثا قتلت فی الرابعه.

و یسقط الحد بالتوبه قبل البینه و لا یسقط بعدها و مع الإقرار و التوبه یکون الإمام مخیرا و الأجنبیتان إذا وجدتا فی إزار مجردتین عزرت کل واحده دون الحد و إن تکرر الفعل منهما و التعزیر مرتین أقیم علیهما الحد فی الثالثه ف إن عادتا قال فی النهایه قتلتا و الأولی الاقتصار علی التعزیر احتیاطا فی التهجم علی الدم.

مسألتان

الأولی لا کفاله فی حد و لا تأخیر فیه مع الإمکان و الأمن من توجه ضرر و لا شفاعه فی إسقاطه.

الثانیه لو وطئ زوجته فساحقت بکرا فحملت قال فی النهایه علی المرأه الرجم و علی الصبیه جلد مائه بعد الوضع و یلحق الولد بالرجل و یلزم المرأه المهر أما الرجم فعلی ما مضی من التردد و أشبهه الاقتصار علی الجلد و أما جلد الصبیه فموجبه ثابت و هی المساحقه و أما لحوق الولد فلأنه ماء غیر زان و قد انخلق منه الولد فیلحق به و أما المهر فلأنها سبب فی إذهاب العذره و دیتها مهر نسائها و لیست کالزانیه فی سقوط دیه العذره لأن الزانیه أذنت فی الافتضاض و لیست هذه کذا و أنکر بعض المتأخرین ذلک و ظن أن المساحقه کالزانیه فی سقوط دیه العذره و سقوط النسب.»

در قرآن سُحق به معنای عذاب استعمال شده است؛ که این معنا این جا مراد نیست؛ «فَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعِیرِ» (۱) در عربی مسحوق به معنای پودر و کوبیدن است.

۱- (۱) سوره ی ملک آیه ۱۱

در تعریف سحق مثل مرحوم صاحب جواهر و دیگران گفته اند: «هو وطء المرأه مثلها المکنی عنه فی النصوص باللواتی مع اللواتی...» (۱) طبعا أحدهما بر دیگری وارد است؛ و دیگری مفعول است؛ در روایات این مسأله با کنایه هایی ذکر شده است.

وَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ یَزِیدَ النَّخَعِیِّ عَنْ بَشِیرٍ النَّبَّالِ قَالَ: رَأَیْتُ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام رَجُلًا فَقَالَ لَهُ- مَا تَقُولُ فِی اللَّوَاتِی مَعَ اللَّوَاتِی فَقَالَ- لَا أُخْبِرُکَ حَتَّی تَحْلِفَ لَتُحَدِّثَنَّ «فی المصدر لتخبرن.» بِمَا أُحَدِّثُکَ النِّسَاءَ- قَالَ فَحَلَفَ لَهُ فَقَالَ هُمَا فِی النَّارِ- عَلَیْهِمَا سَبْعُونَ حُلَّةً مِنْ نَارٍ- فَوْقَ تِلْکَ الْحُلَلِ جِلْدٌ جَافٌّ غَلِیظٌ مِنْ نَارٍ- عَلَیْهِمَا نِطَاقَانِ مِنْ نَارٍ وَ تَاجَانِ مِنْ نَارٍ- فَوْقَ تِلْکَ الْحُلَلِ وَ خُفَّانِ مِنْ نَارٍ وَ هُمَا فِی النَّارِ. (۲)

در این روایت از آن به اللواتی مع اللواتی تعبیر شده است.

وَ عَنْهُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَوْ أَبَا إِبْرَاهِیمَ علیه السلام عَنِ الْمَرْأَهِ- تُسَاحِقُ الْمَرْأَهَ وَ کَانَ مُتَّکِئاً فَجَلَسَ وَ قَالَ- مَلْعُونَهٌ مَلْعُونَهٌ الرَّاکِبَهُ وَ الْمَرْکُوبَهُ- وَ مَلْعُونَهٌ حَتَّی تَخْرُجَ مِنْ أَثْوَابِهَا- فَإِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِکَتَهُ وَ أَوْلِیَاءَهُ یَلْعَنُونَهَا- وَ أَنَا وَ مَنْ بَقِیَ فِی أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ- فَهُوَ وَ اللَّهِ الزِّنَا الْأَکْبَرُ وَ لَا وَ اللَّهِ مَا لَهُنَّ تَوْبَهٌ- قَاتَلَ اللَّهُ لَاقِیسَ بِنْتَ إِبْلِیسَ مَا ذَا جَاءَتْ بِهِ- فَقَالَ الرَّجُلُ هَذَا مَا جَاءَ بِهِ أَهْلُ الْعِرَاقِ- فَقَالَ وَ اللَّهِ لَقَدْ کَانَ عَلَی عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله- قَبْلَ أَنْ یَکُونَ الْعِرَاقُ وَ فِیهِنَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله- لَعَنَ اللَّهُ الْمُتَشَبِّهَاتِ بِالرِّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ- وَ لَعَنَ اللَّهُ الْمُتَشَبِّهِینَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ. (۳)

ص: ۱۲۷

۱- (۲) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۸۷
۲- (۳) وسائل الشیعه جلد ۲۰ صفحه ۳۴۵ باب ۲۴ از أَبْوَابُ النِّکَاحِ الْمُحَرَّمِ وَ مَا یُنَاسِبُهُ حدیث ۴
۳- (۴) وسائل الشیعه جلد ۲۰ صفحه ۳۴۵ و ۳۴۶ باب ۲۴ از أَبْوَابُ النِّکَاحِ الْمُحَرَّمِ وَ مَا یُنَاسِبُهُ حدیث ۵

مورد لعن خدا و ملائک و اولیاء الله واقع شده اند؛ از آن به زنای اکبر تعبیر شده که لاقیس دختر ابلیس، اولین کسی است که این کار را انجام داد.

این کنایات در روایات، برای توصیف موضوع است.

روایات مربوط به حرمت آن در باب بیست و چهارم از ابواب النِّکَاحِ الْمُحَرَّمِ وَ مَا یُنَاسِبُهُ تحت عنوان بَابُ تَحْرِیمِ السَّحْقِ عَلَی الْفَاعِلَهِ وَ الْمَفْعُولِ بِهَا بیان شده است.

این جا به مناسبت حدّ سحق، این مسأله مطرح شده است.

مرحوم محقق فرمود «و الحد فی السحق مائه جلده حره کانت أو أمه مسلمه أو کافره محصنه کانت أو غیر محصنه للفاعله و المفعوله.» ظهور بیان حدّ، مأه جلده این است که همان حدّ زنا را دارد.

در برابر این فتوا، مرحوم شیخ در نهایه می فرماید: اگر محصنه است رجم می شوند؛ و اگر غیر محصن هستند؛ جلد می شوند. «إذا ساحقت المرأه أخری و قامت علیهما البیّنه بذلک، وجب علی کلّ واحده منهما الحدّ مائه جلده إن لم تکونا محصنتین.

فإن کانتا محصنتین، کان علی کلّ واحده منهما الرّجم.» (۱)

مرحوم قاضی در مهذّب (۲) و ابن حمزه در وسیله (۳) در این نظر از مرحوم شیخ تبعیت کرده اند.

مرحوم امام رضوان الله تعالی علیه می فرماید: سحق ثابت می شود به آن چه لواط ثابت می شود؛ و أشبه این است که حدّش، مأه جلده است. «مسأله ۹ یثبت السحق و هو وطء المرأه مثلها بما یثبت به اللواط،

۱- (۵) النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ صفحه: ۷۰۶

۲- (۶) المهذّب ۲: ۵۳۱- ۵۳۲.

۳- (۷) الوسیله: ۴۱۴.

و حده مائه جلده بشرط البلوغ و العقل و الاختيار محصنه كانت أم لا، و قيل فی المحصنه الرجم، و الأشبه الأول،» (۱)

منشأ این اختلاف فتوا که بعضی می گویند: حکم سحق صد ضربه تازیانه است؛ و بعضی می گویند محصن رجم می شود و غیر محصن حکمش صد تازیانه است؛ چیست؟

مرحوم محقق فرمود: أولی این است که حکم در محصن و غیر محصن و مسلم و. کافر و فاعل و مفعول در تمام این موارد، صد ضربه شلاق است.

مرحوم شهید در مسالک برای این نظر دو دلیل ذکر کرده اند (۲) :

روایت امام باقر علیه السلام، که برای سحق، حکم صد ضربه شلاق بیان شده است. وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: السَّحَّاقَهُ تُجْلَدُ. (۳)

در سند اشکال شده بعضی می گویند: علی بن حکم، مشترک بین موثق و غیر موثق است؛ همچنین فرموده اند: أبان بن عثمان فاسد المذهب است؛ و تضعیف شده است؛ لکن اکثرا از او دفاع کرده اند و گفته اند أجمعت علی تصحیح ما یصحّ عنه از اصحاب اجماع است. (۴) در مجموع اگر حدیث، صحیح نباشد؛ موثق است؛ در ضمن این که مشهور اصحاب به آن عمل کرده اند و خود این عمل اصحاب، ضعف سند را جبران می کند.

ص: ۱۲۹

۱- (۸) تحریر الوسیله؛ جلد ، صفحه: ۴۷۰

۲- (۹) مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، جلد: ، صفحه: ۴۱۳ و ۴۱۴:

۳- (۱۰) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۱۵۶ باب ۱ از أَبْوَابُ حَدِّ السَّحْقِ وَ الْقِیَادَهِ حدیث ۲

۴- (۱۱) مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، جلد: ، صفحه: ۴۱۳ و ۴۱۴: فی طریقها أبان بن عثمان، و هو فاسد المذهب، لکن قال الکشّی: إن العصابه أجمعت علی تصحیح ما یصحّ عنه. و فی هذا القول نظر. و المصنف- رحمه اللّه- حکم بضعفه فی بعض المواضع. و فیه أیضا علیّ بن الحکم، و هو مشترک بین الثقه و غیره. منه قدّس سرّه». انظر رجال الکشیّ: ۳۷۵ رقم (۷۰۵)، شرائع الإسلام ۴: ۲۴۰.]

از اطلاق روایت استفاده می شود که فرقی بین محصن و غیر محصن نیست.

و لأصاله البراءه من الزائد عن ذلک. نمی دانیم می شود مساحقه کننده را زائد بر جلد، رجم کرد یا خیر؟ اصل عدم زائد بر جلد است.

مشهور بین اصحاب همین نظر است که مساحقه کننده مطلق جلد می شود؛ مرحوم مفید در مقنعه (۱) و سید مرتضیدر انتصار (۲) و ابو الصلاح در الکافی فی الفقه (۳) و ابن ادریس در سرائر (۴) و متأخرین (۵) همین نظر را پذیرفته اند.

لکن مرحوم شیخ در نهایه و مرحوم قاضی در مهذّب و ابن حمزه در وسیله می فرمایند: اگر مساحقه کننده و شونده، محصنه هستند رجم می شوند؛ و اگر غیر محصنه هستند؛ جلد می شوند.

این گروه نیز به روایت حسنه استناد کرده اند که:

مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ وَ هِشَامٍ وَ حَفْصٍ کُلِّهِمْ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ دَخَلَ عَلَیْهِ نِسْوَهٌ فَسَأَلَتْهُ امْرَأَهٌ مِنْهُنَّ عَنِ السَّحْقِ- فَقَالَ حَدُّهَا حَدُّ الزَّانِی- فَقَالَتِ الْمَرْأَهُ مَا ذَکَرَ اللَّهُ ذَلِکَ فِی الْقُرْآنِ- فَقَالَ بَلَی قَالَتْ وَ أَیْنَ هُنَّ- «فی المصدر- هو.» قَالَ هُنَّ أَصْحَابُ الرَّسِّ. (۶)

ص: ۱۳۰

۱- (۱۲) المقنعه: ۷۸۷- ۷۸۸

۲- (۱۳) الانتصار: ۲۵۳

۳- (۱۴) الکافی فی الفقه: ۴۰۹

۴- (۱۵) السرائر ۳: ۴۶۳

۵- (۱۶) الجامع للشرائع: ۵۵۵، قواعد الأحکام ۲: ۲۵۷، اللمعه الدمشقیّه: ۱۶۷، المقتصر: ۴۰۸

۶- (۱۷) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۱۵۶ باب ۱ از أَبْوَابُ حَدِّ السَّحْقِ وَ الْقِیَادَهِ حدیث ۱

در این روایت، حکم مساحقه همان حکم زنا بیان شده است؛ یعنی محصن رجم می شود و غیر محصن جلد می شود؛ در قرآن از اصحاب الرّس و ثمود و عاد نام برده شده، که عذاب إلاهی آن ها را فرا گرفت. «وَ قَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَ أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَاباً أَلِيماً (٣٧) وَ عَاداً وَ ثَمُودَ وَ أَصْحَابَ الرَّسِّ وَ قُرُوناً بَيْنَ ذَٰلِكَ كَثِيراً (٣٨)» (١)

در قرآن صریحا حکم زنا بیان شده است که «الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَ لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (٢) زانی و زانیه صد ضربه شلاق می خورند؛ لکن حکم مساحقه صریحا بیان نشده است.

به نظر این روایت که حکم مساحقه را همان حکم زنا بیان کرده است؛ مسلم است و این فتوا، ترجیح پیدا می کند.

نکات اخلاقی

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَانَ يَقُولُ طُوبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ الْعِبَادَةَ وَ الدُّعَاءَ وَ لَمْ يَشْغَلْ قَلْبَهُ بِمَا تَرَى عَيْنَاهُ وَ لَمْ يَنْسَ ذِكْرَ اللَّهِ بِمَا تَسْمَعُ أُذُنَاهُ وَ لَمْ يَحْزُنْ صَدْرَهُ بِمَا أُعْطِيَ غَيْرُهُ. (٣)

امام رضا علیه السلام می فرماید: أمیر المومنین علی علیه السلام می فرمود: خوشا به حال کسانی که در عبادت و دعایشان خلوص را رعایت می کنند؛ و دلشان به آن چه می بینند مشغول نمی شود.

١- (١٨) سوره ی فرقان آیه ٣٧ و ٣٨

٢- (١٩) سوره ی نور آیه ٢

٣- (٢٠) الکافی (ط - الإسلامیه)؛ جلد ، صفحه: ١۶

انسان معمولا مشغول به چشم و گوشش است؛ لکن خوشا به حال کسانی که قلبش به آن چه می بیند مشغول نمی شود؛ اگر هم چشمش می بیند و مقایسه می کند که مثلا فلانی فلان چیز را دارد و او آن را ندارد؛ استدلال می کند و بررسی می کند که آن چیز برای او مفید هست یا خیر، بعد در مورد آن تصمیم می گیرد؛ حتما خداوند مصلحت او ندانسته که به او نداده است.

لذا که چشم و دیدن، دل را مشغول می کند؛ فروشگاه ها و نمایشگاه ها برای فروش بیشتر اجناس را در چشم بینندگان قرار می دهند؛ البته از موارد، غشّ در معامله این است که کالا را بیشتر از رغبت و ارزشی که دارد؛ به چشم خریدار نشان داد.

کالای جلوی چشم، گیرایی دارد؛ لکن انسان مخلص، دلش دنبال چشمش نیست؛ بلکه بررسی و استدلال می کند.

خوشا به حال آن هایی که عبادتشان فقط برای خداست و برای دیگران نیست؛ و دلشان به آن چه چشمشان می بیند؛ مشغول نمی شود؛ و به آن چه می شنوند؛ خدا را فراموش نمی کنند؛ با شنیدن صدای قشنگ خدا را فراموش نمی کنند.

اگر رفیقی را می بیند که وضعش از او بهتر است؛ دلش نمی گیرد که چرا وضعش از او بهتر است؛ چون می داند؛ قطعا خداوند مصلحت می دانسته که به او آن قدر و به او این قدر داده است.

حدود؛ سحق؛ ملحقات؛ مسأله ۱؛ عدم قبول کفالت و شفاعت در حدّ کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ سحق؛ ملحقات؛ مسأله ۱؛ عدم قبول کفالت و شفاعت در حدّ

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۷ و ۱۴۸) «الباب الثانی فی اللواط و السحق و القیاده

ص: ۱۳۲

... و أما السحق

و الحد فی السحق مائه جلده حره کانت أو أمه مسلمه أو کافره محصنه کانت أو غیر محصنه للفاعله و المفعوله.

و قال فی النهایه ترجم مع الإحصان و تحد مع عدمه و الأول أولی.

و إذا تکررت المساحقه مع إقامه الحد ثلاثا قتلت فی الرابعه.

و یسقط الحد بالتوبه قبل البینه و لا یسقط بعدها و مع الإقرار و التوبه یکون الإمام مخیرا و الأجنبیتان إذا وجدتا فی إزار مجردتین عزرت کل واحده دون الحد و إن تکرر الفعل منهما و التعزیر مرتین أقیم علیهما الحد فی الثالثه ف إن عادتا قال فی

النهایه قتلتا و الأولی الاقتصار علی التعزیر احتیاطا فی التهجم علی الدم.

مسألتان

الأولی لا کفاله فی حد و لا تأخیر فیه مع الإمکان و الأمن من توجه ضرر و لا شفاعه فی إسقاطه.

الثانیه لو وطئ زوجته فساحقت بکرا فحملت قال فی النهایه علی المرأه الرجم و علی الصبیه جلد مائه بعد الوضع و یلحق الولد بالرجل و یلزم المرأه المهر أما الرجم فعلی ما مضی من التردد و أشبهه الاقتصار علی الجلد و أما جلد الصبیه فموجبه ثابت و هی المساحقه و أما لحوق الولد فلأنه ماء غیر زان و قد انخلق منه الولد فیلحق به و أما المهر فلأنها سبب فی إذهاب العذره و دیتها مهر نسائها و لیست کالزانیه فی سقوط دیه العذره لأن الزانیه أذنت فی الافتضاض و لیست هذه کذا و أنکر بعض المتأخرین ذلک و ظن أن المساحقه کالزانیه فی سقوط دیه العذره و سقوط النسب.»

ص: ۱۳۳

مرحوم محقق در شرایع بحث تحت إزار واحد را دو مرحله ذکر کردند ابتدا درپایان بحث لواط ذکر کردند:«...و المجتمعان تحت إزار واحد مجردین و لیس بینهما رحم یعزران من ثلاثین سوطا إلی تسعه و تسعین سوطا و لو تکرر ذلک منهما و تخلله التعزیر حدا فی الثالثه ...» بیان شد که اگر دو مرد تحت إزار واحد باشند چه حکمی دارد و یک جا هم اینجا ذکر نمودند.

بیان کردیم که قید مرحوم محقق را در مورد ذی رحم وغیرذی رحم بودن قبول نداریم چون ملاک در بحث واحد است؛ و فرقی بین رحم و ذی رحم نیست.

ملاک روایات باب است که در باب ده از ابواب حد زنا بیان شده است. این روایات اطلاق دارد؛ وفرقی بین ذی رحم وغیر ذی رحم نیست.

این جا هم مرحوم محقق در بحث سحق می فرمایند.

«و الأجنبیتان إذا وجدتا فی إزار مجردتین عزرت کل واحده دون الحد و إن تکرر الفعل منهما و التعزیر مرتین أقیم علیهما الحد فی الثالثه ف إن عادتا قال فی النهایه قتلتا و الأولی الاقتصار علی التعزیر احتیاطا فی التهجم علی الدم.» معلوم است که این حکم، حکم سحق نیست بلکه صرف اتهام است خود تحت ازار واحد بودن حکم مستقل دارد.

بعضی حکم تحت إزار واحد بودن را حکم زنا می دانند و طبعا حکم در محصن و غیر محصن متفاوت است.

روایات باب:

مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی جَمِیعاً عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: حَدُّ الْجَلْدِ أَنْ یُوجَدَا فِی لِحَافٍ وَاحِدٍ- وَ الرَّجُلَانِ یُجْلَدَانِ إِذَا وُجِدَا «فی المصدر- اخذا.» فِی لِحَافٍ وَاحِدٍ الْحَدَّ- وَ الْمَرْأَتَانِ تُجْلَدَانِ إِذَا أُخِذَتَا فِی لِحَافٍ وَاحِدٍ الْحَدَّ. (1)

۱- (۱) وسائل الشیعه جلد صفحه ۸۴ باب ۱۰ از ابواب حد زنا حدیث ۱

در این روایت حکم دو زنی که تحت إزار واحد باشند صراحتا جلد حدّ، بیان شده است. ظاهرا حد جلد، صد تازیانه است؛ لکن در روایتی(وسائل الشیعه جلد صفحه ۸۴ باب ۱۰ از ابواب حد زنا حدیث ۲ و ۳) تصریح شده بود که صد تازیانه دون سوطٍ یعنی یک ضربه کمتر از صد تازیانه تا تعزیر باشد.

وَ عَنْهُ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِیرٍ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ هِلَالٍ قَالَ: سَأَلَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ- جُعِلْتُ فِدَاکَ الرَّجُلُ یَنَامُ مَعَ الرَّجُلِ فِی لِحَافٍ وَاحِدٍ- فَقَالَ ذَوَا مَحْرَم فَقَالَ لَا- قَالَ مِنْ ضَرُورَهٍ قَالَ لَا- قَالَ یُضْرَبَانِ ثَلَاثِینَ سَوْطاً- ثَلَاثِینَ سَوْطاً- قَالَ فَإِنَّهُ فَعَلَ- قَالَ إِنْ کَانَ دُونَ الثَّقْبِ فَالْحَدُّ- وَ إِنْ هُوَ ثَقَبَ أُقِیمَ قَائِماً- ثُمَّ ضُرِبَ ضَرْبَهً بِالسَّیْفِ- أَخَذَ السَّیْفُ مِنْهُ مَا أَخَذَهُ قَالَ- فَقُلْتُ لَهُ فَهُوَ الْقَتْلُ قَالَ هُوَ ذَاکَ- قُلْتُ فَامْرَأَهٌ نَامَتْ مَعَ امْرَأَهٍ فِی لِحَافٍ- فَقَالَ ذَوَاتَا مَحْرَم قُلْتُ لَا- قَالَ مِنْ ضَرُورَهٍ قُلْتُ لَا- قَالَ تُضْرَبَانِ ثَلَاثِینَ سَوْطاً ثَلَاثِینَ سَوْطاً- قُلْتُ فَإِنَّهَا فَعَلَتْ قَالَ فَشَقَّ ذَلِکَ عَلَیْهِ- فَقَالَ أُفٍّ أُفٍّ أُفٍّ ثَلَاثاً وَ قَالَ الْحَدَّ. (۱)

در این روایت حکم دو زنی که تحت إزار واحد باشند؛ تعزیر سی ضربه شلاق بیان شده است.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی هَاشِمٍ الْبَجَلِیِّ عَنْ أَبِی خَدِیجَهَ قَالَ: لَا یَنْبَغِی لِامْرَأَتَیْنِ تَنَامَانِ فِی لِحَافٍ وَاحِدٍ- إِلَّا وَ بَیْنَهُمَا حَاجِزٌ فَإِنْ فَعَلَتَا نُهِیَتَا عَنْ ذَلِکَ- فَإِنْ وَجَدَهُمَا بَعْدَ النَّهْیِ فِی لِحَافٍ وَاحِدٍ- جُلِدَتَا کُلُّ وَاحِدَهٍ مِنْهُمَا حَدّاً حَدّاً- فَإِنْ وُجِدَتَا الثَّالِثَهَ فِی لِحَافٍ حُدَّتَا- فَإِنْ وُجِدَتَا الرَّابِعَهَ قُتِلَتَا. (۲)

۱- (۲) وسائل الشیعه جلد صفحه ۹۰ باب ۱۰ از ابواب حد زنا حدیث ۲۱

۲- (۳) وسائل الشیعه جلد صفحه ۹۱ باب ۱۰ از ابواب حد زنا حدیث ۲۵

این روایت می گوید: جایز نیست دو زن با هم در یک لحاف بخوابند مگر این که بین آن ها مانعی باشد؛ و اگر این کار را کردند؛ دفعه اول نهی می شوند؛ و اگر باز تکرار کردند در دفعه دوم و مرتبه سوم حد تعزیری دارند و در مرتبه چهارم حکم قتل است.

این روایت هم مطلق است؛ و قید ذی رحم و غیر ذی رحم ندارد.

متن روایت لا ـ ینبغی دارد صریح در تحریم نیست؛ لاـینبغی یعنی خوب وشایسته نیست بله البته گاهی لاینبغی در حرام هم به کار می رود.

مرحوم صاحب مسالک می فرماید: «و فیه: أن الروایه مع ضعف سندها معدوله الظاهر، لأنهم لا یقولون بوجوب الحدّ بهذا الفعل.

و قوله ثانیا: إن کلّ کبیره یقتل بها فی الرابعه، إن أراد به مع إیجابها الحدّ فمسلّم، لکن لا یقولون به هنا، و إن أراد مطلقا فظاهر منعه، و من ثمَّ اختار المصنف الاقتصار علی التعزیر مطلقا. و هو الأوجه إن لم نقل بالحدّ کما اختاره الصدوق «المقنع: ۴۳۳»، و إلا کان القول بقتلهما فی الثالثه أو الرابعه أوجه.» (۱)

هم روایت، ضعیف السند است؛ و هم معدوله الظاهر است؛ یعنی به ظاهر آن عمل نشده است.

مرحوم شیخ طوسی، هم مانند مرحوم محقق، به خاطر احتیاط در تهجم در دماء قائل به قتل در مرحله چهارم شده اند.

«و إذا وجدت امرأتان فی إزار واحد مجرّدتین من ثیابهما، و لیس بینهما رحم، و لا أحوجهما الی ذلک ضروره من برد و غیره، کان علی کلّ واحده منهما التّعزیر من ثلاثین سوطا إلی تسعه و تسعین حسب ما یراه الإمام أو الوالی. فإن عادتا الی مثل ذلک، نهیتا و أدّبتا. فإن عادتا ثالثه أقیم علیهما الحدّ کاملا مائه جلده. فإن عادتا رابعه کان علیهما القتل. و إذا ساحقت المرأه، و أقیم علیها الحدّ ثلاث مرّات، قتلت فی الرّابعه مثل الزّانیه سواء.» (۲)

۱- (۴) مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، جلد: ، صفحه: ۴۱۷

۲- (۵) النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ صفحه: ۷۰۷ و ۷۰۸

حکم دو مرد یادوزن یا یک زن ومرد زیر یک لحاف بودن باهم فرق می کند؛ ولو در اصل حکم یکسان باشند؛ مسلم در تکرار حکمشان یکسان نیست.

«مسألتان :

الأولی لا کفاله فی حد و لا تأخیر فیه مع الإمکان و الأمن من توجه ضرر و لا شفاعه فی إسقاطه.» (۱)

هر کجا حد ثابت شود؛ دیگر کفالت نیست؛ مرحوم صاحب مسالک می فرماید: «وجوب الحدّ حیث یثبت موجبه فوریّ، و من ثمَّ لم تجز فیه الکفاله، لأدائها إلی تأخیره، و هو غیر جائز مع إمکان تعجیله.

و احترز بالإمکان و الأمن عن حدّ المریض و الحبلی و نحوهما، فإنه یؤخّر إلی أن یبرأ حیث لا تقتضی المصلحه تعجیله محقّقا کما سبق.» ظاهر ادله وجوب اجرای حد فوریت دارد؛ یعنی قابل قبول نیست که کسی بگوید من کفیل می شوم که مدتی حدّ شخصی به تأخیر بیفتد.

معنای کفالت چیست؟ بعضی می گویند به معنای این است که کسی نباید در حد درخواست تأخیر کند؛ درحالی که بعضی وقت ها حد باید به تأخیر بیفتد؛ مثلا حد زن حامله تا وضع حمل به تأخیر می افتد یا در بعض روایات است که زنی که شیر می دهد؛ اگرحد باعث ضرر بر فرزند او باشد وکسی هم عهده دار فرزندش نشود؛ حد او به تأخیر می افتد؛ لذا قید و الأمن من الضرر ذکر شده است؛ چون در بعض موارد تأخیر جایز است.

مرحوم آیت الله خوانساری می فرماید: در این که کفالت در حدّ پذیرفته نمی شود دو احتمال وجود دارد؛ یکی این که عدم قبول کفالت به خاطر عدم جواز در تأخیر اجرای حدّ باشد؛ که در این صورت بعض مواردی که حدّ به تأخیر می افتد باید کفالت پذیرفته شود؛ و لازم بود این جا برای عدم قبول کفالت، قیدی ذکر شود؛ به این معنا که تأخیر در حدّ جایز نیست؛ ولی اگر در موردی تأخیر جایز بود؛ کفالت هم پذیرفته می شود.

۱- (۶) مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، جلد: ، صفحه: ۷ ۴۱

و یک احتمال هم این است که اصلا حدّ وضعا کفالت بردار نباشد؛ و کفالت موضوعا باطل باشد؛ مثل بیع غرری که موجب می شود؛ موضوعا بیع باطل شود.

«أمّا عدم الکفاله فی الحدّ فللحسن أو الصحیح عن الصادق علیه السّلام قال: «قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله: لا کفاله فی حد» و نحوه عن أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه «الکافی ج ۷ ص ۲۵۵، و التهذیب حد السرقه تحت رقم ۱۱۶. و فی باب الزیادات من الحدود تحت رقم ۳۳.»».

و هذا الکلام یمکن أن یراد منه أنّه لا تقبل کفاله أحد إذا لزم الحدّ للزوم تأخیر الحدّ، فإذا فرض لزوم التّأخیر کما لو لزم إرضاع ولد بحیث یموت الولد مع ترک الأمّ الإرضاع، و من استحق الحدّ یمکن أن یهرب بحیث لا یمکن إجراء الحدّ علیه فإن کان النظر إلی هذا فلا بدّ من التقیید و هذا کما یقال لا یجوز تأخیر الحدّ فمع جواز التّأخیر لا مانع من الکفاله.

و یمکن أن یکون المراد أنّه لا یصحّ الکفاله وضعا بحیث لو تعهّد الکفاله لا یصحّ، و علی هذا یکون الکفاله باطله نظیر البیع الغرریّ، و علی الأوّل یکون نظیر البیع وقت النّداء یوم الجمعه، و أمّا عدم جواز التأخیر فلما سبق من الأخبار.

و أما عدم الشفاعه فیمکن أن یراد منه حرمه الشفاعه، و یمکن أن یکون المراد عدم قبول الشفاعه، و لا یلازم الشفاعه الرأفه، فحرمتها موجبه لعدم جواز الشفاعه لإمکان أن یکون الشفاعه من جهه الترحم بأولاد من وجب علیه الحدّ لکنّ الشّفاعه مع إمکان العفو، و مع عدم الإمکان یکون لغوا فکیف یتعلّق بها النّفی أو النّهی.» (۱)

ص: ۱۳۸

۱- (۷) جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، جلد ، صفحه: ۸۷ و ۸۸

ملاک بطلان کفالت در حدّ:

ملاک بحث، روایتی است که امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کنند.

مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّكُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَا كَفَالَةَ فِی حَدٍّ. (۱)

مرحوم صاحب جواهر از این روایت تعبیر، به حسن یا صحیح می کنند؛ در روایت در مورد نوفلی بحث شده است.

گاهی امّ سلمه در مورد بعض اشخاص نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وساطت می کرده که مثلا تعزیر نشوند یا در مجازاتشان تخفیف داده شود؛ در موردی کنیز امّ سلمه از قومی سرقت کرده بود؛ امّ سلمه با پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد او گفتگو کرد؛ حضرت فرمودند: امّ سلمه این حدّی از حدود إلاهی است و حدّ إلاهی ضایع نمی شود؛ و دست آن کنیز را به خاطر سرقت، قطع کردند.

مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ وَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی جَمِیعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَیْسٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: كَانَ لِأُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَمَةٌ فَسَرَقَتْ مِنْ قَوْمٍ- فَأُتِیَ بِهَا النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله فَكَلَّمَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ فِیهَا- فَقَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله یَا أُمَّ سَلَمَةَ هَذَا حَدٌّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ لَا یُضَیَّعُ- فَقَطَعَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله. (۲)

۱- (۸) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۴۴ باب ۲۱ از أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّهِ حدیث ۱

۲- (۹) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۴۲ و ۴۳ باب ۲۰ از أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْكَامِهَا الْعَامَّهِ حدیث ۱

حدود؛ سحق؛ ملحقات؛ مسأله ۱؛ عدم قبول کفالت و شفاعت در حدّ کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ سحق؛ ملحقات؛ مسأله ۱؛ عدم قبول کفالت و شفاعت در حدّ

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۸) «الباب الثانی فی اللواط و السحق و القیاده

الأولی لا کفاله فی حد و لا تأخیر فیه مع الإمکان و الأمن من توجه ضرر و لا شفاعه فی إسقاطه.

الثانیه لو وطئ زوجته فساحقت بکرا فحملت قال فی النهایه علی المرأه الرجم و علی الصبیه جلد مائه بعد الوضع و یلحق الولد بالرجل و یلزم المرأه المهر أما الرجم فعلی ما مضی من التردد و أشبهه الاقتصار علی الجلد و أما جلد الصبیه فموجبه ثابت و هی المساحقه و أما لحوق الولد فلأنه ماء غیر زان و قد انخلق منه الولد فیلحق به و أما المهر فلأنها سبب فی إذهاب العذره و دیتها مهر نسائها و لیست کالزانیه فی سقوط دیه العذره لأن الزانیه أذنت فی الافتضاض و لیست هذه کذا و أنکر بعض المتأخرین ذلک و ظن أن المساحقه کالزانیه فی سقوط دیه العذره و سقوط النسب.»

آقایان فرمودند؛ چون کفالت موجب تأخیر در حدّ می شود و ظاهر ادله ظهور در فوریت دارد؛ در حدود، کفالت پذیرفته نمی شود. در روایات هم بحث عدم تأخیر در حدّ مطرح شده است.

شفاعت هم در حدّ پذیرفته نمی شود. اسامه بن زید از افرادی است که مورد علاقه پیامبر بوده است؛ جوان هم بوده است؛ وقتی پیامبر او را فرمانده لشکر اسلام کردند؛ عده ایی اعتراض کردند که با وجود این همه بزرگان چرا پیامبر او را فرمانده لشکر اسلام کرده است؛ ظاهرا گاهی اسامه نزد پیامبر می رفته و از افرادی شفاعت می کرده است؛ پیامبر به او فرمودند: در حدّ شفاعت نکن.

ص: ۱۴۰

وَ عَنْهُمْ عَنْ سَهْلٍ عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنْ مُثَنًّی الْحَنَّاطِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِأُسَامَهَ بْنِ زَیْدٍ لَا تَشْفَعْ فِی حَدٍّ. (۱)

در روایت بعدی همین باب هم آمده است که اسامه در مواردی که حدّ نبود؛ اسامه شفاعت می کرد؛ شخصی را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند؛ که حدّ بر او واجب شده بود؛ اسامه برای او از پیامبر، شفاعت کرد؛ حضرت فرمودند؛ در حدّ شفاعت نکن؛ اگر این خطاب پیامبر به اسامه باشد؛ خطاب دیگر عمومیت ندارد؛ لکن اگر به این معنا باشد که اصولا در حدّ نباید شفاعت و وساطت کرد؛ در این صورت خطاب عمومیت دارد.

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سَلَمَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ:

كَانَ أَسَامَهُ بْنُ زَيْدٍ يَشْفَعُ فِی الشَّیْ ءِ الَّذِی لَا حَدَّ فِیهِ- فَأَتِیَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِإِنْسَانٍ قَدْ وَجَبَ عَلَیْهِ حَدٌّ- فَشَفَعَ لَهُ أُسَامَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَا تَشْفَعْ فِی حَدٍّ. (۲)

در روایت بعدی آمده است:

وَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام لَا یَشْفَعَنَّ أَحَدٌ فِی حَدٍّ إِذَا بَلَغَ الْإِمَامَ- فَإِنَّهُ (لَا یَمْلِکُهُ) «فی التهذیب- یملکه (هامش المخطوط)، و کذلک المصدر.»- وَ اشْفَعْ فِیمَا لَمْ یَبْلُغِ الْإِمَامَ إِذَا رَأَیْتَ النَّدَمَ- وَ اشْفَعْ عِنْدَ الْإِمَامِ فِی غَیْرِ الْحَدِّ مَعَ الرُّجُوعِ «فی التهذیب- الرضی (هامش المخطوط).» مِنَ الْمَشْفُوعِ لَهُ- وَ لَا یُشْفَعُ «فی المصدر- تشفع.» فِی حَقِّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ وَ لَا غَیْرِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ. (۳)

ص: ۱۴۱

۱- (۱) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۴۳ باب ۲۰ از أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْکَامِهَا الْعَامَّهِ حدیث ۲

۲- (۲) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۴۳ باب ۲۰ از أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْکَامِهَا الْعَامَّهِ حدیث ۳

۳- (۳) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۴۳ و ۴۴باب ۲۰ از أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْکَامِهَا الْعَامَّهِ حدیث ۴

روایت سکونی در سندش به خاطر نوفلی بحث است؛ مرحوم صاحب جواهر می فرماید روایت حسن بلکه صحیح است.

این روایات بهترین دلیل است که وساطت در حدّ جایز نیست؛ و حتی خود امام هم نمی تواند در موارد حدّ بگذرد؛ یعنی نمی تواند شفاعت کند؛ چرا که «تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (۱) وقتی حدّ الله شد؛ امام مستوفی و استیفا کننده حق الله است؛ لذا نمی تواند از حدّ بگذرد.

البته در غیر از موارد حدّ هم شخصی که می خواهد مجازات شود؛ باید خودش بخواهد و اجازه دهد تا از او نزد امام شفاعت کنند؛ چون حق اوست و اگر آمادگی مجازات را دارد؛ و خودش رضایت به وساطت امام را ندارد؛ نباید برای او نزد امام شفاعت کنند.

فقط در یک مورد نقل شده که امیر المؤمنین علی علیه السلام توبه شخص لائط را پذیرفتند و او را عفو کردند؛ اگر شخص توبه کند و جرم او از طریق اقرار ثابت شده باشد؛ امام اختیار دارد و می تواند توبه او را بپذیرد؛ اما اگر جرم او از طریق بیّنه ثابت شده باشد؛ قابل عفو نیست.

روایات عدم تملیک امام برای حدّ وقتی ثابت می شود؛ و عدم قبول شفاعت در حدّ هم وقتی اطلاق دارد؛ که شفاعت قابل قبول نیست؛ و لو شفیع امّ سلمه یا اُسامه بن زید باشد؛ ظاهر این روایت این است که فرقی نمی کند که جرم از طریق اقرار یا بیّنه و یا حتی با علم قاضی ثابت شده باشد؛ اگر علم قاضی در مورد دیگران را حجت بدانیم.

۱- (۴) سوره ی بقره آیه ۲۲۹

یک مورد نقل شده که شخص توبه کرد؛ و حضرت او را بخشیدند؛ لکن اطلاق ادله ی «لَا تَشْفَعْ فِی حَدٍّ» در جایی است که امام مخیر در عفو نیست.

مرحوم صاحب جواهر می گوید: ظاهر ادله نفی شفاعت این است که امام مالک حدّ نیست؛ لذا نمی تواند ببخشد؛ اقتضای این تعلیل این است که در مواردی که امام اختیار عفو دارد؛ شفاعت هم پذیرفته شود؛ الا این که اطلاق اصحاب، مطلق شفاعت را نفی می کند.

«و کذا لا شفاعه فی إسقاطه للنهی «سوره النور: الآیه ۲.» عن الرأفه بالزانی الملحق به غیره، و لقول رسول الله (صلی الله علیه و آله) فی ما حکاه عنه الصادق (علیه السلام) فی خبری سلمه «الوسائل- الباب- ۲۰- من أبواب مقدمات الحدود- الحدیث ۳.» و مثنی الحناط «الوسائل- الباب- ۲۰- من أبواب مقدمات الحدود- الحدیث ۲» لأسامه: «لا تشفع فی حد»

و...إلی غیر ذلک من النصوص المشتمل بعضها علی التعلیل بأن الامام لا یملکه... لکن قد یقال: إن مقتضی التعلیل المزبور جواز الشفاعه فیه فی مقام التخییر له إلا أن إطلاق الأصحاب ینافیه، و الله العالم.» (۱)

مرحوم صاحب جواهر این جا خیلی صریح وارد نمی شود؛ و نظرش را آشکار بیان نمی کند و با بیان احتمال از کنار آن می گذرد.

لکن ما از مرحوم صاحب جواهر سؤال می کنیم چرا در مواردی که امام اختیار دارد نشود در آن مورد نزد امام شفاعت کرد که امام از اختیارش استفاده کند؟ ما اطلاق منع شفاعت را به موارد اختیار امام تقیید می زنیم؛ موردش هم جایی است که شخص مجرم توبه کرده باشد و جرمش هم از طریق اقرار ثابت شده باشد؛ بعید نیست که این جا شفاعت شخص نزد امام برای این که امام از اختیارش استفاده کند؛ قبول شود؛ چون امام اختیار دارد؛ و دیگر جای بحث عدم رأفت و رحمت مطرح نیست. «...وَ لَا تَأْخُذْکُمْ بِهِمَا رَأْفَهٌ فِی دِینِ اللَّهِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ ...» (۲)

۱- (۵) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۳۹۵ و ۳۹۶

۲- (۶) سوره ی نور آیه ۲

حدود؛ سحق؛ ملحقات؛ مسأله ۲؛ حامله شدن بکر از طریق مساحقه کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ سحق؛ ملحقات؛ مسأله ۲؛ حامله شدن بکر از طریق مساحقه

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۸) «الباب الثانی فی اللواط و السحق و القیاده

الأولی لا کفاله فی حد و لا تأخیر فیه مع الإمکان و الأمن من توجه ضرر و لا شفاعه فی إسقاطه.

الثانیه لو وطئ زوجته فساحقت بکرا فحملت قال فی النهایه علی المرأه الرجم و علی الصبیه جلد مائه بعد الوضع و یلحق الولد بالرجل و یلزم المرأه المهر أما الرجم فعلی ما مضی من التردد و أشبهه الاقتصار علی الجلد و أما جلد الصبیه فموجبه ثابت و هی المساحقه و أما لحوق الولد فلأنه ماء غیر زان و قد انخلق منه الولد فیلحق به و أما المهر فلأنها سبب فی إذهاب العذره و دیتها مهر نسائها و لیست کالزانیه فی سقوط دیه العذره لأن الزانیه أذنت فی الافتضاض و لیست هذه کذا و أنکر بعض المتأخرین ذلک و ظن أن المساحقه کالزانیه فی سقوط دیه العذره و سقوط النسب.»

اگر کسی با همسرش مجامعت کند؛ و این زن تا هنوز گرم است و حرارت مباشرت را دارد؛ با بکری مساحقه کند؛ که سبب انتقال نطفه به او شود؛(خود مسأله انتقال نطفه به غیر از راه مباشرت در دنیای امروز مطرح است؛ که در جای خودش باید بحث شود) در این صورت، حرمت مساحقه که روشن است و حکم خودش را دارد؛ چون مساحقه کننده محصنه است؛ حکم او رجم است؛ البته در حکم مساحقه کننده اختلاف بود که حکمش حکم زناست و محصن و غیر محصن متفاوت است؛ یا مطلقا حکمش رجم است؛ و مساحقه شونده هم باید حدّ بخورد؛ لکن چون زن حامله است؛ باید صبر کنند تا وضع حمل کند؛ بعد حدّ بر او اجرا می شود.

ص: ۱۴۴

لکن بحث در این است که خسارت ارزش بکارت که از بین رفته با کیست؟ چه کسی باید این مهریه را بپردازد؟ و دیگر این که این بچه برای کیست؟

تقریبا همه ی فقها فرموده اند این زن شوهردار باید مهر المثل این زن بکر را بپردازد؛ مهر او هم مهر نسائها است؛ همان گونه که امثال این زن از نظر شأن و طایفه مهر می گیرند این زن هم مهر می گیرد.

بچه هم به پدرش که صاحب نطفه است؛ برمی گردد؛ لذا بچه پاک است و ولدالزنا نیست؛ بچه این پدر است؛ لکن در این که مادر این بچه کیست؟ بحث کرده اند و احتمالات را بیان نموده اند؛ که آیا مادر او همسر این مرد است؛ یا این زن بکری است که نطفه به او منتقل شده است؛ فروع این بحث در آینده ذکر خواهد شد که انتقال نطفه در اقسام مختلف چه حکمی خواهد داشت.

اکثر فقها می فرمایند بچه برای صاحب نطفه است که شوهر آن زن است و این حرف، حرف صحیحی است.

همسر این مرد چون محصنه است و مساحقه کرده رجم می شود؛ و زن بکر هم بعد از وضع حمل، حدّ جلد در مورد او اجرا می شود؛ و زنی هم که با مساحقه کرده باید مهر این زن بکر را بپردازد.

دلیل هم روایات باب است که مهمترین آن روایت محمد بن مسلم است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ وَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليهما السلام يَقُولَانِ بَيْنَمَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فِي مَجْلِسِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِذْ أَقْبَلَ قَوْمٌ فَقَالُوا- يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَرَدْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ- قَالَ وَ مَا حَاجَتُكُمْ- قَالُوا أَرَدْنَا أَنْ نَسْأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَهٍ- قَالَ وَ مَا هِيَ تُخْبِرُونَّا بِهَا- قَالُوا امْرَأَهٌ جَامَعَهَا زَوْجُهَا- فَلَمَّا قَامَ عَنْهَا قَامَتْ بِحُمُوَّتِهَا- «حموه الشی ء- شدته و سورته. (انظر الصحاح- حمی- ۶- ۲۳۳۰).» فَوَقَعَتْ عَلَى جَارِيَهٍ بِكْرٍ فَسَاحَقَتْهَا- فَوَقَعَتِ «فی المصدر- فالقت» النُّطْفَهُ فِيهَا فَحَمَلَتْ فَمَا تَقُولُ فِي هَذَا- فَقَالَ الْحَسَنُ مُعْضِلَهٌ وَ أَبُو الْحَسَنِ لَهَا- وَ أَقُولُ: فَإِنْ أَصَبْتُ فَمِنَ اللَّهِ وَ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ- وَ إِنْ أَخْطَأْتُ فَمِنْ نَفْسِي- فَأَرْجُو أَنْ لَا أُخْطِئَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ- يُعْمَدُ إِلَى الْمَرْأَهِ- فَيُؤْخَذُ مِنْهَا مَهْرُ الْجَارِيَهِ الْبِكْرِ فِي أَوَّلِ وَهْلَهٍ- لِأَنَّ الْوَلَدَ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا حَتَّى تُشَقَّ فَتَذْهَبَ عُذْرَتُهَا- ثُمَّ تُرْجَمُ الْمَرْأَهُ لِأَنَّهَا مُحْصَنَهٌ- وَ يُنْتَظَرُ بِالْجَارِيَهِ حَتَّى تَضَعَ مَا فِي بَطْنِهَا- وَ يُرَدُّ الْوَلَدُ إِلَى أَبِيهِ صَاحِبِ النُّطْفَهِ- ثُمَّ تُجْلَدُ الْجَارِيَهُ الْحَدَّ- قَالَ فَانْصَرَفَ الْقَوْمُ مِنْ عِنْدِ الْحَسَنِ عليه السلام- فَلَقُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ مَا قُلْتُمْ لِأَبِي مُحَمَّدٍ- وَ مَا قَالَ لَكُمْ فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ- لَوْ أَنَّنِي الْمَسْئُولُ مَا كَانَ عِنْدِي فِيهَا أَكْثَرُ مِمَّا قَالَ ابْنِي. (۱)

۱- (۱) وسائل الشيعه جلد ۲۸ صفحه ۱۶۷ و ۱۶۸ باب ۳ از أَبْوَابُ حَدِّ السَّحْقِ وَ الْقِيَادَهِ حديث ۱

امام حسن مجتبی علیه السلام ظاهرا در جایگاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام نشسته بودند که قومی وارد شدند و گفتند با امیرالمؤمنین کار داریم؛ حضرت فرمود کارتان با امیرالمؤمنین چیست؟ گفتند می خواهیم از مسأله ایی سؤال کنیم؛حضرت فرمودند مسأله تان را بیان کنید؛ گفتند: زنی با شوهرش مباشرت کرده و با همان گرمی که از مباشرت داشته، با زن بکری مساحقه کرده است؛ و نطفه از این زن به زن بکر منتقل شده و حامله شده است؛ نظر شما در این مورد چیست؟ امام حسن مجتبی علیه السلام فرمودند: من جواب شما را بیان می کنم اگر جواب صحیح است از طرف خدا و امیرالمؤمنین علی علیه السلام است؛ و اگر جواب خطاست از طرف من است؛ و امیدوارم که در این مورد اشتباه نگویم؛ در اولین مرحله، مهریه زن باکره از این زن شوهردار گرفته می شود؛ چون با به دنیا آمدن بچه، بکارت این زن از بین می رود؛ و این زن شوهر دار رجم می شود؛ چون محصنه بوده و مساحقه کرده است؛ و منتظر می شوند تا این بچه به دنیا بیاید؛ و این زن بعد از تولد فرزند، چون مساحقه کرده حدّ جلد می خورد؛ و فرزند هم برای صاحب نطفه است.

این قوم بعد از شنیدن جواب از پیش امام حسن مجتبی علیه السلام رفتند؛ پس امیرالمؤمنین علی علیه السلام را ملاقات کردند؛ آن ها، آن چه را به امام حسن علیه السلام گفته بودند و جوابی که شنیده بودند را برای حضرت نقل کردند؛ بعد حضرت علی علیه السلام فرمودند: اگر این سؤال را از من هم می پرسیدید بیشتر از آن چه پسرم به شما چیزی نداشتم که برای شما بگویم.

ص: ۱۴۶

نصایح به مناسبت تعطیلی دهه آخر ماه صفر

درس و بحث برای ترویج دین خداست؛ لذا تعطیلات این ایام لازم است؛ تا اسلام ترویج شود؛ علم و درس و بحث وقتی مفید است که برای اسلام کاری انجام دهد.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، قَالَ:

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَمِلَ بِهِ وَعَلَّمَ لِلّهِ (۱) ، دُعِيَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيماً، فَقِيلَ: تَعَلَّمَ لِلّهِ، وَعَمِلَ لِلّهِ، وَعَلَّمَ لِلّهِ». (۲)

آیه ی شریفه می فرماید:

«وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لاَ نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (۳)

باید برای تبلیغ دین خدا، مهاجرت کرد.

وقت را به عنوان تعطیلی ضایع نکنیم؛ حتما برای خودتان کار علمی داشته باشید و مطالعه را از دست ندهید.

مرحوم آیت الله حکیم به بنده فرمودند: حضرت آیت الله سیستانی مقید هستند؛ هر روز یک کتاب مطالعه کنند؛ تا این که بنده خودم توفیق پیدا کردم محضر آیت الله سیستانی مشرف شوم؛ ایشان به من فرمودند: بنده کتاب خاطرات شما را مطالعه کردم؛ با خاطرات دیگران تفاوت هایی دارد؛ اگر می دانستم می آیید آن تفاوت ها را می آوردم؛ یک مرجع تقلید با آن وضعیت مقید است هر روز یک کتاب بخواند و گاهی هم کتاب های غیر اجتهادی مطالعه می کند.

ص: ۱۴۷

۱- (۲) «فی الأمالی: «من تعلّم للّه وعمل للّه وعلّم للّه». وفی تفسیر القمّی: «من تعلّم وعلّم وعمل بما علّم».»

۲- (۳) اصول کافی (ط - دار الحدیث)، جلد ، صفحه: ۸۶

۳- (۴) سوره ی توبه آیه ۱۲۱

لازم نیست کتاب های علمی و سنگین باشد؛ از کتاب های متنوع استفاده کنید؛ خصوصا کتاب هایی که امروز و در زمینه حکومت نوشته می شود؛ مطالعه کنید.

آن هایی که تبلیغ می روند؛ حتما توجه داشته باشند که واقعا اگر جریان اسارت اهل بیت سیدالشهداء نبود؛ اهداف شهادت محقق نمی شد؛ در مدینه محمد بن حنیفیه و دیگران به حضرت گفتند: چرا زن و بچه را همراه می برید؟ حضرت جواب هایی کلی بیان نمودند؛ بعد از جریان کربلا، ضرورت این کار معلوم شد؛ ائمه ما از طریق علم امامت هر چه بخواهند از ما کان و ما یکون و ما هو کائن می دانند؛ لکن از طریق علم عادی بشری چیزی از غیب نمی دانستند؛ لذا حضرت سید الشهداء به امّ سلمه مقداری خاک دادند و فرمودند: این خاک ها را نزد خودت نگه دار؛ وقتی خاک ها خونی شدند؛ بدان که آن وقت من شهید شده ام.

سفر اسارت، سفر دقیق و مهمی است؛ اسرا شرایط شام را صددرصد عوض کردند؛ تا جایی که یزید خواست همه ی تقصیرها را به عهده ابن زیاد بگذارد.

از خطبه های حضرت زینب سلام الله علیه و دختر امام حسین که جملاتی را بیان کردند؛ و بحث هایی در مجالس مختلف بیان نموده اند تا خطبه حضرت امام سجاد علیه السلام که در مسجد شام در حضور یزید خواندند و او را رسوا کردند؛ استفاده و بهره برداری شود. ان شاء الله توفیقات همگان را از خداوند منان و متعال خواستارم. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

حدود؛ قذف؛ موضوع قذف؛ فروعات کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: حدود؛ قذف؛ موضوع قذف؛ فروعات

ص: ۱۴۸

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۹ و ۱۵۰) «الباب الثالث فی حد القذف

و النظر فی أمور أربعه

الأول فی الموجب

و هو الرمی بالزنی أو اللواط کقوله زنیت أو لطت أو لیط بک أو أنت زان أو لائط أو منکوح فی دبره و ما یؤدی هذا المعنی صریحا مع معرفه القائل بموضوع اللفظ بأی لغه اتفق.

و لو قال لولده الذی أقر به لست بولدی وجب علیه الحد و کذا لو قال لغیره لست لأبیک و لو قال زنت بک أمک أو یا ابن الزانیه فهو قذف للأم و کذا لو قال زنی بک أبوک أو یا ابن الزانی فهو قذف لأبیه و لو قال یا ابن الزانیین فهو قذف لهما و

يثبت به الحد و لو كان المواجه كافرا لأن المقذوف ممن يجب له الحد.»

قـدر متيقن از قذف آن است كه شخصـی را رمی به زنا يا لواط كند؛ در زنا كه مسـلم است؛ و لواط هم ملحق به زناست؛ لكن اكثر فقها فرموده اند: رمی به سحق، و لو حرام است؛ ولی قذف نيست.

حدّ معينی كه به حكم روايت مورد عمل فقها برای قـذف ذكر شد؛ هفتاد و پنج ضـربه شـلاق است؛ كه سه چهارم حدّ، كامل است.

مرحوم محقق چند فرع ذكر می كنند كه در بعضی از آن ها اختلاف نظر وجود دارد.

ابتـدا می فرماينـد: اگر شخصـی به فرزنـدش كه نسـبت به او اقرار كرده كه فرزنـدش است بگويـد: تو فرزند من نيستی؛ در اين صـورت به مـادر بچه نسـبت زنـا داده است؛ و حـدّ قـذف بر او واجب می شـود؛ همچنين است اگر به ديگری بگويـد تو فرزند پـدرت نيستی. «لو قـال لولـده الـذی أقر به لست بولـدی وجب عليه الحـد و كـذا لو قـال لغيره لست لأبيـك» مرحوم محقق می فرمايد: از موارد صـريح در قذف لست بولدی و لست لأبيك است؛ لكن بعض فقها عامه بين اين دو صـيغه فرق گذاشـته اند و گفته انـد: لست لأبيك صـريح در قذف است و حدّ قذف دارد؛ اما لست بولدی صـريح در قذف نيست؛ چون احتمال ديگری وجـود دارد كـه منشـأ شـبهه است؛ و حكم قـذف را زير سـؤال می برد؛ و آن اين كه لست بولـدی ممكن است برای تـأديب و توبيـخ گفته باشد؛ مثلا به اين معنا كه توقع نبود تو چنين كاری را انجام دهيد؛ لذا از اين جهت پسـر من نيستی؛ در اين صورت ديگر قذف نيست؛ اين نوعی تعريض به پسرش است.

مرحوم شهید در مسالک می فرماید: این که مرحوم محقق فرمود و کذا: «لو قال لولده الذی أقر به لست بولدی وجب علیه الحد و کذا لو قال لغیره لست لأبیک» برای تسویه بین این دو مورد است که هر دو مصداق قذف است؛ و فرقی بین این دو صیغه نیست؛ در مقابل بعض اهل عامه است که بین این دو صیغه فرق گذاشته اند.

«قوله: «و لو قال لولده. إلخ».

هذه الصیغه عندنا من ألفاظ القذف الصریح لغه و عرفا، فیثبت بها الحدّ لأمه.

و نبّه بالتسویه بین الصیغتین علی خلاف بعض «روضه الطالبین ۶: ۲۹۲.» العامّه، حیث فرّق بینهما و جعل الثانیه قذفا دون الأولی، استنادا إلی أن الأب یحتاج فی تأدیب الولد إلی مثل ذلک، زجرا له عمّا لا یلیق بنسبه و قومه، فیحمل ذلک منه علی التأدیب، و الأجنبیّ بخلافه. هذا إذا لم یقصد به القذف، و إلا کان قذفا إجماعا.» (۱)

با دقت در بحث متوجه می شویم که کلام مرحوم محقق برای جایی است که قرینه ایی در مقام نباشد؛ بله اگر قرینه ایی باشد بر این که وقتی شخصی به فرزندش می گوید لست بولدی مرادش این است که مثلا- توقع نبود که تو این گونه عمل کنی معلوم است که این قذف نیست؛ و لو این قرینه تعارف باشد که همان عرف است.

مثلا در عرف الآن ما اگر شخصی به پسرش بگوید تو پسر من نیستی؛ مرادش این است که چنین عملکردی از تو توقع نبود؛ این قذف نیست نه فقط در لست ولدی بلکه در لست لأبیک هم همین گونه است که مثلا اگر عرف از این جمله این را بفهمد که مثلا پدر تو شجاع است یا سخاوتمند است و تو نیستی پس پسر پدرت نیستی این قذف نیست؛ و از این جهت بین این دو صیغه تفاوتی نیست.

۱- (۱) مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ۴۲۵

اگر در مقام قرینه ایی باشد که عبارت را از نسبت به زنا منصرف کند خوب عبارت به خاطر وجود قرینه از نسبت به زنا، منصرف می شود؛ و اگر قرینه ایی در مقام نباشد؛ صراحت لفظ، موجب قذف و حدّ می شود؛ و اگر در مواردی شک کردیم که آیا شخص با گفتن عبارتی قاذف هست یا خیر؟ اصل عدم قذف است؛ چون نسبت قذف، نیاز به دلیل قطعی دارد؛ و در مورد شک به صورت قطع نمی دانیم که شخص را متهم به زنا کرده باشد؛ لذا قذف، ثابت نیست؛ ولی تعزیر می شود؛ چون موجب ایذاء فرزندش یا دیگری شده است.؛ و لو نسبت زنا، ثابت نیست؛ ولی موجب ایذاء او شده چون نسب شخص را زیر سؤال برده است.

مرحوم محقق خوانساری در مدارک می فرماید: در جایی که طرف پسر خودش نباشد؛ تعزیر ثابت است.

«و عن بعض العامّه عدم القذف فی قول الوالد لولده الّذی أقرّ به: لست ولدی لاحتیاج الأب إلی تأدیب ولده بمثل ذلک زجرا له. و هذا خارج عن محلّ الکلام و لا استبعاد فی استحقاق القاذف الحدّ من جهه إیذاء المرمی برمیه و إن کان معذورا کاستحقاق التعزیر بقوله یا فاسق یا شارب الخمر.» (۱)

ملاک حدّ هم دو روایت است؛ که یکی را تقریبا همه ی فقها قبول کرده اند و ملاک بحث است؛ و در دیگری مناقشه کرده اند.

خبر سکونی: کسی که به فرزندی اقرار کند و بعد او را نفی کند؛ حدّ قذف که همان هفتاد و پنج ضربه شلاق است؛ بر او جاری می شود؛ و ملزم به فرزند می شود.

۱- (۲) جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، جلد ، صفحه: ۹۴

مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام «فی المصدر زیاده- ان امیر المؤمنین.» قَالَ: مَنْ أَقَرَّ بِوَلَدٍ ثُمَّ نَفَاهُ جُلِدَ الْحَدَّ وَ أُلْزِمَ الْوَلَدَ. (۱)

خبر فضیل ضعیف السند است؛ در مورد محمد بن یحیی اختلاف است که موثق است یا خیر، نجاشی او را توثیق کرده و مرحوم شیخ در فهرست او را تضعیف کرده است.

اگر کسی فرزندی را که اقرار کرده نفی کند؛ اگر این فرزند، فرزند از مادر حرّ است؛ پنجاه ضربه شلاق می خورد؛ و اگر مادر این فرزند، کنیز است؛ چیزی بر او نیست.

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ الْفُضَیْلِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ یَنْتَفِی مِنْ وَلَدِهِ وَ قَدْ أَقَرَّ بِهِ- قَالَ فَقَالَ إِنْ کَانَ الْوَلَدُ مِنْ حُرَّهٍ- جُلِدَ الْحَدَّ خَمْسِینَ سَوْطاً حَدَّ الْمَمْلُوکِ- وَ إِنْ کَانَ مِنْ أَمَهٍ فَلَا شَیْ ءَ عَلَیْهِ. (۲)

معمولا فقها در مورد این روایت گفته اند ضعیف السند است و از کنار آن ردّ شده اند؛ چون با قاعده که حکم قذف هفتاد و پنج ضربه شلاق است منافات دارد و بین حرّ و عبد این گونه تفصیل قائل شده که اگر فرزند، فرزند از مادر حرّ است؛ پنجاه ضربه شلاق می خورد؛ و اگر مادر این فرزند، کنیز است؛ چیزی بر او نیست؛ در حالی که معمولا در مورد عبید و إماء حکم نصف است؛ مرحوم صاحب وسائل الشیعه از مرحوم شیخ طوسی نقل می کند که ایشان قول اول را ترجیح داده و فرموده در این روایت که حکم پنجاه ضربه شلاق بیان شده یا وهم و اشتباه از طرف راوی است و یا این که حمل بر تعزیر می شود نه حدّ.

۱- (۳) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۲۰۹ باب ۲۳ از أَبْوَابُ حَدِّ الْقَذْفِ حدیث ۱

۲- (۴) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۲۰۹ و ۲۱۰ باب ۲۳ از أَبْوَابُ حَدِّ الْقَذْفِ حدیث ۲

«أَقُولُ: قَدْ رَجَّحَ الشَّيْخُ الْأَوَّلَ وَ جَوَّزَ فِي هَذَا أَنْ يَكُونَ وَهْماً مِنَ الرَّاوِي فِي قَوْلِهِ خَمْسِينَ سَوْطاً وَ يُمْكِنُ حَمْلُهُ عَلَى التَّعْزِيزِ مَعَ عَدَمِ التَّصْرِيحِ بِالْقَذْفِ لِمَا مَرَّ.» (۱)

حدود؛ قذف؛ فروعات کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: حدود؛ قذف؛ فروعات

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۴۹ و ۱۵۰) «الباب الثالث فی حد القذف

و النظر فی أمور أربعه

الأول فی الموجب

و هو الرمی بالزنی أو اللواط کقوله زنیت أو لطت أو لیط بک أو أنت زان أو لائط أو منکوح فی دبره و ما یؤدی هذا المعنی صریحا مع معرفه القائل بموضوع اللفظ بأی لغه اتفق.

و لو قال لولده الذی أقر به لست بولدی وجب علیه الحد و کذا لو قال لغیره لست لأبیک و لو قال زنت بک أمک أو یا ابن الزانیه فهو قذف للأم و کذا لو قال زنی بک أبوک أو یا ابن الزانی فهو قذف لأبیه و لو قال یا ابن الزانیین فهو قذف لهما و یثبت به الحد و لو کان المواجه کافرا لأن المقذوف ممن یجب له الحد.

و لو قال ولدت من الزنی ففی وجوب الحد لأمه تردد لاحتمال انفراد الأب بالزنی و لا یثبت الحد مع الاحتمال أما لو قال ولدتک أمک من الزنی فهو قذف للأم و هذا الاحتمال أضعف و لعل الأشبه عندی التوقف لتطرق الاحتمال و إن ضعف.

ص: ۱۵۳

۱- (۵) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۲۱۰

و لو قال یا زوج الزانیه فالحد للزوجه و کذا لو قال یا أبا الزانیه أو یا أخا الزانیه فالحد لمن نسب إلیها الزنی دون المواجه.»

مرحوم محقق می فرماید: «و لو قال زنت بک أمک أو یا ابن الزانیه فهو قذف للأم و کذا لو قال زنی بک أبوک أو یا ابن الزانی فهو قذف لأبیه و لو قال یا ابن الزانیین فهو قذف لهما و یثبت به الحد و لو کان المواجه کافرا لأن المقذوف ممن یجب له الحد.» اگر به شخصی بگوید در مورد تو مادرت زنا کرده است؛ یا به شخص بگوید: ای پسر زانیه، قذف نسبت به مادر اوست؛ همچنین قذف کرده اگر به شخصی بگوید: پدرت در مورد تو زنا کرده یا بگوید ای پسر زانی در این صورت نسبت به پدر او قذف کرده است.

و لو کسی که به او می گوید ای پسر زانی یا پسر زانیه کافر باشد؛ آن شخص مستحق قذف است؛ چون و لو مخاطب یا همان مواجه کافر است؛ ولی ممکن است مقذوف، مسلمان باشد؛ لذا مرحوم محقق در کتاب مختصر النافعشان می فرمایند:

«و لو قال: یا ابن الزانیین فالقذف لهما. و یثبت الحد إذا کانا مسلمین و لو کان المواجه کافرا.» (۱)

مرحوم صاحب مسالک می فرماید: فایده تعیین مقذوف، در اختلاف حکم است که آیا مسلمان هستند یا خیر؟ اگر مسلمان باشند؛ شخص قاذف علاوه بر حدّ به خاطر ایذاء مواجه، تعزیر نیز می شود.

۱- (۱) المختصر النافع فی فقه الإمامیه؛ جلد ، صفحه: ۲۲۰

«فائده تعيين المقذوف من الأبوين و المواجه يظهر فيما لو اختلف حكمهم فى إيجاب الحدّ و عدمه، كما لو كان المحكوم بقذفه مسلما و المنفىّ عنه كافرا، و بالعكس، و فى توقّف ثبوته على مرافعه المستحقّ.

ثمّ على تقدير كون القذف للأبوين أو لأحدهما دون المواجه يعزّر للمواجه زياده على الحدّ، لإيذائه المحرّم بمواجهته بالقذف و إن كان متعلّقه غيره.» (۱)

با توجه به آيه شريفه «وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (۲) بعيد است كه اگر مقذوف مسلمان نباشد؛ بر قاذف حدّ قذف اجرا شود؛ لذا على الإطلاق بر قاذف حدّ جارى نمى شود.

البته در هر دينى نكاح دارند؛ در موردى شخصى در مورد ديگرى لفظ ابن الفاعله را به كار برد؛ امام صادق عليه السلام نگاه تندى به او كردند؛ او متوجه شد كه اشتباه كرده است؛ لكن به امام صادق عليه السلام گفت: فدايتان شوم؛ او مجوسى است؛ و مادرش، خواهرش است؛ حضرت فرمودند: مگر نه اين كه اين در دين خودشان نكاح است.

وَ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ عَنْ أَبِى الْحَسَنِ الْحَذَّاءِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَسَأَلَنِى رَجُلٌ مَا فَعَلَ غَرِيمُكَ- قُلْتُ ذَاكَ ابْنُ الْفَاعِلَهِ- فَنَظَرَ إِلَيَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام نَظَراً شَدِيداً- قَالَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّهُ مَجُوسِيٌّ أُمُّهُ أُخْتُهُ- فَقَالَ أَ وَ لَيْسَ ذَلِكَ فِى دِينِهِمْ نِكَاحاً. (۳)

۱- (۲) مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ۴۲۵ و ۴۲۶

۲- (۳) سوره ى نساء، آيه ۱۴۱

۳- (۴) وسائل الشيعه جلد ۲۸ صفحه ۱۷۳ و ۱۷۴ باب ۱ از أَبْوَابُ حَدِّ الْقَذْفِ حديث ۳

بعد مرحوم محقق می فرماید: «و لو قال ولدت من الزنی ففی وجوب الحد لأمه تردد لاحتمال انفراد الأب بالزنی و لا یثبت الحد مع الاحتمال» این که شخصی به دیگری بگوید: از زنا متولد شده ایی در این صورت در وجوب حدّ بر قاذف به خاطر نسبت زنا به مادر تردد است؛ و حدّ قذف بر این شخص جاری نمی شود.

مفهوم این که تو از زنا به دنیا آمده ایی این است که پدر و مادرت یا یکی از آن ها زناکار هستند؛ لکن ظهور عرف در تولد، انتساب به مادر است؛ و حرف جرّ که ولّدت لازم را متعدی کرده است؛ ولّدت من الزنی دال بر این است که تولد از مادر به واسطه زنا بوده است؛ یعنی انتساب به مادر است نه پدر، مرحوم محقق و شیخان و قاضی و بعض دیگر این نظر را پذیرفته اند که ولّدت من الزنی انتساب قذف به مادر است؛ گر چه مرحوم محقق به خاطر تردد و احتمال انتساب زنا به پدر تنها فرموده اند در وجوب حدّ قاذف، به خاطر نسبت زنا به مادر از جهت احتمال انتساب به پدر، تردید وجود دارد؛ و حدّ قذف بر این شخص جاری نمی شود.

«إذا قال لغیره: ولدت من الزنا، ففی وجوب الحدّ بذلک وجهان:

أحدهما- و هو الأشهر-: ثبوته، لتصریحه بتولّده من الزنا، فیکون قذفا صریحا یثبت به الحدّ. لکن یقع الاشتباه فی متعلّقه و هو مستحقّ الحدّ، فذهب الشیخان (۱) و القاضی (۲) و المصنف فی النکت (۳) و جماعه (۴) إلی أنه الأم، لاختصاصها بالولاده ظاهرا، و قد عدّی الولاده إلی الزنا بحرف الجرّ، و مقتضاه نسبه الأم إلی الزنا، لأنه علی هذا التقدیر یکون ولادتها له عن زنا. و لأنه الظاهر عرفا، و الحقیقه العرفیّه أولی من اللغویّه.» (۵)

ص: ۱۵۶

۱- (۵) راجع المقنعه: ۷۹۳- ۷۹۴ و لکن حکم بالتسویه بین قوله: «یا ولد زنا» و قوله: «زنت بک أمّک»، و صرّح فی الثانی بأن الحقّ له لا للأمّ، و لم نجد له کلاما غیر هذا، النهایه: ۷۲۳.

۲- (۶) المهذَّب ۲: ۵۴۷.

۳- (۷) النهایه و نکتها ۳: ۳۳۹.

۴- (۸) المختلف: ۷۸۰.

۵- (۹) مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ۴۲۶

در مقابل این قول بعضی فرموده اند: نسبت تولد به پدر و مادر علی السویه است؛ و این که حرف جرّ ولّدت لازم را متعدی کرده است؛ ولّدت من الزنی در این فرقی بین انتساب زنا به پدر و مادر نیست و در هر دو علی السویه است؛ و این جمله قذف به هر دو محسوب می شود؛ مرحوم علامه در یکی از دو قولش و مرحوم شهید به این نظر قائل شده اند.

«و قیل: متعلّقه الأبوان معا، لأن نسبته إلیهما واحده، فلا اختصاص لأحدهما دون الآخر. و لأن الولاده إنما یتمّ بهما، فهما والدان لغه و عرفا، و قد نسبت الولاده إلی الزنا، و هی قائمه بهما، فیکون القذف لهما. و هو أحد قولی العلامه (۱) و الشهید فی الشرح (۲) .» (۳)

مرحوم صاحب جواهر از مرحوم صاحب مسالک نقل می کنند که اگر نتوانیم تشخیص دهیم که این عبارت ولّدت من الزنی انتساب زنا به پدر یا مادر و یا هر دوست؛ در صورتی که هر دو یعنی پدر و مادر با هم مدعی شوند؛ قطعا بر قاذف، حدّ قذف جاری می شود؛ چون بالأخره انتساب زنا به یکی از این دو نفر هست.

«و لا یثبت الحد مع الاحتمال لا للمواجه، لعدم نسبه شی ء إلیه. و لا للأم لاحتمال الأب، و لا للأب، لاحتمال الأم، فإنه إذا تعدد الاحتمال فی اللفظ بالنسبه إلی کل منهما لم یعلم کونه قذفا لأحدهما بخصوصه و لا المستحق فتحصل الشبهه الدارئه له، و صراحه اللفظ فی القذف مع اشتباه المقذوف لا تجدی، لتوقفه علی مطالبه المستحق، و هو غیر معلوم کما لو سمع واحد یقذف أحدا بلفظ صریح و لم یعلم المقذوف، فإنه لا یحد بذلک.

۱- (۱۰) قواعد الأحکام ۲: ۲۶۰.

۲- (۱۱) غایه المراد: ۳۴۳.

۳- (۱۲) مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ۴۲۷

لکن فی المسالک «یمکن الفرق بانحصار الحق فی المتنازع فی الأبوین فإذا اجتمعا علی المطالبه تحتم الحد بمطالبه المستحق قطعا و إن لم یعلم عینه.

و لعل هذا أجود، نعم لو انفرد أحدهما بالمطالبه تحقق الاشتباه و اتجه عدم الثبوت، لعدم العلم بمطالبه المستحق» (۱) قلت: قد یمنع ظهور الأدله فی ثبوت الحد فی الفرض الذی ذکره أیضا و الأصل العدم، مضافا إلی بنائه علی التخفیف و سقوطه بالشبهه.» (۲)

حدود؛ قذف؛ فروعات؛ تعریض کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: حدود؛ قذف؛ فروعات؛ تعریض

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۵۰ و ۱۵۱) «الباب الثالث فی حد القذف

و النظر فی أمور أربعه

الأول فی الموجب

... و لو قال یا دیوث أو یا کشخان أو یا قرنان أو غیر ذلک من الألفاظ فإن أفادت القذف فی عرف القائل لزمه الحد و إن لم یعرف فائدتها أو کانت مفیده لغیره فلا حد و یعزر إن أفادت فائده یکرهها المواجه.

و کل تعریض بما یکرهه المواجه و لم یوضع للقذف لغه و لا عرفا یثبت به التعزیر لا الحد کقوله أنت ولد حرام أو حملت بک أمک فی حیضها أو یقول لزوجته لم أجدک عذراء أو یقول یا فاسق أو یا شارب الخمر و هو متظاهر بالستر أو یا خنزیر أو یا حقیر أو یا وضیع و لو کان المقول له مستحقا للاستخفاف فلا حد و لا تعزیر و کذا کل ما یوجب أذی کقوله یا أجذم أو یا أبرص .»

ص: ۱۵۸

۱- (۱۳) مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ۴۲۸

۲- (۱۴) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۴۰۵

مرحوم محقق می فرماید «و کل تعریض بما یکرهه المواجه و لم یوضع للقذف لغه و لا عرفا یثبت به التعزیر لا الحد» هر تعریضی که مخاطب از آن کراهت دارد و موجب قذف نیست؛ چه اذیت روحی باشد مثل یا فاسق و یا شارب الخمر و چه اذیت جسمی باشد که موجب کراهت مخاطب شود مثل یا اجذم و یا ابرص، یا به او دیوانه و ناقص العقل بگوید؛ موجب تعزیر

است نه حدّ.

لکن مرحوم امام تعریض را در مقابل فحش قرار داده و هر دو را ذکر می کنند که موجب تعزیر می شود.

»مسأله ۸ کل فحش نحو «یا دیوث» أو تعریض بما یکرهه المواجه و لم یفد القذف فی عرفه و لغته یثبت به التعزیر لا الحد، کقوله: «أنت ولد حرام» أو «یا ولد الحرام» أو «یا ولد الحیض» أو یقول لزوجته:

«ما وجدتک عذراء» أو یقول: «یا فاسق» «یا فاجر» «یا شارب الخمر» و أمثال ذلک مما یوجب الاستخفاف بالغیر ...« (۱)

مرحوم فاضل در شرح این جمله امام می فرمایند: این که حضرت امام تعریض را در مقابل فحش قرار داده اند وجهی ندارد و تعریض یکی از مصادیق فحش است.

»... کما أنّ جعل التعریض المذکور مقابلًا للفحش وجهه غیر ظاهر؛ لأنّ التعریض الکذائی من مصادیق الفحش، فتدبّر.« (۲)

در این که آیا این امور تعزیر دارد یا خیر به مبنای مسأله برمی گردد که آیا هر حرامی تعزیر دارد یا خیر؟ ظاهرا حق با اکثر فقها است که هر حرامی تعزیر ندارد؛ مثلا اگر کسی از دیگری غیبت کند که متأسفانه غیبت کردن یک أمر رایج هم شده است؛ آیا می شود او را تعزیر کرد؟ اگر مثل مرحوم شهید در مسالک قائل به این شدیم که هر حرامی تعزیر دارد؛ هر کلمه ایی که موجب ایذاء باشد و لو قذف نباشد موجب تعزیر است؛ بله او تعزیر می شود. »لمّا کان أذی المسلم غیر المستحقّ للاستخفاف محرّما، فکلّ کلمه یقال له و یحصل له بها الأذی، و لم تکن موضوعه للقذف بالزنا و ما فی حکمه لغه و لا عرفا، یجب بها التعزیر، لفعل المحرّم کغیره من المحرّمات، و منه التعییر بالأمراض.« (۳)

۱- (۱) تحریر الوسیله؛ جلد، صفحه: ۴۷۳

۲- (۲) تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله - الحدود؛ صفحه: ۳۶۹

۳- (۳) مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ۴۳۳

اما اگر این مبنا را نپذیرفتیم نمی شود او را تعزیر کرد.

روایاتی بیان شد که سبّ المؤمن(بد گویی خاصی است؛ و لو نسبت فحشا نیست) تعزیر دارد؛ در زمان بنی امیّه علیهم اللعنه سبّ حضرت امیر علیه السلام را رایج کرده بودند؛ در حالی که نمی شود هیچ مؤمنی را سبّ کرد.

در سبّ و هجاء مؤمن دلیل داریم که تعزیر دارد؛ اما آیا غیر از این دو از محرمات نیز تعزیر دارد؟ از تحریر مرحوم امام رضوان الله تعالی علیه استفاده می کنیم که هر چه صدق فحش کند تعزیر دارد.

»مسأله ۸ کل فحش نحو «یا دیوث» أو تعریض بما یکرهه المواجه و لم یفد القذف فی عرفه و لغته یثبت به التعزیر لا الحد، کقوله: «أنت ولد حرام» أو «یا ولد الحرام» أو «یا ولد الحیض» أو یقول لزوجته:

«ما وجدتک عذراء» أو یقول: «یا فاسق» «یا فاجر» «یا شارب الخمر» و أمثال ذلک مما یوجب الاستخفاف بالغیر ...« (۱)

سبّ و هجاء مؤمن قطعا تعزیر دارد؛ اما آیا غیر از این دو از بقیه محرمات نیز تعزیر دارد؟ مورد شک است.

کسانی که قائل به تعزیر برای هر حرامی هستند به روایاتی استناد کرده اند که چند نمونه آن ذکر می شود:

موثقه حُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْعَلَاءِ:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ ابْنِ الْحَکَمِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْعَلَاءِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ رَجُلًا لَقِیَ رَجُلًا عَلَی عَهْدِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام- فَقَالَ إِنَّ هَذَا افْتَرَی عَلَیَّ قَالَ وَ مَا قَالَ لَکَ- قَالَ إِنَّهُ احْتَلَمَ بِأُمِّ الْآخَرِ- قَالَ إِنَّ فِی الْعَدْلِ إِنْ شِئْتَ جَلَدْتَ ظِلَّهُ- فَإِنَّ الْحُلُمَ إِنَّمَا هُوَ مِثْلُ الظِّلِّ- وَ لَکِنَّا سَنُوجِعُهُ ضَرْباً وَجِیعاً حَتَّی لَا یُؤْذِیَ الْمُسْلِمِینَ- فَضَرَبَهُ ضَرْباً وَجِیعاً. (۲)

ص: ۱۶۰

۱- (۴) تحریر الوسیله؛ جلد، صفحه: ۴۷۳

۲- (۵) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۲۱۰ باب ۲۴ از أَبْوَابُ حَدِّ الْقَذْفِ حدیث ۱

امام صادق علیه السلام می فرماید: در زمان حکومت حضرت أمیر علیه السلام مردی دست مرد دیگر را گرفته و خدمت حضرت آوردند و گفتند این شخص بر من دروغ می بندد؛ حضرت فرمودند به تو چه می گوید؟ گفت می گوید: به مادر دیگری در خواب محتلم شده است؛ حضرت فرمودند عدالت این است که اگر بخواهی او را شلاق برنی سایه اش را شلاق بزنید؛ چون خواب مثل سایه می ماند؛ لکن ما او را ضربه و کتک محکمی می زنیم تا دیگر مسلمین را اذیت نکند؛ و بعد ضربه شدید و محکمی به او زدند.

قائلین به تعزیر برای هر حرامی به این فراز استدلال حضرت امیر المؤمنین «حَتَّی لَا یُؤْذِیَ الْمُسْلِمِینَ» استناد می کنند؛ که حضرت فرمودند او را کتک محکمی می زنیم؛ تا دیگر مسلمین را اذیت نکند.

لکن سؤال می کنیم آیا روایت چنین معنای عامی دارد که دال بر تعزیر در مورد هر ایذاء و تعریضی باشد؟ نمی توانیم بپذیریم بلکه روایت دال بر تعزیر ایذاء هایی است که در مورد انحرافات جنسی است و شامل غیر آن نمی شود؛ مثلا انسان به شخص برصی و جذامی، أبرص و أجزم بگوید و لو شخص اذیت می شود و اذیت مؤمن هم حرام است؛ ولی آیا موجب تعزیر هم می شود!؟ یا شخصی به طرف بگوید تو با نامزدت چنین و چنان کردی این ها ایذاء است؛ و مسلم ایذاء مؤمن حرام است؛ الآن بحث حرمت نداریم؛ لکن آیا این ها تعزیر دارد!؟ بعید است که تعزیر داشته باشد.

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بِإِسْنَادِهِ إِلَی قَضَایَا أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَنَّ رَجُلًا قَالَ لَهُ إِنَّ هَذَا زَعَمَ أَنَّهُ احْتَلَمَ بِأُمِّی - فَقَالَ إِنَّ الْحُلُمَ بِمَنْزِلَهِ الظِّلِّ - فَإِنْ شِئْتَ جَلَدْتُ لَکَ ظِلَّهُ - ثُمَّ قَالَ لَکِنِّی أُوَدِّبُهُ «فی نسخه- أوجعه (هامش المخطوط).» لِئَلَّا یَعُودَ یُؤْذِی الْمُسْلِمِینَ. (۱)

ص: ۱۶۱

۱- (۶) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۲۱۱ باب ۲۴ از أَبْوَابُ حَدِّ الْقَذْفِ حدیث ۲

استدلال به این روایت هم مثل روایت قبل است.

وَ عَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَیُّوبَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُکَیْرٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سِبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ وَ قِتَالُهُ کُفْرٌ- وَ أَکْلُ لَحْمِهِ مَعْصِیَهٌ وَ حُرْمَهُ مَالِهِ کَحُرْمَهِ دَمِهِ. (۱)

روایت در مورد سبّ المؤمن است که فسق معرفی شده است؛ البته ما هم قبول داریم که سبّ المؤمن تعزیر دارد؛ نکته جالب این است که روایت صدری دارد که این جا حذف شده است؛ در مورد وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به أباذر غفاری است در مورد غیبت، مرحوم علامه بروجردی در این موارد نظرشان این بود که صاحب وسائل در ابواب مختلف آن چه مربوط به بحث بوده را تقطیع کرده و الا روایت، یک روایت است؛ مبسوط روایت این است.

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ فِی الْمَجَالِسِ وَ الْأَخْبَارِ بِإِسْنَادِهِ الْآتِی «یاتی فی الفائده الثانیه من الخاتمه برقم (۴۹).» عَنْ أَبِی ذَرٍّ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فِی وَصِیَّهٍ لَهُ قَالَ: یَا أَبَا ذَرٍّ إِیَّاکَ وَ الْغِیبَهَ- فَإِنَّ الْغِیبَهَ أَشَدُّ مِنَ الزِّنَا قُلْتُ وَ لِمَ ذَاکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ- قَالَ لِأَنَّ الرَّجُلَ یَزْنِی فَیَتُوبُ إِلَی اللَّهِ- فَیَتُوبُ اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الْغِیبَهُ لَا تُغْفَرُ حَتَّی یَغْفِرَهَا صَاحِبُهَا- یَا أَبَا ذَرٍّ سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَ قِتَالُهُ کُفْرٌ- وَ أَکْلُ لَحْمِهِ مِنْ مَعَاصِی اللَّهِ- وَ حُرْمَهُ مَالِهِ کَحُرْمَهِ دَمِهِ- قُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْغِیبَهُ- قَالَ ذِکْرُکَ أَخَاکَ بِمَا یَکْرَهُ قُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ- فَإِنْ کَانَ فِیهِ «فی المصدر- فان کان فیه ذاک.» الَّذِی یُذْکَرُ بِهِ- قَالَ اعْلَمْ أَنَّکَ إِذَا ذَکَرْتَهُ بِمَا هُوَ فِیهِ- فَقَدِ اغْتَبْتَهُ وَ إِذَا ذَکَرْتَهُ بِمَا لَیْسَ فِیهِ فَقَدْ بَهَتَّهُ. (۲)

۱- (۷) وسائل الشیعه جلد ۱۲ صفحه ۲۹۷ باب ۱۵۸ از أَبْوَابُ أَحْکَامِ الْعِشْرَهِ فِی السَّفَرِ وَ الْحَضَرِ حدیث ۳

۲- (۸) وسائل الشیعه جلد ۱۲ صفحه ۲۸۰ و ۲۸۱ باب ۱۵۲ از أَبْوَابُ أَحْکَامِ الْعِشْرَهِ فِی السَّفَرِ وَ الْحَضَرِ حدیث ۹

این که در روایت سباب الْمُسْلِم آمده لکن روایت قبلی سباب المؤمن است؛ مؤمن و مُسْلِم دو اصطلاح است؛ یک اصطلاح از زمان صادقین علیهما السلام معروف شده که به شیعه مؤمن و به اهل سنت مُسْلِم می گویند؛ و یک اصطلاح هم قرآنی است که به کسانی که ایمان در قلبشان نفوذ کرده، مؤمن و به آن هایی که ایمان ظاهری دارند؛ مُسْلِم می گویند؛ کسی که شهادتین را گفت مُسْلِم است؛ اما فلاح و رستگاری را دارد یا خیر؟ معلوم نیست؛ مُسلم معلوم نیست فلاح و رستگاری را دارد یا خیر؟ اما مؤمن که ایمان در قلب او داخل شده فلاح و رستگاری در مورد او صدق می کند؛ لذا قرآن به اعرابی که ایمان ظاهری دارند می گوید بگویید اسلام آوردیم نه ایمان، چون هنوز ایمان در قلب های شما وارد نشده است.

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِی قُلُوبِكُمْ وَ إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لاَ يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱)

حدود؛ قذف؛ فروعات کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ قذف؛ فروعات

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۵۰ و ۱۵۱) «الباب الثالث فی حد القذف

و النظر فی أمور أربعه

الأول فی الموجب

... و لو قال یا دیوث أو یا کشخان أو یا قرنان أو غیر ذلک من الألفاظ فإن أفادت القذف فی عرف القائل لزمه الحد و إن لم یعرف فائدتها أو کانت مفیده لغیره فلا حد و یعزر إن أفادت فائده یکرهها المواجه.

۱- (۹) سوره ی حجرات آیه ۱۴

و کل تعریض بما یکرهه المواجه و لم یوضع للقذف لغه و لا عرفا یثبت به التعزیر لا الحد کقوله أنت ولد حرام أو حملت بک أمک فی حیضها أو یقول لزوجته لم أجدک عذراء أو یقول یا فاسق أو یا شارب الخمر و هو متظاهر بالستر أو یا خنزیر أو یا حقیر أو یا وضیع و لو کان المقول له مستحقا للاستخفاف فلا حد و لا تعزیر و کذا کل ما یوجب أذی کقوله یا أجذم أو یا أبرص .»

بیان شد که که در قذف باید با عبارت صریح نسبت زنا یا لواط را به شخص باشد؛ اگر نسبت غیر صریح یا نسبت غیر از زنا و

لواط باشد؛ حدّ قذف مورد تردید است.

بعض فقها فرمودند هر گونه تعریضی، تعزیر دارد؛ که البته بیان شد که این مبنا مورد اختلاف است؛ مثلا مرحوم شهید در مسالک فرمودند: هر کلمه ایی که موجب ایذاء باشد و لو قذف نباشد موجب تعزیر است. »لمّا کان أذی المسلم غیر المستحقّ للاستخفاف محرّما، فکلّ کلمه یقال له و یحصل له بها الأذی، و لم تکن موضوعه للقذف بالزنا و ما فی حکمه لغه و لا عرفا، یجب بها التعزیر، لفعل المحرّم کغیره من المحرّمات، و منه التعبیر بالأمراض.« (۱)

لکن ما بیان کردیم که قبول نداریم که هر حرامی تعزیر داشته باشد؛ بلکه سبّ المؤمن و هجاء المؤمن و ایذاء هایی که در مورد انحرافات جنسی باشد؛ یا مواردی که در آن مورد تعزیر وارد شده است؛ تعزیر دارد؛ و الا هر حرامی موجب تعزیر نیست.

۱- (۱) مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ۴۳۳

البته حدّ قـذف ، حقی است که برای مقـذوف است؛ وقتی مطالبه کرد می شود قاذف را حدّ زد؛ ولی اگر مطالبه نباشد؛ قاذف هم حدّ نمی خورد.

بعضی که قائل به تعزیر برای هر ایذایی شدند به این روایت استدلال کردند:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ ابْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ رَجُلًا لَقِيَ رَجُلًا عَلَى عَهْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام- فَقَالَ إِنَّ هَذَا افْتَرَى عَلَيَّ قَالَ وَ مَا قَالَ لَکَ- قَالَ إِنَّهُ احْتَلَمَ بِأُمِّ الْآخَرِ- قَالَ إِنَّ فِي الْعَدْلِ إِنْ شِئْتَ جَلَدْتَ ظِلَّهُ- فَإِنَّ الْحُلُمَ إِنَّمَا هُوَ مِثْلُ الظِّلِّ- وَ لَكِنَّا سَنُوجِعُهُ ضَرْباً وَجِيعاً حَتَّى لَا يُؤْذِيَ الْمُسْلِمِينَ- فَضَرَبَهُ ضَرْباً وَجِيعاً. (۱)

که حضرت امیر المؤمنین برای تعزیر شخص استدلال کردند تا دیگر «حَتَّى لَا يُؤْذِيَ الْمُسْلِمِينَ» مسلمین را اذیت نکند. ما گفتیم این روایت چنین معنای عامی نـدارد که دال بر تعزیر در مورد هر ایـذایی باشـد؛ بلکه روایت دال بر تعزیر ایـذاء هایی است که در مورد انحرافات جنسـی است و شامل غیر آن نمی شود؛ فرض کنید شخصـی یک سـیلی محکمی به گوش دیگری می زند؛ خوب این سبّ و هجاء مؤمن نیست و لو ایذاء هست ولی به چه دلیل تعزیر داشته باشد!؟

البته تمام این موارد در مورد جایی است که طرف مستحق استخفاف نباشد و چنین نسبتی به او داده شود آن وقت تعزیر دارد؛ و الا اگر طرف مستحق چنین استخفافی باشد دیگر نسبت دهنده، تعزیر ندارد؛ مرحوم محقق می فرماید: «و لو کان المقول له مستحقا للاستخفاف فلا حد و لا تعزیر» مثلا در زمان شاه فاحشه های معروفی که شناخته شـده بودنـد و علامت و نشان هم داشتند اگر به او فاحشه بگویند؛ تعزیر و حدّ ندارد؛ یا مثل زانیه های مشهوری که در صدر اسلام بودند و حتی علامت و پرچم و نشان هم داشتند اگر کسـی به این ها زانیه بگوید دیگر تعزیر ندارد چون طرف مستحق استخفاف هست و مشهور به چنین کاری است؛ که متأسفانه در زمان بنی العباس از این جهت وضع بـدی بوده که مغنیّه هایی بودنـد که با قیمت گزافی خریـد و فروش می شدند؛ و حتی خلفا این کار را انجام می دادند؛ در روایات هم وارد شده که «وَ ثَمَنُ الْمُغَنِّيَةِ حَرَامٌ.» (۲)

۱- (۲) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۲۱۰ باب ۲۴ از أَبْوَابُ حَدِّ الْقَذْفِ حدیث ۱

۲- (۳) وسائل الشیعه جلد ۱۷ صفحه ۱۲۳ باب ۱۶ از أَبْوَابُ مَا يُكْتَسَبُ بِهِ حدیث ۳

در تعریض هم اگر طرف مستحق استخفاف باشد نسبت دهنده تعزیر ندارد.

دلیل این مطلب چیست که اگر طرف مستحق استخفاف باشد؛ شخص نسبت دهنده حدّ و تعزیر ندارد؟ با وجود این که گفتن و شنیدن این حرف ها گاها موجب ترویج فساد و فحشا است؛ و موجب خواهد شد آهسته آهسته گفتن این حرف ها عادی شود؛ دلیل روایات خاصی است که در باب است و بیان خواهد شد.

در جوامع انسانی و اجتماعی گاهی کسانی فریب می خورند و به خاطر تمایلات نفسانی یا برای کسب درآمد و منافع مادی سراغ ایجاد بدعت می روند؛ بدعت به معنای اخراج ما هو داخل فی الدین، من الدین یا ادخال ما لیس من الدین، فی الدین است؛ مثلاـ فمنیست ها اصالت را به انسان بما هو انسان می دهند و می گویند آزادی انسان مطلق است و نعوذ بالله می گویند از حقوق طبیعی انسان همجنس بازی است؛ در حالی که حتی فطرت انسان هم با آن مخالف است؛ این مکتب است ولی بدعت نیست؛ بدعت آن است که أمر دینی را از دین خارج کند؛ مثلا بگوید حجاب از اسلام نیست؛ آخوندها خودشان آن را درآورده اند؛ نماز می خواند؛ روزه می گیرد؛ حتی خمس و زکات هم می دهد؛ لکن می گوید حجاب از اسلام نیست چون در قرآن نیامده است؛ این بدعت است.

یا مثلا اخیرا در فضای مجازی و اینترنت مقالاتی را منتشر کرده اند که رجم در اسلام نیست؛ یا نسخ شده است؛ در یک مقاله آمده که رجم در یهود بوده و در اسلام اصلا نیست؛ و در مقاله ی دیگری آمده که رجم در اسلام نسخ شده است؛ که البته پاسخ آن ها تهیه شده و در سایت جامعه مدرسین و و یکی هم در سایت خبرگان رهبری به آن پاسخ داده اییم که نه تنها رجم در اسلام نسخ نشده است بلکه رجم در زنای محصنه از ضروریات اسلام است؛ و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و در زمان خلیفه اول و دوم و در زمان حضرت امیر علیه السلام عمل شده است؛ حتی در کُتُب و منابع اهل سنت هم رجم بیان شده است؛ و در حاشیه یکی از کتاب های معروفشان ذکر شده که رجم در زنای محصنه از ضروریات اسلام است؛ وقتی خداوند حکم کرد هیچ کس حق جابه جایی ندارد؛ چرا که حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه.

ص: ۱۶۶

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَهَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام- عَنِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ فَقَالَ حَلَالُ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَداً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَداً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَ لَا يَجِي ءُ غَيْرُهُ وَ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام مَا أَحَدٌ ابْتَدَعَ بِدْعَهً إِلَّا تَرَكَ بِهَا سُنَّهً. (۱)

البته نباید بحث ها را با هم مخلوط کرد؛ مثلاـ دیه اهل کتاب نصف دیه مسلمان است؛ تردیدی هم بین فقها در این مسأله نیست؛ لکن حاکم می تواند برای این که این از این مسأله سوء استفاده نشود و موجب فساد نگردد؛ به اهل کتاب دیه ی بیشتری از بیت المال بپردازد؛ این به معنای آن نیست که دیه ی اهل کتاب و مسلمان به یک اندازه است تخیر حکم شارع هم این نیست؛ ولی از اختیارات حاکم شرع است که برای جلوگیری از فساد دیه اهل کتاب را از بیت المال جبران کند تا موجب فساد نگردد؛ این بدعت نیست.

روایت می گوید وقتی بدعت آشکار شد؛ علما و دانشمندان باید زبان و قلمشان باز شود و در این مسأله وارد شوند؛ و علمشان را آشکار کنند؛ و اگر این کار را نکنند لعنت خداوند بر آن هاست.

»قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَهُ اللَّهِ.« (۲)

۱- (۴) الكافي (ط - الإسلامیه)؛ جلد ، صفحه: ۵۸

۲- (۵) الكافي (ط - الإسلامیه)؛ جلد ، صفحه: ۵۴

خلاصه اگر شخص مستحق استخفاف باشد؛ شخص نسبت دهنده حدّ و تعزیر ندارد؛ دلیلش هم روایات خاصی است که در باب بیان شده است.

مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ «فی المصدر محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین.» عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا رَأَیْتُمْ أَهْلَ الرَّیْبِ وَ الْبِدَعِ مِنْ بَعْدِی- فَأَظْهِرُوا الْبَرَاءَهَ مِنْهُمْ- وَ أَکْثِرُوا مِنْ سَبِّهِمْ- وَ الْقَوْلِ فِیهِمْ وَ الْوَقِیعَهِ- وَ بَاهِتُوهُمْ کَیْلَا یَطْمَعُوا فِی الْفَسَادِ فِی الْإِسْلَامِ- وَ یَحْذَرَهُمُ النَّاسُ- وَ لَا یَتَعَلَّمُونَ مِنْ بِدَعِهِمْ- یَکْتُبِ اللَّهُ لَکُمْ بِذَلِکَ الْحَسَنَاتِ- وَ یَرْفَعْ لَکُمْ بِهِ الدَّرَجَاتِ فِی الْآخِرَهِ. (۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه بعد از من اهل ریبه و بدعت را دیدید؛ از آن ها اظهار برائت کنید و آن ها را سبّ کنید و خلافشان را آشکار کنید؛...

روایت می گوید نه تنها بد آن ها را بگویید؛ بلکه واجب است که علیه او موضع بگیرید و حرف بزنید.

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ فِی الْمَجَالِسِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هَارُونَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِیِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام قَالَ: إِذَا جَاهَرَ الْفَاسِقُ بِفِسْقِهِ فَلَا حُرْمَهَ لَهُ وَ لَا غِیبَهَ. (۲)

۱- (۶) وسائل الشیعه جلد ۱۶ صفحه ۲۶۷ باب ۳۹ از أَبْوَابُ الْأَمْرِ وَ النَّهْیِ وَ مَا یُنَاسِبُهُمَا حدیث ۱

۲- (۷) وسائل الشیعه جلد ۱۲ صفحه ۲۸۹ باب ۱۵۴ از أَبْوَابُ أَحْکَامِ الْعِشْرَهِ فِی السَّفَرِ وَ الْحَضَرِ حدیث ۴

صاحب جواهر این جا دو روایت دیگر هم ذکر می کنند که برای یکی از آن ها منبعی نیافتیم.

»و لو کـان المقول له مستحقا للاسـتخفاف لکفر أو ابتـداع أو تجاهر بفسق فلا حـد و لا تعزیر بلا خلاف، بل عن الغنیه الإجماع علیه، بل و لا إشـکال، بل یترتب له الأجر علی ذلک، فقـد ورد « بحار الأنوار جلـد ۷۲ صفحه ۲۰۴.» أن من تمـام العباده الوقیعه فی أهل الریب، و ورد «لم أعثر علیهما عاجلا.» أیضا «زینوا مجالسکم بغیبه الفاسقین» و ... « (۱)

مقصـد جلوگیری از بـدعت است؛ طبعـا بـدعت کوچک و بزرگ فرق می کنـد و حتی جاهایی واجب است با نسبت دادن به طرف از انحراف جلوگیری کرد؛ لذا در بعض موارد نسبت دادن واجب است و حدّ و تعزیر هم ندارد.

حدود؛ قذف؛ أمر ثانی؛ قاذف کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ قذف؛ أمر ثانی؛ قاذف

مأخـذ: (شـرائع الإسـلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۵۰ و ۱۵۱) «الباب الثالث فی حد القذف

و النظر فی أمور أربعه

الأول فی الموجب ...

الثانی فی القاذف

و یعتبر فیه البلوغ و کمال العقل.

فلو قذف الصبی لم یحد و عزر و إن قذف مسلما بالغا حرا و کذا المجنون و هل یشترط فی وجوب الحد الکامل الحریه قیل نعم و قیل لا یشترط فعلی الأول یثبت نصف الحد و علی الثانی یثبت الحد کاملا و هو ثمانون.

ص: ۱۶۹

۱- (۸) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۴۱۲ و ۴۱۳

و لـو ادعی المقـذوف الحریه و أنکر القـاذف فـإن ثبت أحـدهما عمـل علیه و إن جهـل ففیه تردد أظهره أن القول قول القـاذف لتطرق الاحتمال .»

مرحوم محقق فرمودنـد بحث در قذف در چهار أمر بیان خواهد شد؛ بحث اول در مورد موجب بود که بیان شد؛ بحث دوم در مورد قاذف است.

آیا هر کس به دیگر به هر کیفیتی نسبت زنا داد؛ قـذف صـدق می کنـد؟ در درجه اول بایـد به شـرایط عمومی تکلیف، یعنی بلوغ و عقـل و اختیار توجه شود؛ اگر یک بچه غیر بالغ نسـبت زنا به کسـی بدهـد قـذف نمی شود؛ همچنین اگر شـخص عاقل نباشـد؛ دیوانه باشـد یا به تعبیری کمال عقل را نداشـته باشـد مثل معتوه که نه عاقل کامل است که بشود اختیارش را به خودش داد و نه دیوانه کامل است بلکه عقل درست و حسابی نـدارد در فارسـی به او خُل ورز می گویند او هم اگر نسـبت زنا یا لواط به کسـی بدهـد قـذف نمی شود؛ همچنین انسـان غیر قاصـد مثـل ساهی و نائم و غیر مختار مثل مُکره اگر نسـبت زنا یا لواط به کسـی بدهـد قـذف صـدق نمی کند و حدّ بر او جاری نمی شود؛ مرحوم محقق فرمودند »الثانی فی القاذف و یعتبر فیه البلوغ و کمال العقل.« ایشان قید قصد و ااختیار را ذکر نکردند؛ و احتمالا به خاطر وضوح آن این قید را ذکر نکردند؛ البته بعض شـراح مثل مرحوم صاحب جواهر و دیگر فقها مثل حضـرت امام رضوان الله تعالی علیه به این قیـد توجه کرده انـد و آن را ذکر نموده اند.

»و کذا یعتبر فیه أیضا القصد، ضروره عدم شی ء علی غیر القاصد کالساهی و الغافل و النائم، و علی کل حال فلا حد و لا تعزیر علی غیر القاصـد، نعم فی السـکران إشـکال أقواه ترتب الحـد علیه کالصاحی، ...و یعتبر فیه الاختیار فلا حـد علی المکره قطعا.« (۱)

۱- (۱) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۴۱۴ و ۴۱۵

»مسأله ۱ یعتبر فی القاذف البلوغ و العقل،... و کذا یعتبر فیه الاختیار، فلو قذف مکرها لا شی ء علیه، و القصد، فلو قذف ساهیا أو غافلا أو هزلا لم یحدّ.« (۱)

قاذف باید شرایط تکلیف را داشته باشد تا حدّ قذف بر او جاری شود.

در مورد شرط بلوغ برای قاذف به دو دسته روایت استناد شده است.

حدیث رفع قلمحدیث عمدها خطا روایات رفع قلم برای غیر بالغ استناد شده که حکم از غیر بالغ مرفوع است؛ نه تنها غیر بالغ حدّ قذف ندارد بلکه حدود دیگر مثل حدّ شُرب خمر و دیگر مسائلی هم که موجب حدّ است بر غیر بالغ جاری نمی شود.

غیر بالغ تکلیف ندارد؛ اما آثار وضعی بر او مترتب می شود؛ مثلا اگر مال کسی را تلف کند؛ ضمانت دارد؛ حالا یا عاقله او خسارت مال را پرداخت می کنند و یا اگر آن ها ندادند خودش وقتی بالغ شد خسارت را پرداخت می کند؛ یا مثلا اگر بچه غیر بالغ قبا از تکلیف مواقعه کرده است باید بعد از بلوغ غسل جنابت کند.

از ادله شرعی رفع قلم است؛ ظاهرا مراد از حدیث رفع قلم، حدیث رفع معروف نیست بلکه مراد این روایت است که زن مجنونه ایی که زنا کرده بود را نزد عُمر آوردند تا در مورد او قضاوت کند؛ عُمر حکم به رجم او کرد؛ حضرت علی علیه السلام به حکم اعتراض کردند و فرمودند مگر نمی دانید که قلم و تکلیف از سه گروه برداشته شده است؛ از بچه و غیر بالغ تا محتلم شود؛ که استدلال به همین قسمت روایت است؛ و از مجنون تا إفاقه پیدا کند؛ و از انسان خواب تا بیدار شود.

۱- (۲) تحریر الوسیله؛ جلد، صفحه: ۴۷۳

وَ فِی الْخِصَالِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّکُونِیِّ عَنِ الْحَضْرَمِیِّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی مُعَاوِیَهَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنِ ابْنِ ظَبْیَانَ «فی المصدر: عن أبی ظبیان.» قَالَ: أُتِیَ عُمَرُ بِامْرَأَهٍ مَجْنُونَهٍ قَدْ زَنَتْ «فی المصدر: فجرت، بدل (زنت).» فَأَمَرَ بِرَجْمِهَا- فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام- أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَلَمَ یُرْفَعُ عَنْ ثَلَاثَهٍ- عَنِ الصَّبِیِّ حَتَّی یَحْتَلِمَ- وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّی یُفِیقَ- وَ عَنِ النَّائِمِ حَتَّی یَسْتَیْقِظَ. (۱)

قلم تکلیف بر او نوشته نشده یک نوع استعاره است؛ مثلاً شارع می گوید «... وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلاً...» (۲) یا شارع می فرماید:

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ کَمَا کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ» (۳) گویی حج و روزه بر انسان نوشته شده و رفع قلم یعنی آن تکلیف برداشته شده است.

حضرت امام رضوان الله تعالی علیه مکرر می فرمودند که در وضع تکالیف با اشخاص کار ندارند؛ با عناوین کار دارند؛ موضوع کل احکام شارع مکلف است که انسان بالغ و عاقل و مختار و کامل است.

روایات دسته دوم که به آن استناد شده أحادیثی است که عمد، غیر بالغ را خطا حساب می کند و از این جهت که عمد غیر بالغ خطاست به حدیث رفع استناد شده که یک مورد آن خطاست.

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِی قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ السِّنْدِیِّ عَنْ أَبِی الْبَخْتَرِیِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام أَنَّهُ کَانَ یَقُولُ فِی الْمَجْنُونِ- وَ الْمَعْتُوهِ الَّذِی لَا یُفِیقُ- وَ الصَّبِیِّ الَّذِی لَمْ یَبْلُغْ- عَمْدُهُمَا خَطَأٌ تَحْمِلُهُ الْعَاقِلَهُ وَ قَدْ رُفِعَ عَنْهُمَا الْقَلَمُ. (۴)

۱- (۳) وسائل الشیعه جلد ۱ صفحه ۴۵ باب ۴ از أَبْوَابُ مُقَدِّمَهِ الْعِبَادَاتِ حدیث ۱۱

۲- (۴) سوره ی آل عمران آیه ۹۷

۳- (۵) سوره ی بقره آیه ۱۸۳

۴- (۶) وسائل الشیعه جلد ۲۹ صفحه ۹۰ باب ۵۶ از أَبْوَابُ الْقِصَاصِ فِی النَّفْسِ حدیث ۲

حضرت علی علیه السلام در مورد مجنون و معتوه که افاقه نکرده اند و بچه غیر بالغ می فرمودند عمدشان خطاست و خسارات آن ها را عاقله باید جبران کند و قلم از آن ها برداشته شده است.

حدیث رفع هم حکم خطا را برمی دارد؛ البته حدیث رفع به طُرُق مختلف با عبارات مختلفی ذکر شده که در بعض آن ها رفع خطا هم ذکر شده است.

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي التَّوْحِيدِ وَ الْخِصَالِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رُفِعَ عَنْ أُمَّتِی تِسْعَهُ أَشْيَاءَ الْخَطَأُ وَ النِّسْيَانُ- وَ مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ- وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ- وَ الْحَسَدُ وَ الطِّيَرَهُ- وَ التَّفَكُّرُ فِی الْوَسْوَسَهِ فِی الْخَلْوَهِ «فی نسخه- الخلق (هامش المخطوط).» مَا لَمْ يَنْطِقُوا بِشَفَهٍ. (۱)

وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِّ رَفَعَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وُضِعَ عَنْ أُمَّتِی تِسْعُ خِصَالٍ الْخَطَأُ وَ النِّسْيَانُ- وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ- وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ مَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ- وَ الطِّيَرَهُ وَ الْوَسْوَسَهُ فِی التَّفَكُّرِ فِی الْخَلْقِ- وَ الْحَسَدُ مَا لَمْ يَظْهَرْ بِلِسَانٍ أَوْ يَدٍ. (۲)

۱- (۷) وسائل الشیعه جلد ۱۵ صفحه ۳۶۹ باب ۵۶ از أَبْوَابُ جِهَادِ النَّفْسِ وَ مَا يُنَاسِبُهُ حدیث ۱

۲- (۸) وسائل الشیعه جلد ۱۵ صفحه ۳۷۰ باب ۵۶ از أَبْوَابُ جِهَادِ النَّفْسِ وَ مَا يُنَاسِبُهُ حدیث ۳

البته راجع به حدیث رفع در کتاب اصول مفصل بحث شده است و احتمالات مختلفی مطرح است که آیا در مقام ثبوت تکلیف نبوده یا عقاب نیست؛ یا در عالم اعتبار این ها حساب نمی شود؛ یعنی عمل او عمل حساب نمی شود؛ و عملش لاعمل است؛ در هر صورت این نُه چیز رفع شده است؛ در مورد صبیّ و کودک هم روایت گفت عَمدُهُ خطا و در حدیث رفع هم حکم خطا برداشته شده پس غیر بالغ حکمش مرفوع است و تکلیفی ندارد.

در بعض روایات حدیث رفع حسد هم ذکر شده است؛ این همه روایت راجع به حسد داریم که مضمون بعض آن ها این است که انسان حاسد خودش را بیشتر از همه اذیت می کند؛ غبطه آن است که انسان آرزو کند آن چه که دیگری دارد او هم داشته باشد؛ لکن در حسد می گوید اصلا چرا دیگری دارد و او ندارد؛ مثلا رفیق و همکلاسیش دکترا گرفته و او هنوز مثلا دیپلم هم ندارد؛ لکن این که روایت می گوید حسد مرفوع است یعنی چه؟ برای دفع حسد خواندن سوره فلق سفارش شده که در آخر همین سوره «وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» ذکر شده است. بعد از حسد در روایت طیره یعنی فال بد زدن ذکر شده که متأسفانه الآن هم گاهی بین مردم طیره وجود دارد؛ حضرت آماده سفر بودند شخصی عطسه کرد گفتند این سفر برای شما خطرناک است؛ حضرت اعتنا نکردند و به سفر رفتند یا مثلا صدقه دادند و اقدام کردند؛ «وَ التَّفَكُّرُ فِی الْوَسْوَسَهِ فِی الْخَلْقِ» که به عبارت دیگری هم نقل شده است؛ در آفرینش برای انسان وسوسه پیش می آید خصوصا در دوران جوانی که مثلا این که زمین و آسمان در شش روز خلق شده به چه معناست؟ آیا شب بوده یا نه؟ یا روز به چه مقدار بوده؟ یا چگونه خلق شده است؟ خدا کیست و چگونه زمین و آسمان را خلق کرده است؟ گاهی این ها وسوسه شیطان است بلأخره ما محدود و خدا نامحدود است به ذات او نمی توانیم پی ببریم. این سه مورد اخیر یعنی «وَ الْحَسَدُ وَ الطِّیَرَهُ- وَ التَّفَكُّرُ فِی الْوَسْوَسَهِ فِی الْخَلْقِ» یک وجه مشترک دارند و آن این که قید آخر برای تمام این سه مورد است که «مَا لَمْ یَنْطِقُوا بِشَفَهٍ» یا به تعبیر دیگر «مَا لَمْ یَظْهَرْ بِلِسَانٍ أَوْ یَدٍ» تا مادامی که به زبان جاری نشده أثر گذار نیستند؛ مثلا گاهی این گونه می شود که فرق سحر و معجزه چیست که وقتی موسی معجزه خود را برای ساحران نشان داد آن ها به سجده افتادند و به خدا ایمان آوردند و هر چه فرعون آن ها را تهدید کرد که من شما را چنین و چنان خواهم کرد در آن ها أثری نداشت؛ این تفکر در خلق و طیره و حسد تا بر زبان جاری نشده و نیامده أثری ندارد؛اگر در انسان در مورد خلقت آسمان و زمین واقعا دنبال فهم و حقیقت باشد خداوند هم او را یاری می کند تا بفهمد و اگر وسوسه شیطانی است سقوط خواهد کرد.

بحث در این بود و استدلال به این قسمت از روایت است که از اُمت پیامبر صلی الله علیه و آله خطا برداشته شده است؛ در مورد غیر بالغ هم روایت گفت عَمدُهُ خطا و در حدیث رفع هم حکم خطا برداشته شده پس غیر بالغ حکمش مرفوع است.

حدود؛ قذف؛ أمر ثاني؛ قاذف؛ شرايط قاذف كتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ قذف؛ أمر ثاني؛ قاذف؛ شرایط قاذف

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۵۰ و ۱۵۱) «الباب الثالث فی حد القذف

و النظر فی أمور أربعه

الأول فی الموجب ...

الثانی فی القاذف

و یعتبر فیه البلوغ و کمال العقل.

فلو قذف الصبی لم یحد و عزر و إن قذف مسلما بالغا حرا و کذا المجنون و هل یشترط فی وجوب الحد الکامل الحریه قیل نعم و قیل لا یشترط فعلی الأول یثبت نصف الحد و علی الثانی یثبت الحد کاملا و هو ثمانون.

و لو ادعی المقذوف الحریه و أنکر القاذف فإن ثبت أحدهما عمل علیه و إن جهل ففیه تردد أظهره أن القول قول القاذف لتطرق الاحتمال .»

مرحوم محقق فرمودند بحث در قذف در چهار أمر بیان خواهد شد؛ بحث اول در مورد موجب بود که بیان شد؛ بحث دوم در مورد قاذف است.

آیا هر کس به دیگر به هر کیفیتی نسبت زنا داد؛ قذف صدق می کند؟ در درجه اول باید به شرایط عمومی تکلیف، یعنی بلوغ و عقل و قصد و اختیار توجه شود؛ مرحوم محقق فرمودند «الثانی فی القاذف و یعتبر فیه البلوغ و کمال العقل.» ایشان قید قصد و اختیار را ذکر نکردند؛ و احتمالا به خاطر وضوح آن این قید را ذکر نکردند؛ اگر یک بچه غیر بالغ نسبت زنا به کسی بدهد قذف نمی شود؛ همچنین اگر شخص عاقل نباشد؛ دیوانه باشد یا به تعبیر مرحوم محقق کمال عقل را نداشته باشد مثل معتوه که نه عاقل کامل است که بشود اختیارش را به خودش داد و نه دیوانه کامل است بلکه عقل درست و حسابی ندارد؛ ناقص العقل است؛ او هم اگر نسبت زنا یا لواط به کسی بدهد قذف نمی شود؛ همچنین ساهی و ناسی و نائم و مُکره هم اگر نسبت زنا به کسی بدهند قذف نمی شوند.

برای اشتراط بلوغ و عقل به دو دسته از روایات استدلال شده است:

رفع حکم از صبیّ و مجنونحیث رفع. در حدیث رفع مطلبی راجع به صبیّ و مجنون نیست؛ لکن حدیث رفع قلم می گوید؛ عمد مجنون و غیر بالغ خطاست؛ آن وقت حدیث رفع أثر خطا را برمی دارد.

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِی قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ السِّنْدِیِّ عَنْ أَبِی الْبَخْتَرِیِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام أَنَّهُ کَانَ یَقُولُ فِی الْمَجْنُونِ- وَ الْمَعْتُوهِ الَّذِی لَا یُفِیقُ- وَ الصَّبِیِّ الَّذِی لَمْ یَبْلُغْ- عَمْدُهُمَا خَطَأٌ تَحْمِلُهُ الْعَاقِلَهُ وَ قَدْ رُفِعَ عَنْهُمَا الْقَلَمُ. (۱)

حضرت علی علیه السلام در مورد مجنون و معتوه که افاقه نکرده اند و بچه غیر بالغ می فرمودند عمدشان خطاست و خسارات آن ها را عاقله باید جبران کند و قلم از آن ها برداشته شده است.

این حدیث می گوید: عمد مجنون و معتوه و غیربالغ خطاست؛ حدیث رفع هم حکم خطا را برمی دارد.

البته در کتاب اصول بحث مفصلی راجع به این حدیث شده که مراد از رفع، رفع مؤاخذه است؛ یا مراد رفع جمیع آثار است؛ البته باید رفع را طوری معنا کرد که شامل رفع هم بشود یعنی دفع اعم از رفع و دفع است؛ عمده در حدیث رفع هم آیه ی شریفه است؛

«لَا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَهَا لَهَا مَا کَسَبَتْ وَ عَلَیْهَا مَا اکْتَسَبَتْ رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِینَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَ لاَ تَحْمِلْ عَلَیْنَا إِصْراً کَمَا حَمَلْتَهُ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَهَ لَنَا بِهِ وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلاَنَا فَانْصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ» (۲) قسمت «وَ لاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَهَ لَنَا بِهِ» همان ما لا یطیقون است و «رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِینَا أَوْ أَخْطَأْنَا» همان خطا و نسیان است.

۱- (۱) وسائل الشیعه جلد ۲۹ صفحه ۹۰ باب ۵۶ از أَبْوَابُ الْقِصَاصِ فِی النَّفْسِ حدیث ۲

۲- (۲) سوره ی بقره آیه ۲۸۶

مرحوم آیت الله خوانساری صاحب جامع المدراک می فرماید این که مرحوم محقق با وجود تمسک به حدیث رفع قائل به ثبوت تعزیر می شوند؛ »فلو قذف الصبی لم یحد و عزر« خالی از اشکال نیست.

»أما التمسّک بحدیث الرّفع فمع ثبوت التعزیر و التأدّب علیه لا یخلو عن الإشکال.« (۱) اگر به حدیث رفع استناد می کنید دیگر تعزیر معنا ندارد.

حدیث دیگری که برای رفع حکم از غیر بالغ و مجنون به آن استناد شده است صحیح فضیل بن یسار است.

مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی أَیُّوبَ عَنْ فُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ لَا حَدَّ لِمَنْ لَا حَدَّ عَلَیْهِ- یَعْنِی لَوْ أَنَّ مَجْنُوناً قَذَفَ رَجُلًا لَمْ أَرَ عَلَیْهِ شَیْئاً- وَ لَوْ قَذَفَهُ رَجُلٌ فَقَالَ یَا زَانِ لَمْ یَکُنْ عَلَیْهِ حَدٌّ. (۲)

فضیل بن یسار می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود حد نیست برای کسی که حدّی بر علیه او نیست یعنی کسی که حدّ نمی خورد به نفع او بر علیه دیگری هم حدّ جاری نمی شود؛ مثلا اگر دیوانه ایی مردی را قذف کند بر او چیزی نمی بینم؛ همچنین اگر کسی به دیوانه هم نسبت زنا دهد؛ حدّی بر او نیست.

در این روایت بحث صبابت و غیر بالغ نیست؛ مجنون ذکر شده لکن در این مسأله فرقی بین مجنون و صبی نیست؛ این جمله ی روایت: »- یَعْنِی لَوْ أَنَّ مَجْنُوناً قَذَفَ رَجُلًا لَمْ أَرَ عَلَیْهِ شَیْئاً-« معلوم نیست کلام راوی است یا کلام امام علیه السلام است؟؛ معمولا وقتی امام علیه السلام حرفی می زنند خودشان آن را تفسیر نمی کنند؛ مرحوم مرحوم آیت الله خوانساری صاحب جامع المدراک می فرماید: این جا قرینه ایی در خود روایت است که نشان می دهد این جمله، کلام خود امام علیه السلام است و آن تعبیر به »لَمْ أَرَ« است که مناسب با کلام خود امام است و بعید است که کلام راوی باشد.

۱- (۳) جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، جلد ، صفحه: ۹۹

۲- (۴) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۱۱ باب ۱۹ از أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْکَامِهَا الْعَامَّهِ حدیث ۱

«و أما صحیح الفضیل فانّ ما فیه أعنی «یعنی لو أنّ- إلخ» إن کان من کلام الإمام علیه السّلام و هو بعید فظاهره اختصاص الحکم بالجنون و إن أمکن ذکره من باب ذکر الفرد و إن کان التفسیر من الرّاوی فلا یوجب الاختصاص لکن التعبیر بلم أر من الرّاوی بعید.» (۱)

ظاهرا حق با مرحوم آیت الله خوانساری است و این کلام، کلام امام علیه السلام است.

خلاصه روایت دال بر این است که قاذف باید عاقل و بالغ و قاصد و مختار باشد.

روایت دیگری که در این باب به آن استناد شده است؛ أبی مریم أنصاری است؛ در سند روایت به خاطر قاسم بن سلیمان اشکال شده چون تعریف و تقبیحی یا مدح و ذمی در مورد او نرسیده است؛ لکن مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی در تفصیل الشریعه می فرماید:چون قاسم بن سلیمان در بعض سندهای تفسیر علیّ بن ابراهیم ذکر شده و ایشان در مقدمه کتابش جمیع روات أسانید حدیثش را توثیق کرده است؛ و در این کتاب بر نقل روایاتی که روات ثقه دارند بسنده کرده، همین مقدار برای توثیق قاسم بن سلیمان کافی است و اشکالی در سند روایت نیست.

«و فی السند قاسم بن سلیمان، و لم یرد فیه توثیق بالخصوص، إلّا أنّه من الرواه الواقعه فی بعض أسانید تفسیر علیّ بن إبراهیم «تفسیر القمّی: (۱)/ ۳۸۳ فی تفسیر قوله تعالی فی سوره النحل ۱۶: ۱۶ وَ عَلاٰمٰاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ.»، الذی صرّح فی مقدّمته بوثاقه جمیع رواه أسانید الأحادیث الوارده فی کتابه، و بأنّه اقتصر فی نقل الروایه فیه علی ما رواه الثقات، و لعلّ هذا المقدار من التوثیق یکون کافیاً» (۲)

۱- (۵) جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، جلد ، صفحه: ۹۹

۲- (۶) تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله - الحدود؛ صفحه: ۳۷۶

مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ أَبِی مَرْیَمَ الْأَنْصَارِیِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنِ الْغُلَامِ لَمْ یَحْتَلِمْ- یَقْذِفُ الرَّجُلَ هَلْ یُجْلَدُ قَالَ لَا- وَ ذَلِکَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَذَفَ الْغُلَامَ لَمْ یُجْلَدْ. (۱)

راوی می گوید از امام صادق علیه السلام سؤال کردم در مورد پسر بچه ایی که هنوز محتلم نشده یعنی بالغ نشده اگر نسبت زنا به مردی دهد آیا قذف می شود؟ حضرت فرمودند: خیر. همان طور که اگر مردی پسر بچه ایی را نسبت زنا دهد جلد نمی شود و حدّ قذف ندارد؛ اگر پسر بچه هم به مردی نسبت زنا دهد؛ حدّ قذف ندارد.

معنای این روایت هم مثل روایت سابق است که «لَا حَدَّ لِمَنْ لَا حَدَّ عَلَیْهِ» و استدلال به این روایت تمام است.

پس یشترط فی القذف بلوغ و عقل و کمال عقل و قصد و اختیار.

حدود؛ قذف؛ أمر ثانی؛ قاذف؛ شرایط قاذف کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: حدود؛ قذف؛ أمر ثانی؛ قاذف؛ شرایط قاذف

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۵۰ و ۱۵۱) «الباب الثالث فی حد القذف

و النظر فی أمور أربعه

الأول فی الموجب ...

الثانی فی القاذف

و یعتبر فیه البلوغ و کمال العقل.

ص: ۱۷۹

۱- (۷) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۱۸۵ باب ۵ از أَبْوَابُ حَدِّ الْقَذْفِ حدیث ۱

فلو قذف الصبی لم یحد و عزر و إن قذف مسلما بالغا حرا و کذا المجنون و هل یشترط فی وجوب الحد الکامل الحریه قیل نعم و قیل لا یشترط فعلی الأول یثبت نصف الحد و علی الثانی یثبت الحد کاملا و هو ثمانون.

و لو ادعی المقذوف الحریه و أنکر القاذف فإن ثبت أحدهما عمل علیه و إن جهل ففیه تردد أظهره أن القول قول القاذف لتطرق الاحتمال .»

برای اعتبار بلوغ و عقل و کمال عقل به روایاتی از جمله روایت أبی بختری و صحیح فضیل بن یسار و حدیث رفع استناد شد؛ که البته ما گفتیم استناد به حدیث رفع را نمی پذیریم.

فرع دیگری این جا مطرح است که مرحوم صاحب شرایع به آن توجه نکرده اند و اکثر شرّاح شرایع هم به آن توجه نکرده اند لکن مرحوم صاحب جواهر از شرّاح شرایع همچنین مرحوم امام رضوان الله تعالی علیه در تحریرشان این فرع را مطرح نموده اند و آن این که بله صبی و مجنون حدّ نمی خورند؛ لکن اگر مجنون ادواری باشد؛ و در حال تعقل قذف کرده باشد؛ و بعد جنون بر او عارض شود آیا چون الآن مجنون است حدّ نمی خورد؟ اگر در حال صحت قذف را انجام دهد چرا الآن و لو جنون بر او عارض شده حدّ نخورد!؟

مرحوم صاحب جواهر می فرماید؛ و لو الآن این شخص جنون دارد لکن قذف در حال صحت بوده است؛ و الآن اگر فی الجمله تمییز دارد و متوجه حدّ می شود حدّ باید اجرا گردد؛ چون وقتی قذف کرده حدّ بر او واجب شده است چون تکلیف داشته است؛ بعد جنون حاصل شده اگر الآن در حال جنون، تمییز دارد؛ باید حدّ بر او جاری شود؛ و احتمالا دلیل ایشان اطلاق ادله ی قذف و ادله ی عدم جواز تأخیر حدّ است؛ بعد ایشان فرعی را هم راجع به غیر بالغ بیان می کنند که اگر مقذوف ادعا کند که قاذف بالغ بوده و قاذف ادعا کند صبیّ و غیر بالغ بوده، قول قاذف بدون یمین مقدم می شود؛ و قاعده ی درء حدود به شبهه حاکم است و حدّ بر او جاری نمی شود؛ وقتی شک پیدا شد؛ برای عدم اجرای حدّ کافی است و نیازی به إحراز بلوغ نیست.

ص: ۱۸۰

»الثانی: فی القاذف و لا خلاف بل الإجماع بقسمیه علیه کما لا إشکال فی أنه یعتبر فیه البلوغ و کمال العقل، فلو قذف الصبی لم یحد لرفع القلم عنه کما فی غیره من الحدود،... إلی غیر ذلک و لکن لو قذف عزر مع تمییزه علی وجه یؤثر التعزیر فیه کفا عن مثل ذلک. و علی کل حال فلا حد علیه و إن کان قذف مسلما بالغا حرا فضلا عن غیره.

و کذا الکلام فی المجنون الذی هو مثله فی رفع القلم أیضا و غیره و فی اعتبار تأثیر التعزیر فیه و فی غیر ذلک، و قد سمعت التصریح به فی الصحیح السابق، نعم لو کان أدوارا و قذف فی دور الصحه حد و لو حال الجنون مع احتمال تأخره إلی دور العقل، و کذا الکلام فی العاقل لو لم یحد حتی جن، و قد مر الکلام فی نظیر ذلک و لو ادعی المقذوف صدوره حال إفاقته و له حاله جنون فادعی صدوره حینه أو ادعی صدوره حال بلوغه و القاذف حال صباه ففی القواعد قدم قول القاذف و لا یمین، و لعله للشبهه بعد عدم الالتفات إلی الأصول هنا کما تکرر منا فی نظائره.« (۱)

مرحوم امام رضوان الله تعالی علیه این فرع را در یک مسأله مستقلی بیان کرده اند؛ ایشان می فرمایند؛ اگر عاقل یا مجنون ادواری در غیر دوران جنون قذف کند و بعد عاقل، مجنون شود؛ جنون بر او عارض شود؛ یا مجنون ائدواری به دوران جنون برسد؛ حدّ از او ساقط نمی شود و در همان حال جنون حدّ می خورد.

ص: ۱۸۱

۱- (۱) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۴۱۳ و ۴۱۴

»مسأله ۲ لو قذف العاقل أو المجنون أدوارا فی دور عقله ثم جن العاقل و عاد دور جنون الأدواری ثبت علیه الحد و لم یسقط، و یحدّ حال جنونه.« (۱)

مرحوم محقق فرمود: »فلو قذف الصبی لم یحد و عزر و إن قذف مسلما بالغا حرا و کذا المجنون« دلیل تعزیر چیست؟ تعزیر از کجا آمده است؟ اکثر شرّاح هم تعزیر را بیان نموده اند؛ لکن دلیل تعزیر چیست؟

مرحوم آیت الله خوانساری صاحب جامع المدراک می فرماید تعزیر غیر بالغ و مجنون با قید تمیز آن دو معنا ندارد؛ دلیلی که می توان برای تعزیر غیر بالغ و مجنون ذکر کرد حسم ماده ی فساد است؛ مثلا اگر نابالغ و مجنون قذف کنند و رها شوند و کسی با آن ها کاری نداشته باشد؛ و تأدیب نشوند ماده فساد حسم نمی شود و فساد رشد پیدا می کند؛ لکن این جریان دلیل بر تعزیر نمی شود؛ این دلیل که فقهی نیست. تعزیر دلیل می خواهد؛ حسم و از بین بردن ماده ی فساد دلیل نمی شود.

»و أما تعزیرهما مع التقیید بتمیزهما فقد علّل بأنّه حسم مادّه الفساد و هو الأصل فی شرعیّه الحدود و التعزیرات و إلّا فلم نجد نصّا بتعزیرهما.«

همچنین مرحوم آیت الله خوانساری می فرماید این که مرحوم محقق با وجود تمسک به حدیث رفع قائل به ثبوت تعزیر می شوند؛ »فلو قذف الصبی لم یحد و عزر« خالی از اشکال نیست؛ حدیث رفع دال بر رفع است؛ و از طرفی می گویید غیر بالغ و مجنون اگر قذف کنند باید تعزیر شوند؛ این ها با هم قابل جمع نیست.

ص: ۱۸۲

۱- (۲) تحریر الوسیله؛ جلد، صفحه: ۴۷۴

«أما التمسّک بحدیث الرّفع فمع ثبوت التعزیر و التأدّب علیه لا یخلو عن الإشکال.» (۱)

اگر به حدیث رفع استناد می کنید دیگر تعزیر معنا ندارد.

به نظر مرحوم آیت الله خوانساری دلیلی برای تعزیر غیر بالغ و مجنون وجود ندارد؛ چون رفع القلم هستند و کلام آن ها کَلا کلام است.

حدود؛ قذف؛ أمر ثالث؛ مقذوف؛ شرایط مقذوف کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ قذف؛ أمر ثالث؛ مقذوف؛ شرایط مقذوف

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۵۲)

«الباب الثالث فی حد القذف

و النظر فی أمور أربعه

الأول فی الموجب ...

الثانی فی القاذف ...

الثالث فی المقذوف

و یشترط فیه الإحصان و هو هنا عباره عن البلوغ و کمال العقل و الحریه و الإسلام و العفه فمن استکملها وجب بقذفه الحد و من فقدها أو بعضها فلا حد و فیه التعزیر کمن قذف صبیا أو مملوکا أو کافرا أو متظاهرا بالزنی سواء کان القاذف مسلما أو کافرا حرا أو عبدا.

و لو قال لمسلم یا ابن الزانیه أو أمک زانیه و کانت أمه کافره أو أمه قال فی النهایه علیه الحد تاما لحرمه ولدها و الأشبه التعزیر.

و لو قذف الأب ولده لم یحد و عزر و کذا لو قذف زوجته المیته و لا وارث إلا ولده.

ص: ۱۸۳

۱- (۳) جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، جلد ، صفحه: ۹۹

نعم لو کان لها ولد من غیره کان لهم الحد تاما و یحد الولد لو قذف أباه و الأم لو قذفت ولدها و کذا الأقارب .»

أمر ثالث: مقذوف، شرایط مقذوف

وقتی قذف صدق می کند که علاوه بر قاذف، مقذوف هم شرایط را داشته باشد؛ یعنی مقذوف هم بلوغ و کمال عقل و حرّیت و اسلام و عفت را داشته باشد؛ مرحوم محقق نام مجموع این شرائط را إحصان می گذارند؛ که استفاده از آیه شریفه هم هست؛ کسانی که به زنان محصنه نسبت زنا می دهند و چهار شاهد نمی آورند آن ها را هشتاد ضربه شلاق بزنید.

»وَ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِینَ جَلْدَهً وَ لاَ تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَهً أَبَداً وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ« (۱)

ادله ی این چهار شرط یعنی بلوغ و عقل و حرّیت و اسلام هم روایات است.

مرحوم محقق از کتاب طلاق تا این جا مواردی ذکر کرده اند که در أکثر این موارد شرط کمال عقل و در چند مورد هم شرط عقل را ذکر کرده اند؛ به بعض موارد اشاره می شود.

مرحوم محقق در کتاب طلاق در شرایط مطلق می فرماید:

الشرط الثانی العقل فلا یصح طلاق المجنون و لا السکران و لا من زال عقله بإغماء أو شرب مرقد لعدم القصد. (۲)

در کتاب طلاق در شرایط خالع می فرماید:

یعتبر فی الخالع شروط أربعه البلوغ و کمال العقل و الاختیار و القصد. (۳)

۱- (۱) سوره ی نور آیه ۴

۲- (۲) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۳

۳- (۳) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۴۰

مرحوم محقق در شرایط مظاهر می فرماید:

الثانی فی المظاهر و یعتبر فیه البلوغ و کمال العقل و الاختیار و القصد. (۱)

مرحوم محقق در شرایط مولی می فرماید:

الثانی فی المؤلی و یعتبر فیه البلوغ و کمال العقل و الاختیار و القصد. (۲)

در شرایط ملاعن می فرماید:

الرکن الثانی فی الملاعن و یعتبر کونه بالغا عاقلا. (۳)

در شرایط ملاعنه می فرماید:

الرکن الثالث فی الملاعنه و یعتبر فیها البلوغ و کمال العقل و السلامه من الصمم و الخرس و أن تکون منکوحه بالعقد الدائم. (۴)

در شرایط معتق می فرماید:

و یعتبر فی المعتق البلوغ و کمال العقل و الاختیار و القصد إلی العتق و التقرب إلی الله و کونه غیر محجور علیه. (۵)

در شرایط تدبیر می فرماید:

و لا یصح التدبیر إلا من بالغ عاقل قاصد مختار جائز التصرف. (۶)

در شرایط مکاتبه می فرماید:

و یعتبر فی الموجب البلوغ و کمال العقل و الاختیار و جواز التصرف... (۷)

۱- (۴) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۴۷

۲- (۵) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۶۷

۳- (۶) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۷۲

۴- (۷) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۷۲

۵- (۸) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۸۰

۶- (۹) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۹۰

۷- (۱۰) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۹۷

در شرایط مملوک می فرماید:

و یعتبر فی المملوک البلوغ و کمال العقل لأنه لیس لأحدهما أهلیه القبول... (۱)

در شرایط حالف می فرماید:

و یعتبر فیه البلوغ و کمال العقل و الاختیار و القصد. (۲)

در شرایط حالف می فرماید:

النظر الأول فی الناذر أما الناذر فهو البالغ العاقل المسلم. (۳)

در شرایط ملتقط می فرماید:

الثانی فی الملتقط و یراعی فیه البلوغ و العقل و الحریه-. (۴)

در شرایط واجد ضالّه می فرماید:

الثانی فی الواجد- و یصح أخذ الضاله لکل بالغ عاقل- أما الصبی و المجنون- فقطع الشیخ فیهما بالجواز لأنه اکتساب-. (۵)

در صفات قاضی می فرماید:

الأول فی الصفات و یشترط فیه البلوغ و کمال العقل و الإیمان و العداله و طهاره المولد و العلم و الذکوره. (۶)

در شرایط کاتبِ قاضی می فرماید:

السابعه إذا اتخذ القاضی کاتبا وجب أن یکون بالغا عاقلا مسلما عدلا بصیرا لیؤمن انخداعه و إن کان مع ذلک فقیها کان حسنا. (۷)

۱- (۱۱) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۹۷

۲- (۱۲) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۱۳۲

۳- (۱۳) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۱۴۴

۴- (۱۴) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۲۲۵

۵- (۱۵) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۲۳۱

۶- (۱۶) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۵۹

۷- (۱۷) شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۶۸

در شرایط قاسم می فرماید:

ف یستحب للإمام أن ینصب قاسما کما کان لعلی علیه السلام.

و یشترط فیه البلوغ و کمال العقل و الإیمان و العداله و المعرفه بالحساب و لا یشترط الحریه. (1)

در شرایط مدعی می فرماید:

و یشترط البلوغ و العقل و أن یدعی لنفسه أو لمن له ولایه الدعوی عنه ما یصح منه تملکه فهذه قیود أربعه. (2)

در صفات شهود می فرماید:

الثانی کمال العقل فلا تقبل شهاده المجنون إجماعا... (3)

از شرایط تعلق حدّ به زانی می فرماید:

و یشترط فی تعلق الحد العلم بالتحریم و الاختیار و البلوغ و فی تعلق الرجم مضافا إلی ذلک الإحصان... و الاحصان فی المرأه کالإحصان فی الرجل لکن یراعی فیها کمال العقل إجماعا. (4)

از شرایط مقر به لواط می فرماید:

و یشترط فی المقر البلوغ و کمال العقل و الحریه و الاختیار فاعلا کان أو کان مفعولا... (5)

در شرایط قاذف می فرماید:

الثانی فی القاذف و یعتبر فیه البلوغ و کمال العقل. (6)

۱- (۱۸) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۹۱

۲- (۱۹) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۹۷

۳- (۲۰) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۱۱۵

۴- (۲۱) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: و ۱۳۸۱۳۷

۵- (۲۲) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۱۴۶

۶- (۲۳) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۱۵۱

در شرایط مقذوف می فرماید:

الثالث فی المقذوف و یشترط فیه الإحصان و هو هنا عباره عن البلوغ و کمال العقل و الحریه و الإسلام و العفه... (۱)

حدود هشت مورد شرط عقل و در بقیه موارد شرط کمال عقل را ذکر می کنند.

معمولا در بحث اجتهاد و تقلید که از تکلیف بحث می کنند فقها در آن جا مفصل در مورد شرائط عمومی تکلیف و مکلف یعنی بلوغ و عقل و قصد و قدرت بر تکلیف بحث می کنند؛ مرحوم محقق این جا در کتاب شرایع بحث نکرده اند؛ البته اصل بحث در کتاب اصول است که مکلف کیست؟ لابد ان یکون مجتهدا أو مقلدا أو محتاطا، مکلف به ناچار باید یا مجتهد و یا مقلد و یا محتاط باشد؛ این جا خیلی کار به بحث تکلیف و شرایط تکلیف و مکلف نداریم.

لکن عمده این است که در بعض موارد مرحوم محقق زائد بر شرائط تکلیف، کمال عقل را هم ذکر می کنند مثلا در ظهار در شرایط مظاهر می فرماید:

الثانی فی المظاهر و یعتبر فیه البلوغ و کمال العقل و الاختیار و القصد. (۲)

مرحوم محقق در بعض موارد صرف عقل را کافی نمی دانند و کمال عقل را شرط می کنند؛ که مثل معتوه که فقها آن را به ناقص العقل تفسیر می کنند خارج کنند؛ و در بعض موارد صرف عقل را کافی می دانند مثلا در طلاق در شرایط مطلق می فرماید:

ص: ۱۸۸

۱- (۲۴) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۱۵۲

۲- (۲۵) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۴۷

الشرط الثانی العقل فلا یصح طلاق المجنون و لا السکران و لا من زال عقله بإغماء أو شرب مرقد لعدم القصد. (۱)

ما از مرحوم محقق سؤال می کنیم شما شرط کمال العقل را از کجا آوردید!؟ مدرک و دلیل بر این شرط چیست؟ ما از خود ایشان جوابی از این سؤال نمی بینیم؛ مثلا در بحث طلاق که مهم تر از ظهار است؛ عقل را شرط می کنند؛ اما در ظهار کمال عقل را ذکر می کنند؛ دلیل چیست؟ اصلا آیا نقصان عقل قابل درجه بندی است که بگوییم در چه درجه ایی که هست عقل او کامل است و به چه درجه ایی که برسد ناقص العقل است!؟ شرط کمال العقل را نمی توانیم بپذیریم؛ در بحث ما صرف این که شخص مقداری ساده است اگر قذف کند بگوئیم چون کمال عقل را ندارد حدّ بر او اجرا نمی شود قابل قبول نیست؛ اگر قائل به شرط کمال العقل شویم در چنین موردی که شخص ساده ایی قذف کرده چون کمال عقل ندارد باید بگوئیم حدّ بر او جاری نمی شود؛ این قابل قبول نیست.

بحث در مواردی که مرحوم محقق شرط کمال العقل را بیان می کنند منظور ایشان شرایط تکلیف نیست؛ جای بحث آن هم در کتاب اصول است نه در کتاب فقه. البته ما دلیلی هم بر لزوم کمال العقل پیدا نکردیم.

شرایط مقذوف:

در بحث قذف در شرایط مقذوف گفتیم که مقذوف باید عاقل و بالغ و مختا و حرّ باشد.

شرط عقل برای مقذوف:

ص: ۱۸۹

۱- (۲۶) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد، صفحه: ۳

حدیثی که برای رفع حکم از غیر بالغ و مجنون به آن استناد شده است صحیح فضیل بن یسار است.

مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی أَیُّوبَ عَنْ فُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ لَا حَدَّ لِمَنْ لَا حَدَّ عَلَیْهِ- یَعْنِی لَوْ أَنَّ مَجْنُوناً قَذَفَ رَجُلًا لَمْ أَرَ عَلَیْهِ شَیْئاً- وَ لَوْ قَذَفَهُ رَجُلٌ فَقَالَ یَا زَانِ لَمْ یَکُنْ عَلَیْهِ حَدٌّ. (۱)

فضیل بن یسار می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود حد نیست برای کسی که حدّی بر علیه او نیست یعنی کسی که حدّ نمی خورد به نفع او بر علیه دیگری هم حدّ جاری نمی شود؛ مثلا اگر دیوانه ایی مردی را قذف کند بر او چیزی نمی بینم؛ همچنین اگر کسی به دیوانه هم نسبت زنا دهد؛ حدّی بر او نیست.

در این روایت بحث صبابت و غیر بالغ نیست؛ مجنون ذکر شده لکن در این مسأله فرقی بین مجنون و صبی نیست.

شرط بلوغ برای مقذوف:

روایتی که در این موضوع به آن استناد شده است؛ روایت أبی مریم أنصاری است.

مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ أَبِی مَرْیَمَ الْأَنْصَارِیِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنِ الْغُلَامِ لَمْ یَحْتَلِمْ- یَقْذِفُ الرَّجُلَ هَلْ یُجْلَدُ قَالَ لَا- وَ ذَلِکَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَذَفَ الْغُلَامَ لَمْ یُجْلَدْ. (۲)

ص: ۱۹۰

۱- (۲۷) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۱۱ باب ۱۹ از أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْکَامِهَا الْعَامَّهِ حدیث ۱

۲- (۲۸) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۱۸۵ باب ۵ از أَبْوَابُ حَدِّ الْقَذْفِ حدیث ۱

راوی می گوید از امام صادق علیه السلام سؤال کردم در مورد پسر بچه ایی که هنوز محتلم نشده یعنی بالغ نشده اگر نسبت زنا به مردی دهد آیا قذف می شود؟ حضرت فرمودند: خیر. همان طور که اگر مردی پسر بچه ایی را نسبت زنا دهد جلد نمی شود و حدّ قذف ندارد؛ اگر پسر بچه هم به مردی نسبت زنا دهد؛ حدّ قذف ندارد.

در سند روایت به خاطر قاسم بن سلیمان اشکال شده چون تعریف و تقبیحی یا مدح و ذمی در مورد او نرسیده است؛ لکن مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی در تفصیل الشریعه می فرماید:چون قاسم بن سلیمان در بعض سندهای تفسیر علیّ بن ابراهیم ذکر شده و ایشان در مقدمه کتابش جمیع روات أسانید حدیثش را توثیق کرده است؛ و در این کتاب بر نقل روایاتی که روات ثقه دارند بسنده کرده، همین مقدار برای توثیق قاسم بن سلیمان کافی است و اشکالی در سند روایت نیست.

»و فی السند قاسم بن سلیمان، و لم یرد فیه توثیق بالخصوص، إلّا أنّه من الرواه الواقعه فی بعض أسانید تفسیر علیّ بن إبراهیم «تفسیر القمّی: (۱)/ ۳۸۳ فی تفسیر قوله تعالی فی سوره النحل ۱۶: ۱۶ وَ عَلاٰمٰاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ.»، الذی صرّح فی مقدّمته بوثاقه جمیع رواه أسانید الأحادیث الوارده فی کتابه، و بأنّه اقتصر فی نقل الروایه فیه علی ما رواه الثقات، و لعلّ هذا المقدار من التوثیق یکون کافیاً« (۱)

شرط کمال العقل برای مقذوف:

ص: ۱۹۱

۱- (۲۹) تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله - الحدود؛ صفحه: ۳۷۶

دلیلی بر شرط کمال العقل برای مقذوف پیدا نکردیم.

شرط حریّت برای مقذوف:

روایت أبی بصیر

وَ عَنْهُ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنِ افْتَرَی عَلَی مَمْلُوكٍ عُزِّرَ لِحُرْمَهِ الْإِسْلَامِ. (۱)

أبی بصیر می گوید؛ امام صادق علیه السلام فرمود کسی که بر عبد و مملوکی افتراء بزند به خاطر حرمت و احترام اسلام تعزیر می شود؛ ظاهرا مراد از افتراء همان رمی به زنا و قذف است؛ اگر انسان به مملوکی نسبت زنا بدهد؛ به خاطر احترام اسلام تعزیر دارد؛ اما حدّ ندارد چون مملوك است و حرّ نیست.

شرط اسلام برای مقذوف:

روایت إسماعیل بن فَضل:

وَ عَنْ حُمَیْدِ بْنِ زِیَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَهَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَمَاعَهَ وَ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِیثَمِیِّ جَمِیعاً عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ الْفَضْلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الِافْتِرَاءِ- عَلَی أَهْلِ الذِّمَّهِ (وَ أَهْلِ الْكِتَابِ)- «لیس فی المصدر.» هَلْ یُجْلَدُ الْمُسْلِمُ الْحَدَّ فِی الِافْتِرَاءِ عَلَیْهِمْ- قَالَ لَا وَ لَكِنْ یُعَزَّرُ. (۲)

إسماعیل بن فَضل می گوید؛ از امام صادق علیه السلام سؤال کردم در مورد کسی که بر اهل ذمه و اهل کتاب افتراء بزند؛ آیا مسلمان به خاطر افتراء بر اهل ذمه و اهل کتاب حدّ می خورد؟ حضرت فمودند خیر لکن تعزیر می شود.

۱- (۳۰) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۱۸۱ و ۱۸۲ باب ۴ از أَبْوَابُ حَدِّ الْقَذْفِ حدیث ۱۲

۲- (۳۱) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۲۰۰ باب ۱۷ از أَبْوَابُ حَدِّ الْقَذْفِ حدیث ۴

چون مقذوف مسلمان نیست حدّ ندارد؛ روایت صریح در عدم حدّ و وجود تعزیر است.

شرط عفت برای مقذوف:

مرحوم محقق در آخر از شرایط مقذوف شرط عفت را ذکر می کنند؛ البته مراد از عفت، عفت از زنا و لواط است.

کسی که عفت ندارد؛ مثلا زانی رسمی و پرچم دار است؛ یا لاطی معروف است؛ اگر به او نسبت زنا یا لواط بدهند؛ قاذف حدّ ندارد؛ در موردی حدّ قذف جاری می شود که مقذوف نیز تمام شرایط را داشته باشد.

در مورد تعزیر هم هر کجا دلیل بر تعزیر داشتیم تعزیر جاری می شود و هر کجا دلیل بر تعزیر نداشته باشیم؛ تعزیر قابل قبول نیست.

حدود؛ قذف؛ أمر ثالث؛ مقذوف؛ شرایط مقذوف کتاب القضاء

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: حدود؛ قذف؛ أمر ثالث؛ مقذوف؛ شرایط مقذوف

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۵۲)

«الباب الثالث فی حد القذف

و النظر فی أمور أربعه

الأول فی الموجب ...

الثانی فی القاذف ...

الثالث فی المقذوف

و یشترط فیه الإحصان و هو هنا عباره عن البلوغ و کمال العقل و الحریه و الإسلام و العفه فمن استکملها وجب بقذفه الحد و من فقدها أو بعضها فلا حد و فیه التعزیر کمن قذف صبیا أو مملوکا أو کافرا أو متظاهرا بالزنی سواء کان القاذف مسلما أو کافرا حرا أو عبدا.

و لو قال لمسلم یا ابن الزانیه أو أمک زانیه و کانت أمه کافره أو أمه قال فی النهایه علیه الحد تاما لحرمه ولدها و الأشبه التعزیر.

ص: ۱۹۳

و لو قذف الأب ولده لم یحد و عزر و کذا لو قذف زوجته المیته و لا وارث إلا ولده.

نعم لو كان لها ولد من غيره كان لهم الحد تاما و يحد الولد لو قذف أباه و الأم لو قذفت ولدها و كذا الأقارب .»

یکی از شرایطی که برای مقذوف ذکر شده عفت است؛ اگر مقذوف معفوف نباشد؛ قاذف حدّ ندارد؛ مراد از عفت هم عفت از زنا و لواط است نه چیز دیگری، لذا اگر شخص متجاهر به فسق در غیر زنا و لواط هم باشد و کسی به او نسبت زنا یا لواط بدهد حدّ می خورد.

قواعد هم همین را اقتضا می کند؛به مفهوم روایتی در این باب استناد شده که اگر مقذوف عفیف نباشد؛ قاذف حدّ نمی خورد.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: فِي الرَّجُلِ إِذَا قَذَفَ الْمُحْصَنَةَ يُجْلَدُ ثَمَانِينَ- حُرّاً كَانَ أَوْ مَمْلُوكاً. (۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: اگر مردی شخص محصنه یعنی عفیفی را قذف کند چه آن شخص حرّ باشد و چه مملوک، قاذف هشتاد ضربه تازیانه می خورد.

به مفهوم این روایت استناد شده که اگر مقذوف محصنه نباشد قاذف هم حدّ نمی خورد.

در روایت هم داشتیم که کسی که عفت ندارد او را متهم کنید؛

... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَ الْبِدَعِ مِنْ بَعْدِي- فَأَظْهِرُوا الْبَرَاءَةَ مِنْهُمْ- وَ أَكْثِرُوا مِنْ سَبِّهِمْ- وَ الْقَوْلِ فِيهِمْ وَ الْوَقِيعَهِ- وَ بَاهِتُوهُمْ كَيْلَا يَطْمَعُوا فِي الْفَسَادِ فِي الْإِسْلَامِ- ... (۲)

۱- (۱) وسائل الشيعه جلد ۲۸ صفحه ۱۷۸ باب ۴ از أَبْوَابُ حَدِّ الْقَذْفِ حديث ۱

۲- (۲) وسائل الشيعه جلد ۱۶ صفحه ۲۶۷ باب ۳۹ از أَبْوَابُ الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ وَ مَا يُنَاسِبُهُمَا حديث ۱

امام صادق علیه السلام می فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه بعد از من اهل ریبه و بدعت را دیدید؛ از آن ها اظهار برائت کنید و آن ها را سبّ کنید و خلافشان را آشکار کنید؛...

آیا عدم عفت به معنای شهرت در زنا و لواط است که قدر متیقن آن زانیه هایی است که صاحب پرچم باشند؛ قدر متیقن کسی که به زانیه های صاحب پرچم نسبت زنا دهد؛ حدّ قذف نمی خورد؛ ولی آیا شخصی که در دادگاه به زنا متهم شده و محکوم به حدّ زنا شده و افراد معدودی مثل قاضی و رئیس دفتر و مجری حکم یا چند نفر دیگر معدود از آن خبر دارند؛ آیا او هم غیر عفیف است؛ و اگر کسی به او نسبت زنا دهد حدّ قذف نمی خورد؟ ظاهرا در این موارد عدم عفت صدق نمی کند؛ و قذف هم جایز نیست. موارد مبتلا به آن هم زیاد است.

مرحوم محقق می فرماید: »و یشترط فیه ... و العفه ... من فقدها أو بعضها فلا حد و فیه التعزیر...« در مقذوف احصان شرط است که عبارت است از بلوغ و کمال عقل و حرّیت و اسلام و عفت، کسی که احصان دارد اگر متهم به زنا یا لواط شود؛ قاذف او حدّ می خورد؛ و مقذوفی که این صفات را ندارد؛ یا بعض این صفات را ندارد؛ قاذف او تعزیر می شود؛ سؤال در مورد غیر عفیف است؟ اطلاق کلام محقق در تعزیر شامل غیر عفیف هم می شود یعنی اگر کسی به غیر عفیفی نسبت زنا دهد حدّ نمی خورد ولی تعزیر می شود.

ص: ۱۹۵

سؤال این است که آیا اگر کسی حتی به زانیه صاحب پرچم هم نسبت زنا دهد تعزیر می شود چرا؟ اکثر شرّاح شرایع می گویند اگر شخصی به غیر عفیف نسبت زنا دهد حدّ نمی خورد؛ و تعزیر هم نمی شود؛ لکن اطلاق کلام مرحوم محقق در تعزیر، شامل غیر عفیف هم می شود؛ لکن چرا شخصی که به غیر عفیف نسبت زنا می دهد تعزیر شود؛ چرا تعزیر؟ فقها در تعزیر او اشکال کردند و فرمودند تعزیر ندارد و ظاهرا حق با اکثر فقها است و نسبت دهنده زنا به غیر عفیف حدّ و تعزیر ندارد.

مرحوم محقق می فرماید: اگر شخصی به مسلمانی بگوید ای پسر زانیه یا به او بگوید مادرت زناکار است؛ و مادرش کافر یا أمه باشد؛ مرحوم شیخ در نهایه می فرماید: قاذف به خاطر احترام فرزند مسلمان حرّ، حدّ تام می خورد؛ »و کذلک إن قال لمسلم: «أمّک زانیه» أو «یا بن الزّانیه»، و کانت أمّه کافره أو أمه، کان علیه الحدّ تامّا لحرمه ولدها المسلم الحرّ.« (۱)

لکن خود مرحوم محقق می فرماید: أشبه این است که قاذف تعزیر می شود؛ »و لو قال لمسلم یا ابن الزانیه أو أمک زانیه و کانت أمه کافره أو أمه قال فی النهایه علیه الحد تاما لحرمه ولدها و الأشبه التعزیر.« خوب حرمت مسلمان شکسته شده، قاذف تعزیر می شود؛ ولی مقذوف شرط اسلام یا حریّت را نداشته پس قاذف حدّ نمی خورد؛ بله از این جهت که پسر این زن مسلمان بوده و به او اهانت شده است؛ قاذف از این جهت تعزیر می شود؛ لکن حدّ ندارد؛ حق با مرحوم محقق است و قاذف به مقذوفی که شرائط قذف در او محقق نیست؛ تعزیر دارد نه حدّ.

۱- (۳) النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ صفحه: ۷۲۵

حدود؛ قذف؛ أمر ثالث؛ مقذوف؛ شرایط مقذوف کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ قذف؛ أمر ثالث؛ مقذوف؛ شرایط مقذوف

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۵۲)

«الباب الثالث فی حد القذف

و النظر فی أمور أربعه

الأول فی الموجب ...

الثانی فی القاذف ...

الثالث فی المقذوف

و یشترط فیه الإحصان و هو هنا عباره عن البلوغ و کمال العقل و الحریه و الإسلام و العفه فمن استکملها وجب بقذفه الحد و من فقدها أو بعضها فلا حد و فیه التعزیر کمن قذف صبیا أو مملوکا أو کافرا أو متظاهرا بالزنی سواء کان القاذف مسلما أو کافرا حرا أو عبدا.

و لو قال لمسلم یا ابن الزانیه أو أمک زانیه و کانت أمه کافره أو أمه قال فی النهایه علیه الحد تاما لحرمه ولدها و الأشبه التعزیر.

و لو قذف الأب ولده لم یحد و عزر و کذا لو قذف زوجته المیته و لا وارث إلا ولده.

نعم لو کان لها ولد من غیره کان لهم الحد تاما و یحد الولد لو قذف أباه و الأم لو قذفت ولدها و کذا الأقارب .»

یکی از شرایطی که برای مقذوف ذکر شده عفت است؛ اگر مقذوف معفوف نباشد؛ قاذف حدّ ندارد؛ مراد از عفت هم عفت از زنا و لواط است نه چیز دیگری، لذا اگر شخص متجاهر به فسق در غیر زنا و لواط هم باشد و کسی به او نسبت زنا یا لواط بدهد حدّ می خورد.

ص: ۱۹۷

قدر متیقن از عفیف آن زانیه هایی است که صاحب پرچم باشند؛ فاحشه رسمی باشند؛ که الآن متأسفانه در بعض کشورها رایج است؛ در کشور ما هم قبل از انقلاب، در زمان شاه وجود داشت؛ در دوران جاهلیت هم هم به ذوات اعلام معروف بودند.

لکن بحث در مواردی بود که مثلا زنای شخص برای اطلاعات یا دادگاه ثابت شده است؛ و محکوم به زنا هم شده است؛ آیا الآن در این شرایط نسبت زنا به این شخص موجب حدّ قذف می شود یا خیر؟

اگر کسی یک بار هم زنا کند دیگر لغتا عفیف نیست؛ اما از نظر اصطلاح این شخص عفیف هست یا خیر جای بحث دارد.

عبارت مرحوم محقق در این جا کتاب شرایع با عبارتشان در کتاب مختصر النافع متفاوت است؛ این جا می فرمایند: »فی المقذوف و یشترط فیه الإحصان و هو هنا عباره عن البلوغ و کمال العقل و الحریه و الإسلام و العفه...« و در کتاب مختصر النافع فی فقه الإمامیه می فرمایند: »(الثانی) فی المقذوف. و یشترط فیه: البلوغ، و کمال العقل، و الحریه، و الإسلام، و الستر. فمن قذف صبیا أو مجنونا أو مملوکا أو کافرا أو متظاهرا بالزنا لم یحد بل یعزر.« (۱) به جای عفت، ستر را بیان می کنند؛ در شرایع به جای ستر، عفت ذکر شده است؛ در این جا کتاب شرایع از مجنون بحث نکردند اما در کتاب مختصر النافع فی فقه الإمامیه در مورد مجنون نیز بحث کرده اند.

مرحوم آیت الله خوانساری در شرح کتاب مختصر النافع مرحوم محقق در شرح شرط ستر می فرمایند: برای اعتبار ستر به روایت أبی عبیده استدلال می کنند: که حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: که اگر مردی زن محصنه ایی را قذف کند؛ هشتاد ضربه تازیانه می خورد؛ مفهوم این جمله این است که اگر زن غیر محصنه باشد قاذف حدّ ندارد؛ لکن به این استدلال اشکال می شود چون ممکن است مراد از محصنه زنی باشد که شوهرش نزد اوست و هر وقت بخواهد در اختیار اوست لذا از این جهت معنای محصنه ابهام دارد و قابل استدلال به این روایت نیست. »...و امّا اعتبار الستر فاستدلّ علیه بمعتبره سماعه عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

۱- (۱) المختصر النافع فی فقه الإمامیه؛ جلد، صفحه: ۲۲۰ و ۲۲۱

فی الرّجل إذا قذف المحصنه یجلد ثمانین» «الکافی ج ۷ ص ۲۰۵ تحت رقم ۲».

و صحیحه عبید بن زراره المتقدّمه.

و یشکل الاستفاده لأنّ المحصنه قد یراد منها من لها زوج حاضر یغدو و یروح و تکون محکومه بالرّجم، و المراد من المحصنه غیر معلوم.

و أمّا التقیید فی روایه عبیده بکون المقذوف ممّن لا یعلم منه إلّا الخیر فغیر معتبر فإنّ اعتبار العفّه فی کلمات الفقهاء لإخراج المتجاهر بالزّنی و اللّواط، و أمّا غیر المتجاهر فهو ممّن لا یعلم حاله، فالظاهر أنّه لا إشکال فی أنّ قذفه موجب للحدّ.» (۱)

عرض می کنیم در مورد بحث ما که مواردی بود که مثلا زنای شخص برای اطلاعات یا دادگاه ثابت شده است؛ و محکوم به زنا هم شده است؛ آیا الآن در این شرایط نسبت زنا به این شخص موجب حدّ قذف می شود یا خیر؟ بگوییم به دلیل این که حدّ شبهه دارد؛ و الحدود تدرء بالشبهات از این جهت، حدّ از قاذف دفع می شود نه از این جهت که زن محصنه و عفیف نیست.

مرحوم محقق می فرماید: اگر شخصی به مسلمانی بگوید ای پسر زانیه یا به او بگوید مادرت زناکار است؛ و مادرش کافر یا أمه باشد؛ مرحوم شیخ در نهایه می فرماید: قاذف به خاطر احترام فرزند مسلمان حرّ، حدّ تام می خورد؛ «و کذلک إن قال لمسلم: «أمّک زانیه» أو «یا بن الزّانیه»، و کانت أمّه کافره أو أمه، کان علیه الحدّ تامّا لحرمه ولدها المسلم الحرّ.» (۲)

۱- (۲) جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، جلد ، صفحه: ۱۰۲ و ۱۰۳
۲- (۳) النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ صفحه: ۷۲۵

لکن خود مرحوم محقق می فرماید: أشبه این است که قاذف تعزیر می شود؛ «و لو قال لمسلم یا ابن الزانیه أو أمک زانیه و کانت أمه کافره أو أمه قال فی النهایه علیه الحد تاما لحرمه ولدها و الأشبه التعزیر.» خوب حرمت مسلمان شکسته شده، قاذف تعزیر می شود؛ ولی مقذوف شرط اسلام یا حریّت را نداشته پس قاذف حدّ نمی خورد؛ بله از این جهت که پسر این زن مسلمان بوده و به او اهانت شده است؛ قاذف از این جهت تعزیر می شود؛ لکن حدّ ندارد؛ حق با مرحوم محقق است و قاذف به مقذوفی که شرائط قذف در او محقق نیست؛ تعزیر دارد نه حدّ.

استدلال قائلین به حدّ قذف برای شخصی که به مسلمانی بگوید ای پسر زانیه یا به او بگوید مادرت زناکار است؛ و مادرش کافر یا أمه باشدیک روایت است.

وَ عَنْهُ عَنْ بُنَانِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عَنْ مُوسَی بْنِ الْقَاسِمِ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ) «فی المصدر- عن موسی بن القاسم بن الحکم» جَمِیعاً عَنْ أَبَانٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: النَّصْرَانِیَّهُ وَ الْیَهُودِیَّهُ تَكُونُ تَحْتَ الْمُسْلِمِ- فَیُقْذَفُ ابْنُهَا یُضْرَبُ الْقَاذِفُ لِأَنَّ الْمُسْلِمَ قَدْ حَصَّنَهَا. (۱)

در سند بُنَانِ بْنِ مُحَمَّد مجهول است؛ ارباب رجال او را نمی شناسند؛ أبان هم مشترک بین موثّق و غیر موثّق است؛ این اشخاص را از طریق راوی یا مروی عنه شناخته می شوند؛ این روایت از این دو جهت تضعیف شده است.

۱- (۴) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۲۰۰ باب ۱۷ از أَبْوَابُ حَدِّ الْقَذْفِ حدیث ۶

امام صادق علیه السلام فرمودند: نصرانیه یا یهودیه ایی که تحت مسلم هستند یعنی شوهرشان مسلمان است اگر فرزند این زن قذف شود مثلا به او بگویند ای پسر زانیه، قاذف حدّ می خورد چون مسلمان زن را محصنه می کند.

به «یُضْرَبُ الْقَاذِفُ» استدلال شده که قاذف حدّ می خورد؛ لکن به این استدلال اشکال کرده اند که یضرب اعم از ضرب حدّی و تعزیری است؛ ممکن است مراد از ضرب تعزیر باشد نه حدّ. حضرت نفرمودند مثلا یضرب ثمانین جلده یعنی هشتاد ضربه تازیانه می خورد تا معلوم باشد مراد از ضرب حدّ است نه تعزیر.

می گوییم سیاق روایت یضرب را معنا می کند که مراد از آن حدّ است و متبادر از ضرب در روایت حدّ است؛ و به راحتی نمی توان گفت ضرب اعم از ضرب حدّی و تعزیری است و از کنار آن گذشت؛ معلوم است که مراد از روایت حدّ است و تعزیر نیست.

به مرحوم شیخ طوسی که در نهایه قائل به حدّ تام برای قاذف در این مورد شده اند پاسخ داده اند که اولا سند روایت اشکال دارد و ثانیا ضرب اعم از ضرب حدّی و تعزیری است.

ما از جهت دلالت گفتیم سیاق دال بر این است که مراد از ضرب حدّ است نه تعزیر.

مرحوم صاحب جواهر هم می فرمایند: قبول ندارند که مسلمان به خاطر غیر مسلمان قذف شود؛ روال این گونه نبوده است؛ و أشبه به حق این است که چنین قاذفی حدّ نمی خورد و تعزیر می شود. (۱) نظر اکثر فقها هم به تعزیر است. لکن عرض کردیم روایت از جهت دلالت مشکلی ندارد و لو سندش ضعیف است.

ص: ۲۰۱

۱- (۵) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۴۱۹

حدود؛ قذف؛ أمر رابع؛ احکام؛ مسأله ۱ کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ قذف؛ أمر رابع؛ احکام؛ مسأله ۱

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۵۲ و ۱۵۳)

«الباب الثالث فی حد القذف

و النظر فی أمور أربعه

الأول فی الموجب ...

الثانی فی القاذف ...

الثالث فی المقذوف ...

الرابع فی الأحکام

و فیه مسائل

الأولى إذا قذف جماعه واحدا بعد واحد فلکل واحد حد و لو قذفهم بلفظ واحد و جاءوا به مجتمعین فلکل حد واحد و لو افترقوا فی المطالبه فلکل واحد حد و هل الحکم فی التعزیر کذلک قال جماعه نعم و لا معنى للاختلاف هنا و کذا لو قال یا ابن الزانیین فالحد لهما و یحد حدا واحدا مع الاجتماع على المطالبه و حدین مع التعاقب.»

اگر کسی جمعی را یعنی حداقل سه نفر به بالا چون به دو نفر و لو ممکن است جمع گفته شود اما جماعت نیست؛ مورد قذف قرار دهد؛ مثلا به آن ها بگوید؛ أنتم زُناه در طرف قائل یعنی قاذف و در طرف مطالبه و مقذوف در هر دو طرف دو صورت قابل تصور است.

صُور قاذف:

گاهی قاذف با یک لفظ جمعی را مورد قذف قرار می دهد؛ مثلا می گوید: أنتم زُناه

گاهی قاذف با الفاظ متعدد مثلا یکی یکی را نام می برد و می گوید فلان و فلان و فلان زُناه، در این صورت قطعا قذف متعدد شده است.

متأسفانه گاهی این حرف ها در جمع انسان های بی موالات و هرزه گفته می شود که شخص به جمعی می گوید شما زناکار یا لائط هستید.

صُور مقذوف:

در طرف مقذوف هم گاهی آن ها جمعا برای مطالبه حدّ قذف حاضر می شوند و گاهی به صورت متفرق برای حدّ قذف مراجعه می کنند.

در مجموع ما چهار صورت داریم: اول آن که قاذف با لفظ واحد، جمعی را قذف می کند و آن ها جمعا مطالبه ی حدّ قذف می کنند؛ دوم آن که آن ها به صورت متفرق و جداگانه مطالبه حدّ قذف می کنند.

سوم آن که قاذف با الفاظ متعدد جمعی را قذف کند و آن ها جمعا مطالبه ی حدّ قذف می کنند؛ چهارم آن که آن ها به صورت متفرق و جداگانه مطالبه حدّ قذف می کنند.

قواعد در این موارد صُور چهارگانه چه اقتضا می کند؟ آیا ملاک تعدد در قذف است که اگر مثلا پنج نفر را قذف کرده، پنج تا قذف است و حدّ هم متعدد است و تعدد در سبب موجب تعدد در مسبب است؟ یا اگر قذف به لفظ واحد باشد؛ یک حدّ بیشتر ندارد؛ و کار به مقذوفین هم نداریم که به صورت جمعی یا متفرق مطالبه ی حدّ قذف کنند؛ بگوییم چون قذف به یک لفظ است؛ یک حدّ هم بیشتر ندارد؟ یا بگوییم و لو اگر قذف با لفظ واحد باشد؛ یک قذف بیشتر نیست ولی هر کدام از مقذوفین مستقلا حق حدّ قذف دارند؛ اگر با هم به صورت جمعی برای مطالبه ی حدّ قذف بیایند؛ یک حق قذف بیشتر ندارند؛ و اگر به صورت متفرق مطالبه ی حدّ قذف کنند؛ حق قذف هم به تعداد تفرق، متعدد می شود؟

ص: ۲۰۳

ملاک در این که حدّ قذف واحد یا متعدد باشد چیست؟ تعدد قذف ملاک است یا ملاک، مطالبه ی حدّ قذف است؟

قذف بدون مطالبه حدّ ندارد؛ قذف و مطالبه باید هر دو باشد تا قاذف حدّ قذف بخورد.

در فرض ما قاذف پنج نفر را با الفاظ متعدد قذف کرده است؛ و اسباب متعدد موجب تعدد در مسبب است که حدّ قذف است.

در تکوین امکان ندارد که سبب تعدد داشته باشد و مسبب واحد باشد؛ اما در عالم اعتبار ممکن است اسباب متعدد باشند اما مسبب واحد باشد و با هم تداخل داشته باشند؛ اگر شخصی جمعی را با لفظ واحد قذف کند مثلا به آن ها بگوید: أنتم زُناه و لو با کلمه واحد آن ها را قذف کرده اما تحلیل به اسباب متعدد می شود در واقع این جا پنج تا قذف است و لو یک لفظ بیشتر نیست.

در این مسأله چند روایت داریم که در روایت صحیح السند ملاک را تعدد و وحدت لفظ قرار داده است؛ به این صورت که اگر جمع را با یک لفظ مورد قذف قرار داده یک حدّ دارد و اگر با الفاظ متعدد آن ها را نام برده و قذف کرده، حدّ متعدد دارد؛ و در روایت دیگر که سند ضعیف تری دارد ملاک را مطالبه قرار داده که به صورت جمعی یا متفرق مطالبه ی حدّ قذف کنند؛ اگر مقذوفین با هم مطالبه ی حدّ قذف کنند؛ قاذف یک حدّ دارد؛ و اگر مقذوفین متفرق برای مطالبه ی حق قذف بیایند به تعداد تفرق، قاذف حدّ قذف دارد.

مرحوم صاحب جواهر می فرماید: قاعده ی تعدد مسبب به تعدد سبب اقتضا می کند که حدّ متعدد باشد. «إذا قذف جماعه واحدا بعد واحد فلكل واحد حد سواء جاؤوا به مجتمعين أو متفرقين بلا خلاف أجده فيه إلا من الإسكافي، فاعتبر مع ذلك الإتيان به متفرقين، و إلا ضرب حدا واحدا، بل عن الغنيه و السرائر الإجماع عليه، لقاعده تعدد المسبب بتعدد السبب، و خبر بريد العجلي ... و خبر الحسن العطار» (1)

ص: ۲۰۴

۱- (۱) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۴۲۱

به ایشان عرض می کنیم این قاعده صحیح است اگر دلیل شرعی خلاف آن نباشد.

روایات:

روایت صحیحه جمیل بن دراج

مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ افْتَرَی عَلَی قَوْمٍ جَمَاعَةً- قَالَ إِنْ أَتَوْا بِهِ مُجْتَمِعِینَ ضُرِبَ حَدّاً وَاحِداً- وَ إِنْ أَتَوْا بِهِ مُتَفَرِّقِینَ ضُرِبَ لِکُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ حَدّاً. (۱)

جمیل بن دراج می گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد مردی که جمعی را متهم به زنا کند سؤال کردم حضرت فرمودند: اگر مقذوفین با هم برای مطالبه حدّ قذف آمدند؛ قاذف یک حدّ دارد؛ و اگر مقذوفین متفرق برای مطالبه حق قذف آمدند به تعداد تفرق، قاذف حدّ قذف دارد.

در این روایت ملاک حدّ قذف مطالبه ی جمعی یا متفرق مقذوفین ذکر شده است؛ و دیگر در مورد قذف که با لفظ واحد یا متعدد بوده چیزی ذکر نشده است.

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَسَنِ الْعَطَّارِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام رَجُلٌ قَذَفَ قَوْماً- قَالَ بِکَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ قُلْتُ نَعَمْ- قَالَ یُضْرَبُ حَدّاً وَاحِداً- فَإِنْ فَرَّقَ بَیْنَهُمْ فِی الْقَذْفِ- ضُرِبَ لِکُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ حَدّاً. (۲)

ص: ۲۰۵

۱- (۲) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۱۹۲ باب ۱۱ از أَبْوَابُ حَدِّ الْقَذْفِ حدیث ۱

۲- (۳) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۱۹۲ باب ۱۱ از أَبْوَابُ حَدِّ الْقَذْفِ حدیث ۲

در سند روایت أبان بن تغلب است که مشترک بین موثق و غیر موثق است؛ و از این جهت سند روایت ضعف دارد؛ در مورد حسن عطار هم فرموده اند محبوب خاصه است.

حسن عطار می گوید: از امام باقر علیه السلام در مورد مردی که جمعی را متهم به زنا کند سؤال کردم حضرت فرمودند: آیا با لفظ واحد آن ها را متهم کرده است؟ گفتم بله، حضرت فرمودند: او فقط یک حدّ قذف دارد؛ و اگر با الفاظ متعدد آن ها را قذف کرده، برای هر یک از آن ها حدّ قذف جداگانه دارد.

مرحوم محقق و مشهور بین روایات را این گونه جمع کرده اند که اگر قاذف با الفاظ متعدد جمع را قذف کرده چه مجتمعین و چه متفرقین، مطالبه ی حدّ قذف کنند قاذف حدّ متعدد دارد؛ و اگر با لفظ واحد، جمعی را قذف کرده اگر جمع مقذوفین با هم مطالبه ی حدّ قذف کنند قاذف یک حدّ دارد و اگر مقذوفین متفرقا مطالبه ی حدّ قذف کنند به تعداد تفرق، قاذف حدّ قذف دارد؛ مشهور این گونه بین روایات جمع کرده اند.

حدود؛ قذف؛ أمر رابع؛ احکام؛ مسأله ۱ کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ قذف؛ أمر رابع؛ احکام؛ مسأله ۱

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۵۲ و ۱۵۳)

«الباب الثالث فی حد القذف

و النظر فی أمور أربعه

الأول فی الموجب ...

الثانی فی القاذف ...

الثالث فی المقذوف ...

ص: ۲۰۶

الرابع فی الأحکام

و فیه مسائل

الأولی إذا قذف جماعه واحدا بعد واحد فلکل واحد حد و لو قذفهم بلفظ واحد و جاءوا به مجتمعین فلکل حد واحد و لو افترقوا فی المطالبه فلکل واحد حد و هل الحکم فی التعزیر کذلک قال جماعه نعم و لا معنی للاختلاف هنا و کذا لو قال یا ابن

الزانیین فالحد لهما و یحد حدا واحدا مع الاجتماع علی المطالبه و حدین مع التعاقب.»

بحث در این بود که اگر کسی جماعتی را یکی یکی مورد قذف قرار دهد؛ حدّ هم متعدد می شود؛ با تعدد سبب، مسبب هم متعدد می شود؛ مشهور فرمودند: طبق روایت صحیحه جمیل بن دراج اگر قذف با لفظ واحد بود و مقذوفین با هم مطالبه حدّ قذف کردند؛ قاذف یک حدّ دارد؛ و اگر مقذوفین متفرق برای مطالبه حق قذف آمدند به تعداد تفرق، قاذف حدّ قذف دارد.

مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ افْتَرَی عَلَی قَوْمٍ جَمَاعَةً- قَالَ إِنْ أَتَوْا بِهِ مُجْتَمِعِینَ ضُرِبَ حَدّاً وَاحِداً- وَ إِنْ أَتَوْا بِهِ مُتَفَرِّقِینَ ضُرِبَ لِکُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ حَدّاً. (1)

مرحوم محقق فرع دیگری را مطرح می کنند که اگر قذف نباشد؛ لکن چیزی باشد که که موجب تعزیر است (البته در این که چیز موجب تعزیر است بین فقها اختلاف بود لکن این جا با فرض همان مبنایی است که فقیه در مورد تعزیر دارد که آیا در هر حرامی تعزیر است یا تعزیر در موارد خاص است.) اگر کسی با لفظی واحد یا متعدد به جمعی اتهام وارد کند؛ آیا یک تعزیر دارد یا چند تعزیر دارد؟ و آیا همان اختلافی که در حدّ قذف بود این جا هم در تعزیر همان اختلاف هست یا خیر؟ «و هل الحکم فی التعزیر کذلک قال جماعه نعم و لا معنی للاختلاف هنا»

۱- (۱) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۱۹۲ باب ۱۱ از أَبْوَابُ حَدِّ الْقَذْفِ حدیث ۱

اگر شخصی با یک کلام به جمعی بگوید انتم فسّاق مثل این می ماند که انتم زُناه گفته که اگر جمعا مطالبه تعزیر کنند یک تعزیر و اگر متفرق مطالبه تعزیر کنند به تعداد تفرّق تعزیر متعدد دارد؛ و اگر یکی یکی را جداگانه نسبتی داد که موجب تعزیر است به تعداد نسبت تعزیر دارد؟

ملاک اصلی در حدّ قذف چیست؟ قرآن می فرماید کسانی که زنان مُحصَن را نسبت زنا می دهند و چهار شاهد ندارند آن ها را هشتاد ضربه تازیانه بزنید.

»وَ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِینَ جَلْدَهً وَ لاَ تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَهً أَبَداً وَ أُولَئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ« (۱)

آیا قذف سبب تعدد حدّ است؟ یا مطالبه ی حدّ قذف به صورت جمعی یا تفرّق مطالبین اثر دارد؟(البته حدّ قذف از حدودی است که نیاز به مطالبه دارد و الا اگر مطالبه حدّ نباشد؛ قاذف حدّ نمی خورد.)

آیا ملاک تعدد قذف و کیفیت قاذف است؟ یا ملاک، مطالبه ی حدّ قذف است؟

ظاهرا ملاک قذف و تعدد قذف است؛ و کیفیت مطالبه ی حدّ قذف چگونه می تواند حدّ قذف را جا به جا کند!؟ کیفیت مطالبه چه تأثیری دارد!؟ این که تعدد قذف موجب تعدد حدّ قذف باشد طبق قاعده است و خلاف آن نیاز به دلیل دارد.

بحث در این است که آیا چیزی که موجب تعزیر است تعدد آن موجب تعدد تعزیر می شود یا خیر؟

عده ایی از فقها قائل به این هستند که تعزیر هم مثل حدّ می ماند و همان تفصیلی که در حدّ قذف بیان کردیم در تعزیر نیز جاری است؛ به این صورت که اگر شخصی جمعی را یکی یکی جداگانه نسبتی داد که موجب تعزیر است به تعداد نسبت تعزیر دارد؛ اگر با یک کلام به جمعی بگوید انتم فسّاق مثل این می ماند که انتم زُناه گفته که اگرجمعا مطالبه تعزیر کنند یک تعزیر و اگر متفرق مطالبه تعزیر کنند به تعداد تفرق تعزیر دارد؛ مثل مرحوم شهید در مسالک می فرماید: اذا جاز تداخل الحدّ یقتضی تداخل التعزیر الأضعف بطریق أولی اگر تداخل در حدّ جایز است به طریق أولی تداخل در تعزیر که ضعیف تر از حدّ است جایز است؛ لذا اگر شخصی با الفاظ متعدد مثلا به جماعتی به هر کدام جداگانه بگوید: تو فاسقی، تعزیر متعدد دارد؛ همچنین اگر با یک لفظ به جمعی بگوید شما فاسقید و آن ها جداگانه طلب تعزیر کنند؛ این شخص، تعزیر متعدد دارد؛ و اگر به صورت جمعی طلب تعزیر کنند این شخص تعزیر واحد دارد.

۱- (۲) سوره ی نور آیه ۴

«المشهور بين الأصحاب أن حكم التعزير حكم الحدّ فی التفصیل السابق، فیتعدّد علی فاعله إذا تعدّد سببه بألفاظ متعدّده لجماعه، بأن قال لکلّ منهم: إنه فاسق مثلا. و کذا مع اتّحاد اللفظ و مجیئهم به متفرّقین، و یتّحد مع مجیئهم به مجتمعین. و لا نصّ علی حکم التعزیر بخصوصه، لکن تداخل الحدّ یقتضی تداخل التعزیر الأضعف بطریق أولی. و أما التعدّد فهو باق علی حکم الأصل.» (۱)

بعضی از فقها هم گفته اند اصلا تعزیر به دست حاکم و قاضی است؛ و قاضی است که مقدار حدّ را مشخص می کند؛ و دیگر جای این مباحث نیست؛ مثل مرحوم صاحب جواهر به این نظر اشکال می گیرند که اگر قائل به تعدد تعزیر شویم؛ ممکن است در جایی که عدد مقذوفین بیش از عدد حدّ باشد؛ یعنی بیش از هشتاد نفر باشند؛ لازمه اش این است که تعزیر أشدّ از حدّ شود.

«...و فیه أنه یمکن أن تظهر الفائده فی ما لو زاد عدد المقذوفین علی عدد أسواط الحد، فإنه مع الحکم بتعدد التعزیر یجب ضربه أزید من الحد لیخص کل واحد منهم سوطا فصاعدا، و علی القول باتحاده لا یجوز له بلوغ الحد بالتعزیر مطلقا،...» (۲)

البته این مطلب قابل قبول نیست؛ چون تعزیر در هر نوبت باید کمتر از حدّ باشد؛ نه این که در مجموع هم در تعزیر، لازم باشد که کمتر از حدّ باشد؛ این مطلب قابل قبول نیست. این مطلب قابل بحث است که بیشتر در مورد آن بحث خواهیم کرد.

ص: ۲۰۹

۱- (۳) مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ۴۴۴

۲- (۴) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۴۲۲ و ۴۲۳

حدود؛ قذف؛ أمر رابع؛ احکام؛ مسأله ۱ و ۲ کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ قذف؛ أمر رابع؛ احکام؛ مسأله ۱ و ۲

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۵۲ و ۱۵۳)

«الباب الثالث فی حد القذف

و النظر فی أمور أربعه

الأول فی الموجب ...

الثانی فی القاذف ...

الثالث فی المقذوف ...

الرابع فی الأحکام

و فیه مسائل

الأولی إذا قذف جماعه واحدا بعد واحد فلکل واحد حد و لو قذفهم بلفظ واحد و جاءوا به مجتمعین فلکل حد واحد و لو افترقوا فی المطالبه فلکل واحد حد و هل الحکم فی التعزیر کذلک قال جماعه نعم و لا معنی للاختلاف هنا و کذا لو قال یا ابن الزانیین فالحد لهما و یحد حدا واحدا مع الاجتماع علی المطالبه و حدین مع التعاقب.

الثانیه حد القذف موروث

یرثه من یرث المال من الذکور و الإناث و عدا الزوج و الزوجه.»

مسأله این بود که اگر قاذف با الفاظ متعدد جمعی را قذف کرده چه مجتمعین و چه متفرقین، مطالبه ی حدّ قذف کنند قاذف حدّ متعدد دارد؛ و اگر با لفظ واحد، جمعی را قذف کرده اگر جمع مقذوفین با هم مطالبه ی حدّ قذف کنند قاذف یک حدّ دارد و اگر مقذوفین متفرقا مطالبه ی حدّ قذف کنند به تعداد تفرق، قاذف حدّ قذف دارد؛ مشهور این گونه بین روایات جمع کرده اند.

ص: ۲۱۰

بعد مرحوم محقق فرع دیگری را مطرح می کنند که اگر قذف نباشد؛ لکن چیزی باشد که که موجب تعزیر است؛ اگر کسی با

لفظی واحـد یا متعـدد به جمعی اتهام وارد کنـد؛ آیا یک تعزیر دارد یا چنـد تعزیر دارد؟ و آیا همان اختلافی که در حدّ قذف بود این جـا هم در تعزیر همـان اختلاـف هست یـا خیر؟ «و هل الحکم فی التعزیر کـذلک قال جماعه نعم و لا معنی للاختلاف هنا»

مثل مرحوم شـهید در مسالک می فرماید: اذا جاز تداخل الحدّ یقتضـی تداخل التعزیر الأضعف بطریق أولی (۱) اگر تداخل در حدّ جایز است به طریق أولی تـداخل در تعزیر که ضـعیف تر از حـدّ است جایز است؛ لذا اگر شخصـی با الفاظ متعدد مثلا به جماعتی به هر کدام جداگانه بگوید: تو فاسقی، تعزیر متعدد دارد؛ همچنین اگر با یک لفظ به جمعی بگوید شما فاسقید و آن ها جداگانه طلب تعزیر کنند؛ این شـخص، تعزیر متعدد دارد؛ و اگر به صورت جمعی طلب تعزیر کنند این شخص تعزیر واحد دارد.

مرحوم محقق می فرمایـد: «و هـل الحکم فی التعزیر کـذلک قـال جمـاعه نعم و لاـ معنی للاختلاف هنا» اختلاف در تعزیر معنا نـدارد؛ تعزیر در اختیـار حـاکم است و حـاکم هر گونه بخواهـد عمل می کنـد؛ و این که اتهام با لفظ واحـد یا متعـدد باشـد و همچنین این که متهمین مجتمعا یا متفرقا بیایند أثری ندارد؛ چون تعزیر در اختیار حاکم است.

مرحوم صاحب جواهر (۲)

ص: ۲۱۱

۱- (۱) مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ۴۴۴

۲- (۲) جواهر الکلام فی شـرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۴۲۲ و ۴۲۳ «و هل الحکم فی التعزیر کـذلک؟ قال جماعه منهم المفید و سـلار علی ما حکی نعم بل فی المسالک نسبته إلی المشهور للأولویه خلافا للمحکی عن ابن إدریس من العدم، لکونه من القیـاس الممنوع و نفی المصـنف الخلاـف، فقال و لا معنی للاختلاف هنا و ذلک لأن التعزیر منوط بنظر الحاکم، و لیس له بالنسبه إلی کل واحد حد محدود، فهو یؤدب بسباب الجماعه بغیر القذف بما یراه.

(۱)

و صاحب مسالک (۲)

(۳) می فرمایند اختلاف معنا دارد و بدون وجه نیست؛ چون گاهی کسانی که مورد توهین قرار گرفته اند جمعشان بیش از تعداد حدّ باشد؛ مثلا شخصی به نود نفر بگوید انتم الفسّاق و نام آن ها را جداگانه ببرد یا با یک لفظ آن ها را متهم کند اما آن ها به صورت متفرق مطالبه ی تعزیر کنند؛ این جا اگر حاکمی که تعزیر در اختیار اوست بخواهد برای هر نفر حتی یک تازیانه بزند در مجموع نود تازیانه می شود که از حدّ، که هشتاد ضربه است بیشتر می شود و تعداد تعزیر از حدّ بیشتر می شود؛ لذا اختلاف معنادار می شود.

ص: ۲۱۲

۱- (۳) و فیه أنه یمکن أن تظهر الفائده فی ما لو زاد عدد المقذوفین علی عدد أسواط الحد، فإنه مع الحکم بتعدد التعزیر یجب ضربه أزید من الحد لیخص کل واحد منهم سوطا فصاعدا، و علی القول باتحاده لا یجوز له بلوغ الحد بالتعزیر مطلقا، نعم فی کشف اللثام إذا کان التأدیب لله تعالی کقذف الکفار و المجانین اتجه ما قاله، بل فی المسالک «و قد تظهر الفائده فی صوره النقصان أیضا» قلت: قد یقال: إن المراد بایکاله إلی نظر الحاکم ما یشمل جعله السوط الواحد عن التعزیر المتعدد لعظم الشخص مثلا و نحو ذلک، و الله العالم.»

۲- (۴) مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ۴۴۵ «و المصنف- رحمه اللّه- حقّق هنا أنه لا معنی للاختلاف فی التعزیر، لأن المرجع فی کمّیته إلی نظر الحاکم. و حینئذ فلا یفرّق فیه بین المتّحد و المتعدّد، لأنه إذا رأی صلاحا فی زیادته علی المعزّر زاده بما یصلح أن یکون صالحا للتعدّد علی تقدیر نقصانه عن ذلک، و بالعکس.

۳- (۵) و یمکن أن یظهر للاختلاف معنی [یدلّ] علی تقدیر زیاده عدد المقذوفین عن عدد أسواط الحدّ، فإنه مع الحکم بتعدّد التعزیر یجب ضربه أزید من الحدّ لیخصّ کلّ واحد منهم سوطا فصاعدا، و علی القول باتّحاده لا یجوز له بلوغ الحدّ بالتعزیر مطلقا. و قد تظهر الفائده فی صوره النقصان أیضا.»

مرحوم صاحب مسالک می فرمایند: نه تنها اگر متهمین تعدادشان اکثر از تعداد حدّ باشد اختلاف معنا دارد؛ بلکه در اقل هم اختلاف معنا دارد؛ مثلا اگر شخصی پنج یا پنجاه نفر را متهم کند و حاکم بخواهد به خاطر اهمیت شخص اهانت شونده نفر اول سی ضربه شلاق به متهم بزند؛ به نفر دوم چهل ضربه و به خاطر نفر سوم مثلا سی ضربه شلاق بزند در اقل هم تعداد تعزیر از حدّ بیشتر می شود.

لذا این که مرحوم محقق فرمودند: اختلاف معنا ندارد؛ «و هل الحکم فی التعزیر کذلک قال جماعه نعم و لا معنی للاختلاف هنا» حرفشان قابل قبول نیست.

بنده عرض می کنم ابتدا بحث را سراغ همان قذف می بریم طبق نظر مشهور اگر شخصی جمعی را با لفظ واحد به زنا یا لواط متهم کند و آن ها به صورت جمعی مطالبه حدّ کنند قاذف حدّ واحد دارد؛ اما اگر جمع را با الفاظ متعدد متهم کند یا با لفظ واحد متهم کند و آن ها متفرقا مطالبه ی حدّ قذف کنند طبق نظر خود مشهور حدّ هم متعدد می شود و یک حدّ نیست؛ با مطالبه شخص اول هشتاد ضربه تازیانه می خورد با مطالبه نفر دوم و سوم و بقیه هم همین گونه است برای هر مطالبه یا هر نسبت زنا یک حدّ مستقل می خورد؛ حال اگر بگوییم تعزیر هم مانند حدّ می ماند؛ و اختیار تعزیر هم در اختیار حاکم است؛ خوب چه اشکال دارد که مجموع تعزیر شخص بیش از حدّ باشد؛ بله در هر نوبت تعزیر نباید تعزیر، بیش از حدّ باشد؛ لکن در مجموع تعزیر چه اشکالی دارد که تعدادش از تعداد حدّ بیشتر باشد؛ لذا اگر شخصی مثلا در سه نوبت تعزیر شود و مثلا هشتاد ضربه شلاق بخورد منافاتی با این که تعزیر باید کمتر از حدّ باشد ندارد؛ چون در هر نوبت تعزیر کمتر از حدّ، تعزیر شده است؛ و صدق می کند که تعزیر ما دون حدّ است؛ در هر نوبت تعزیر ما دون حدّ است و اشکالی هم ندارد؛ و محظوری هم لازم نمی آید.

بعـد مرحوم محقق می فرماید: «و کذا لو قال یا ابن الزانیین فالحد لهما و یحد حدا واحدا مع الاجتماع علی المطالبه و حدین مع التعاقب.»

گاهی شـخص به طرف می گوید یابن الزانی فقط پدر او را متهم به زنا کرده است؛ و گاهی می گوید یابن الزانیه فقط مادر او را متهم به زنـا کرده است؛ امـا وقتی می گویـد یابن الزانین، هم پـدر و هم مادر او را متهم به زنا کرده است؛ مرحوم محقق می فرمایـد: اگر پـدر و مادر با هم مطالبه ی حـدّ قذف کنند؛ قاذف یک حدّ دارد و اگر جداگانه مطالبه ی حدّ قذف کنند؛ قاذف دو حدّ دارد.

ما همان گونه که سابقا هم بیان کردیم ملاک را تعـدد قذف و قاذف می دانیم؛ تعدد مقذوفین و مطالبه ی جمعی یا متعدد حدّ قذف، چه تأثیری در تعدد حدّ می تواند داشته باشد!؟

قرآن می فرماید کسانی که زنان مُحصَن را نسبت زنا می دهند و چهار شاهد ندارند آن ها را هشتاد ضربه تازیانه بزنید.

«وَ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَ‍ِنَاتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِینَ جَلْدَهً وَ لاَ تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَهً أَبَداً وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (1)

در تشریع ملاک قذف است؛ ملاک قذف و قاذف است نه مقذوف و مطالبه ی مقذوف.

لـذا در یابن الزانین یک قـذف بیشتر نیست؛ چون یک لفظ و قـذف بیشتر نیست؛ پس یک حـدّ هم بیشتر ندارد چه مقذوفین با هم مطالبه ی حدّ قذف کنند و چه متفرق.

مسأله ۲: ارث قذف

۱- (۶) سوره ی نور آیه ۴

«الثانیه حد القذف موروث

یرثه من یرث المال من الذکور و الإناث و عدا الزوج و الزوجه.»

مرحوم محقق می فرمایـد: هر کس از مرد و زن، مـال را إرث می برد؛ حـدّ قـذف را هم إرث می برد مگر زن و شوهر که حدّ قذف را إرث نمی برند.

وقتی إرث قـذف مثل إرث مال می مانـد طبعا بایـد طبقه و رتبه هم در إرث لحاظ شود؛ تا طبقه اول إرثماننـد فرزند و پدر و مادر هسـتند إرث به طبقه دوم که خواهر و برادر باشـند نمی رسد؛ و ورثه هم همان حکم خود مورث را دارند که اگر با دیگر مقـذوفین با هم مطالبه ی حدّ قذف کنند در صورتی که قذف با لفظ واحد باشد؛ حدّ قاذف یکی است؛ و اگر متعدد مطالبه ی حدّ قذف کنند؛ حدّ هم متعدد می شود.

البته از جهتی هم حـدّ قـذف به إرث نمی رسـد لـذا گفته می شود که حـدّ قـذف یورث و لا یورث چون از جهتی به إرث می رسد یورث است؛ و از جهتی تمام احکام إرث را ندارد؛ مثلا اگر یکی از ورّاث مطالبه حدّ قذف کرد و لو بقیه وارثین ببخشند حدّ اجرا می شود؛ حدّ قابل تقسیم و حصه نیست که بخواهند تقسیم کنند؛ لذا حدّ لا یورث است.

ریشه مسأله هم یک روایت است.

مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ إِنَّ الْحَدَّ لَا یُورَثُ کَمَا تُورَثُ الدِّیَهُ وَ الْمَالُ وَ الْعَقَارُ- وَ لَکِنْ مَنْ قَامَ بِهِ مِنَ الْوَرَثَهِ فَطَلَبَهُ فَهُوَ وَلِیُّهُ- وَ مَنْ (لَمْ) «فی الکافی- لهما» یَطْلُبْهُ فَلَا حَقَّ لَهُ- وَ ذَلِکَ مِثْلُ رَجُلٍ قَذَفَ رَجُلًا وَ لِلْمَقْذُوفِ أَخٌ- فَإِنْ عَفَا عَنْهُ أَحَدُهُمَا کَانَ لِلْآخَرِ أَنْ یَطْلُبَهُ بِحَقِّهِ- لِأَنَّهَا أُمُّهُمَا جَمِیعاً وَ الْعَفْوُ إِلَیْهِمَا «فی الکافی- لهما.» جَمِیعاً. (۱)

ص: ۲۱۵

۱- (۷) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۴۵ باب ۲۳ از أَبْوَابُ مُقَدِّمَاتِ الْحُدُودِ وَ أَحْکَامِهَا الْعَامَّهِ حدیث ۱

در سند عمار ساباطی است که منسوب به فطحی بودن است؛ لکن اهل رجال گفته اند از شاگردان برجسته صادقین علیهما السلام است و موثق است؛ و روایت او هم قابل قبول است.

عمار ساباطی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که از حضرت شنیدم که حضرت فرمودند: حدّ إرث برده نمی شود آن گونه که دیه و مال و عقار إرث برده می شود؛ و هر کدام از ورثه که حدّ را طلب کند او ولیّ ارث است؛ و کسی که مطالبه حدّ نکند حقی ندارد؛ بعد حضرت مثال می زنند به این صورت که اگر شخصی مردی را قذف کند مثلا به او گفته یابن الزانیه، خوب مادر او حق مطالبه ی قذف پیدا می کند؛ و ظاهرا مادر فوت کرده است و حق قذف او به إرث فرزندان رسیده است؛ و برای این شخص مواجه برادری باشد؛ اگر یکی عفو کند دیگری می تواند مطالبه ی حدّ کند؛ چون آن زن مادر هر دو بوده و در صورتی قاذف عفو می شود که هر دو عفو کنند.

حدود؛ قذف؛ أمر رابع؛ احکام؛ مسأله ۳ کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ قذف؛ أمر رابع؛ احکام؛ مسأله ۳

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۵۳)

«الباب الثالث فی حد القذف

و النظر فی أمور أربعه

الأول فی الموجب ...

الثانی فی القاذف ...

الثالث فی المقذوف ...

الرابع فی الأحکام

و فیه مسائل

ص: ۲۱۶

الأولی إذا قذف جماعه واحدا بعد واحد فلکل واحد حد و لو قذفهم بلفظ واحد و جاءوا به مجتمعین فلکل حد واحد و لو افترقوا فی المطالبه فلکل واحد حد و هل الحکم فی التعزیر کذلک قال جماعه نعم و لا معنی للاختلاف هنا و کذا لو قال یا ابن الزانیین فالحد لهما و یحد حدا واحدا مع الاجتماع علی المطالبه و حدین مع التعاقب.

الثانیه حد القذف موروث

یرثه من یرث المال من الذکور و الإناث و عدا الزوج و الزوجه.

الثالثه لو قال ابنک زان أو لائط أو بنتک زانیه

فالحد لهما لا للمواجه فإن سبقا بالاستیفاء أو العفو فلا بحث و إن سبق الأب قال فی النهایه له المطالبه و العفو و فیه إشکال لأن المستحق موجود و له ولایه المطالبه فلا یتسلط الأب کما فی غیره من الحقوق.»

مسأله ۳: قذف به فرزند

اگر شخصی به دیگری بگوید: پسر تو زناکار یا لاطی است؛ یا دخترت زناکار است؛ یعنی با مواجه قرار دادن پدر، پسر یا دخترش را قذف کند؛ حدّ برای هر دو نفر یعنی هم پدر و هم فرزند هر دو هست؛ و اختصاص به مقذوف ندارد.

با وجود این که مقذوف فرزند است و پدر نیست ولی حق مطالبه ی حدّ به پدر بما هو ولیّ سرایت می کند چون ولیّ است او هم می تواند حدّ قذف را مطالبه کند.

اگر پدر و فرزند با هم برای استیفای حق یا عفو مراجعه کردند بحثی در آن نیست؛ لکن اگر پدر ابتدا رفت و عفو کرد آیا فرزند حق مطالبه ی حدّ قذف را دارد؟ مرحوم شیخ در نهایه (۱) فرموده پدر حق مطالبه ی حدّ را دارد.

۱- (۱) النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ صفحه: ۷۲۳

»فإن قال: «ابنک زان أو لائط» أو «بنتک زانیه» أو «قد زنت»، کان علیه الحدّ، و للمقذوف المطالبه بإقامه الحدّ علیه، سواء کان ابنه أو بنته حیّین أو میّتین، و کان إلیه أیضا العفو، إلّا أن یسبقه الابن أو البنت إلی العفو. فإن سبقا إلی ذلک، کان عفوهما جائزا.« (۱)

لکن مرحوم محقق می فرماید: در این مسأله اشکال است؛ برای این که خود مستحق که فرزند باشد موجود است؛ و خودش ولایت مطالبه ی حدّ را دارد؛ لذا پدر تسلطی بر مطالبه ی حدّ ندارد؛ کما این که در غیر باب قذف نیز این گونه است که با وجود مستحق، پدر حقی ندارد.

این مسأله در بحث ولایت مورد اختلاف شدید است؛ که حدود و ثغور ولایت تا چه اندازه است؛ و ولیّ تا کجا می تواند تصرف کند؛ در بحث فقه القرآن ما این بحث ولایت را مفصل بیان کرده ایم؛ آن جا بیان کردیم که قدر متیقن از ولایت پدر بر فرزند در صورت صِغر سن یا سفه فرزند است؛ که آیه شریفه و روایات صحیح السند بر آن دلالت می کند؛ مثلا پدر قطعا در اموال و حقوق فرزند ولایت دارد؛ پدر می تواند برای فرزندش ولایتا زن بگیرد اما این که بتواند ولایتا همسر فرزندش را طلاق دهد مورد بحث و اختلاف است.

قدر متیقن از ولایت پدر بر فرزند در صورت صِغر و کوچک بودن فرزند یا در صورت سفه فرزند است؛ و روایاتی که به این مضمون است که »أَنْتَ وَ مَالُکَ لِأَبِیکَ« بر این مطلب دلالت می کند.

۱- (۲) النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ صفحه: ۷۲۳

وَ عَنْهُ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ لِرَجُلٍ أَنْتَ وَ مَالُکَ لِأَبِیکَ... (۱)

اگر أنت و مالُک باشد یعنی تو و مالت برای پدرت هستی اما اگر أنت و مالَک باشد یعنی تو و آن چه برای توست اعم از حقوق و مال برای پدرت است.

آیا روایات ولایت پدر بر فرزند آن قدر اطلاق دارد که شامل این هم بشود که مثلا پدر بتواند همسر فرزندش را طلاق دهد؛ مورد بحث و اختلاف است. بعضی گفته اند ولایت پدر آن قدر اطلاق دارد که می تواند همسر فرزندش را هم طلاق دهد؛ ما می گوییم قطعا پدر چنین ولایتی را ندارد؛ همان گونه که بیان شد قدر متیقن از ولایت جایی است که فرزند صغیر یا سفیه باشد.

معنای ولایت:

اصلا ولایت به چه معناست؟ به معنای حفظ منفعت و غبطه طرف است؛ یعنی خود مولّی علیه نمی تواند حافظ منفعت و غبطه ی خودش باشد؛ ولیّ او برایش این کار را انجام می دهد؛ ولایت در همه جا به معنای حفظ غبطه و منفعت طرف است چه در ولایت پدرو جدّ بر فرزند و چه در ولایت عدول از مؤمنین تا برسد به مسأله ولایت فقیه همه به همین معناست.

این که مرحوم محقق فرمودند: »فالحد لهما لا للمواجه« حدّ برای پدر و فرزند هر دوست می گوییم پدر که قذف نشده که حدّ قذف داشته باشد لکن چون مورد اهانت و توهین قرار گرفته، حق عار و ننگ دارد چون به او اهانت شده است؛ که آن هم مستوجب تعزیر است؛ و فرزند چون قذف شده است حق مطالبه ی حدّ قذف دارد.

۱- (۳) وسائل الشیعه جلد ۱۷ صفحه ۲۶۳ باب ۷۸ از أَبْوَابُ مَا یُکْتَسَبُ بِهِ حدیث ۲ و روایات زیاد دیگری نیز با همین لفظ از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است.

مسأله این بود که اگر پـدر عفو کرد؛ حق مطالبه ی فرزنـد معفوّ قرار می گیرد؟ خیر چون فرزنـد موجود است و می توانـد حق خودش را استیفـا کنـد و به تعبیر مرحوم محقق، مسـتحق موجود است و برای او مطـالبه حـدّ است؛ و پـدر هم مسـلط بر این أمر نیست که بتواند عفو کند.

البته در محـدوده ولا‌یـت که تـا کجـاست بین فقها اختلاف است؛ ولایت هم همان گونه که عرض کردیم به معنای حفاظت از منفعت و حفـظ غبطه مولّی علیه است؛ حتی ولّ فقیه که در أعلی مراتب ولا‌یـت است نمی توانـد خلا‌ف مصالـح و منافع مولیّ علیهم اقدام کند؛ اصلا معنای ولایتش حفظ غبطه و منفعت مولّی علیهم است.

خلاصه وُلات به عنوان ولایت در شعاع حفظ منفعت و غبطه مولّی علیهم حق تصـرف و اقدام دارند؛ در مسأله ما هم پدر نمی تواند حق فرزند در مطالبه ی حدّ قذف را از بین ببرد و عفو کند؛ مگر این که به غبطه او باشد.

حدود؛ قذف؛ أمر رابع؛ احکام؛ مسأله ۳ و ۴ کتاب القضاء

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: حدود؛ قذف؛ أمر رابع؛ احکام؛ مسأله ۳ و ۴

مأخذ: (شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام محقق حلّی، نجم الدین، جعفر بن حسن، جلد ۴ صفحه ۱۵۳)

«الباب الثالث فی حد القذف

و النظر فی أمور أربعه

الأول فی الموجب ...

الثانی فی القاذف ...

الثالث فی المقذوف ...

الرابع فی الأحکام

و فیه مسائل

...

الثالثه لو قال ابنک زان أو لائط أو بنتک زانیه

ص: ۲۲۰

فالحد لهما لا للمواجه فإن سبقا بالاستيفاء أو العفو فلا بحث و إن سبق الأب قال فی النهایه له المطالبه و العفو و فیه إشکال لأن المستحق موجود و له ولایه المطالبه فلا یتسلط الأب کما فی غیره من الحقوق.

الرابعه إذا ورث الحد جماعه لم یسقط بعضه بعفو البعض

و للباقین المطالبه بالحد تاما و لو بقی واحد أما لو عفا الجماعه أو کان المستحق واحدا فعفا فقد سقط الحد و لمستحق الحد أن یعفو قبل ثبوت حقه و بعده- و لیس للحاکم الاعتراض علیه و لا یقام إلا بعد مطالبه المستحق.«

مسأله ۳: قذف به فرزند

بحث در این بود که اگر پدری مخاطب قرار گرفت و فرزندش را قذف کردند؛ یعنی شخصی به دیگری بگوید: پسر تو زناکار یا لاطی است؛ یا دخترت زناکار است؛ یعنی با مواجه قرار دادن پدر، پسر یا دخترش را قذف کند؛ حدّ برای هر دو نفر یعنی هم پدر و هم فرزند هر دو هست؛ و اختصاص به مقذوف ندارد.

مرحوم محقق فرمود: با وجود این که مقذوف فرزند است؛ پدر حق دارد که درخواست اجرای حدّ بر قاذف کند؛ حق مطالبه ی حدّ به پدر بما هو ولیّ سرایت می کند چون ولیّ است او هم می تواند حدّ قذف را مطالبه کند.

اگر پدر و فرزند با هم برای استیفای حق یا عفو مراجعه کردند بحثی در آن نیست؛ لکن اگر پدر ابتدا رفت و عفو کرد آیا فرزند حق مطالبه ی حدّ قذف را دارد؟ مرحوم شیخ در نهایه (۱) فرموده پدر حق مطالبه ی حدّ را دارد.

۱- (۱) النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ صفحه: ۷۲۳

«فإن قال: «ابنک زان أو لائط» أو «بنتک زانیه» أو «قد زنت»، کان علیه الحدّ، و للمقذوف المطالبه بإقامه الحدّ علیه، سواء کان ابنه أو بنته حیّین أو میّتین، و کان إلیه أیضا العفو، إلّا أن یسبقه الابن أو البنت إلی العفو. فإن سبقا إلی ذلک، کان عفوهما جائزا.» (۱)

لکن مرحوم محقق می فرماید: در این مسأله اشکال است؛ برای این که خود مستحق که فرزند باشد موجود است؛ و خودش ولایت مطالبه ی حدّ را دارد؛ لذا پدر تسلطی بر مطالبه ی حدّ ندارد؛ کما این که در غیر باب قذف نیز این گونه است که با وجود مستحق، پدر حقی ندارد.

بحث در این بود که آیا پدر حق اجرای حدّ یا عفو را دارد یا خیر؟ مشهور فرموده اند: پدر و لو برای او ننگ و عار حاصل شده ولی حق اجرای حدّ و عفو را ندارد؛ حداکثر این است که به او توهین شده و می تواند مطالبه ی تعزیر کند.

مرحوم شیخ در نهایه (۲) فرموده پدر حق مطالبه ی حدّ را دارد.؛ لکن مشهور می فرمایند: پدر چنین حقی ندارد.

مرحوم صاحب مسالک می فرمایند: قذف برای فرزند است و پدر که مواجه است قذف نشده است؛ چون نسبتی به او داده نشده است؛ و حق مطالبه ی حدّ و عفو هم برای مقذوف است که فرزند باشد نه پدر، چون او مقذوف نیست؛ نظر اکثر فقها هم همین است؛ مرحوم شیخ در کتاب نهایه (۳) فرموده پدر حق مطالبه ی حدّ و عفو را دارد؛ و در کتاب مختلف برای این حرف استدلال شده چون عار و ننگ برای پدر واقع شده او چنین حقی دارد؛ لکن مگر هر کس مورد عار واقع شد؛ برای او حق اجرای حدّ پیدا می شود!؟ و کبرا هم که پدر حق مطالبه ی حدّ و عفو را داشته باشد ممنوع است.

۱- (۲) النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ صفحه: ۷۲۳

۲- (۳) النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ صفحه: ۷۲۳

۳- (۴) النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ صفحه: ۷۲۳

«قـد تقـدّم أن قوله: «ابنـك كـذا» و نحوه قـذف للمنسوب إليه لا ـ للمواجه، لأـنه لم ينسب إليه فعلاـ قبيحـا. و لازم ذلك أن حقّ المطالبه و العفو فيه للمقذوف لا للمواجه، كما فی غيره من الحقوق. و إلی هذا ذهب الأكثر.

و قـال الشـيخ فی النهـايه: إن للأـب العفو و الاستيفـاء. و احتـجّ له فی المختلف بـأن العار لاحق به، فله المطالبه بالحـدّ و العفو. و الكبری ممنوعه.» (۱)

مرحوم صاحب جواهر بعد از اين كه استدلال به اين كه چون پدر مورد عار و ننگ واقع شده، پدر حق مطالبه ی حدّ را داشته باشد را نمی پذيرند می فرمايد: بله در صورتی كه فرزند صـلاحيت استيفای حق خودش را نداشـته باشد؛ مثل اين كه صـغير يا سفيه باشـد در اين صورت پـدر حق مطالبه ی حـدّ را دارد؛ همچنين بعيـد نيست كه بگوئيم اگر مفسـده ايی در كار نباشد پدر حق عفو حدّ فرزندش را هم دارد؛ چون دليل مطلق است؛ گر چه بعضی به اين نظر اشكال می كنند.

«لو قـال القـاذف لآـخر ابنـك زان أو لائـط أو بنتـك زانيه فالحـد لهمـا لا للمواجه لأنهما المنسوب إليه دونه، فإنه لم ينسب إليه قبيحـا، و حينئـذ فالمطـالبه لهمـا لاـ له فـان سـبقا بالاستيفـاء أو العفو فلاـ بحث و لا خلاف و إن سـبق الأب بأحـدهما فالأكثر بل المشهور علی عدم كون ذلك شيئا كما فی غيره من الحقوق.

و لكن قال الشيخان فی محكی المقنعه و النهايه:

له المطالبه و العفو لأن العار لا حق له و فيه إشـكال، لأن المستحق موجود و له ولايه المطالبه، فلا يتسلط الأب كما فی غيره، من الحقوق نعم له الاستيفاء إذا فرض ولايته عليهما علی وجه لا يصـلحان لاستيفائه، كما إذا كانا صـغيرين و ورثاه، بل لا يبعد أن له العفو أيضا مع عدم المفسده للإطلاق و إن استشكل فيه بعض.» (۲)

۱- (۵) مسالك الأفهام إلی تنقيح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ۴۴۶

۲- (۶) جواهر الكلام فی شرح شرائع الإسلام؛ جلد: ، صفحه: ۴۲۴ و ۴۲۵

عرض می کنیم این مبنا را بایـد پـذیرفت که اساس ولایت بر رعایت غبطه ی مولّی علیه است؛ ولّی در هر درجه ایی که هست بایـد غبطه مولّی علیه را رعایت کنـد؛ چه در ولایت پـدر بر فرزنـد و چه در ولایت عدول مؤمنین و چه در ولایت فقیه که ولّی فقیه باید غبطه ی عموم مسلمین را در نظر بگیرد.

حق بـا مشـهور و مرحوم محقق است که در چنین مواردی ولاـیت پـدر قابـل قبول نیست؛ و کلیت حرف شـیخان مرحوم شـیخ طوسی و مرحوم شیخ مفید در ولایت پدر بر فرزند را قبول نداریم.

مسأله ۴:

اگر شخصی مورد قذف قرار گرفت و از دنیا رفت و حق حدّ قذف او به إرث رسد؛ اگر عده ایی از وارثین عفو کنند؛ حق بقیه ساقـط نمی شود و آن هـا می تواننـد استیفـای حق حـدّ کننـد؛ این در مورد یک نفر است در جمع هم همین طور است که اگر جمعی مورد قـذف قرار گرفتند؛ به این صورت که اگر قاذف با الفاظ متعدد جمعی را قذف کرده چه مجتمعین و چه متفرقین، مطالبه ی حـدّ قـذف کننـد قاذف حدّ متعدد دارد؛ و اگر با لفظ واحد، جمعی را قذف کرده اگر جمع مقذوفین با هم مطالبه ی حدّ قذف کنند قاذف یک حدّ دارد و اگر مقذوفین متفرقا مطالبه ی حدّ قذف کنند به تعداد تفرق، قاذف حدّ قذف دارد؛ اگر این جمع از دنیا برونـد و حق آنان به إرث برسـد همین مسأله مطرح است؛ اگر عده ای بخواهند عفو کنند؛ حق بقیه ساقط نمی شود؛ چون هر کـدام ذی حق مسـتحق هسـتند؛ حتی در ورّاث یک نفر اگر همه جز یک نفر عفو کنند؛ حق این یک نفر از بین نمی رود و بر قاذف حدّ قذف اجرا می شود.

ص: ۲۲۴

مرحوم محقق می فرمایـد: «و لمستحق الحـد أن یعفو قبـل ثبوت حقه و بعـده- و لیس للحـاکم الاعتراض علیه و لا یقام إلا بعد مطالبه المستحق.» بارها در حقوق صحبت شده که قبل از این که جریان به محکمه برسد ذی حق می تواند حق خودش را عفو کنـد؛ اما اگر در حضور حاکم و در محکمه مطرح شد دیگر ذی حق نمی تواند عفو کند؛ بعض حقوق این گونه است که قبل از ثبوت در محکمه قابـل عفو است؛ امـا بعـد از اثبات در محکمه دیگر قابل عفو و اسـقاط حـدّ نیست خصوصا در حق الله این گونه است.

مثلا در جریان دزدیده شدن عبای صَفْوَانُ بْنُ أُمَیَّهَ دارد که صَفْوَانُ بْنُ أُمَیَّهَ در مسجد خوابیده بود که عبایش را دزدیدند؛ دزد را تعقیـب کرد و عبـا را از او گرفت و دزد را نزد پیـامبر صـلی الله علیه و آله آورد؛ دو شاهـد هم آورد که شـهادت دادنـد این شخص عبای او را دزدیـده است؛ حضـرت دسـتور دادنـد دست راست دزد را قطع کنند؛ صَفْوَانُ بْنُ أُمَیَّهَ گفت یا رسول الله به خاطر یک عبا دسـتور می دهید دسـتش را قطع کنند؛ اصـلا من عبایم را به او بخشیدم؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند؛ اگر می خواستید عفو کنید باید قبل از مرافعه به سوی من این کار را انجام می دادید؛ اما سـنّت بر این تعلق گرفته که وقتی حدّ نزد امام مطرح شد و ثابت شد دیگر تعطیل نمی شود و حدّ اقامه می شود.

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ قَالَ: کَانَ صَفْوَانُ بْنُ أُمَیَّهَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ نَائِماً فِی الْمَسْجِدِ- فَسُرِقَ رِدَاؤُهُ فَتَبِعَ اللِّصَّ- وَ أَخَذَ مِنْهُ الرِّدَاءَ وَ جَاءَ بِهِ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله- وَ أَقَامَ بِذَلِکَ شَاهِدَیْنِ عَلَیْهِ- فَأَمَرَ صـلی الله علیه و آله بِقَطْعِ یَمِینِهِ- فَقَالَ صَفْوَانُ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَ تَقْطَعُهُ مِنْ أَجْلِ رِدَائِی- فَقَدْ وَهَبْتُهُ لَهُ فَقَالَ علیه السلام- أَلَّا کَانَ هَذَا قَبْلَ أَنْ تَرْفَعَهُ إِلَیَّ فَقَطَعَهُ- فَجَرَتِ السُّنَّهُ فِی الْحَدِّ أَنَّهُ إِذَا رُفِعَ إِلَی الْإِمَامِ- وَ قَامَتْ عَلَیْهِ الْبَیِّنَهُ أَنْ لَا یُعَطَّلَ وَ یُقَامَ. (۱)

ص: ۲۲۵

۱- (۷) وسائل الشیعه جلد ۲۸۸ صفحه ۲۷۷ باب ۱۸ از أَبْوَابُ حَدِّ السَّرِقَهِ حدیث ۴

سؤال این است که آیا در حدّ قذف بعد از ثبوت در محکمه، مقذوف می تواند از حق خودش بگذرد و عفو کند یا خیر؟ مورد اختلاف بین فقهاست.

مرحوم محقق می فرماید: مستحق حدّ می تواند قبل و بعد از ثبوت حقش از حق خود بگذرد و حاکم هم حق اعتراض ندارد؛ مستند بحث هم روایت است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ (عَنْ أَبِي رِئَابٍ) «لیس فی الاستبصار.» عَنْ ضُرَيْسٍ الْكُنَاسِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَا يُعْفَى عَنِ الْحُدُودِ الَّتِي لِلَّهِ دُونَ الْإِمَامِ- فَأَمَّا مَا كَانَ مِنْ حُقُوقِ النَّاسِ فِي حَدٍّ- فَلَا بَأْسَ بِأَنْ يُعْفَى عَنْهُ دُونَ الْإِمَامِ. (۱)

ظاهرا روایت موثقه است.

ضُرَیس کُنَاسی از امام باقر علیه السلام نقل می کنند که حضرت فرمودند: حدودی که برای خداست نزد امام که برسد قابل عفو نیست؛ ظاهرا مراد از دُونَ الْإِمَامِ عند الْإِمَامِ است یعنی نزد امام، اما آن چه مربوط به حقوق الناس است اشکالی ندارد که نزد امام هم عفو شود.

دلالت روایت ضُریس بر مطلب تمام است که در حق الناس حتی اگر نزد امام نیز مطرح شد؛ قابل عفو است.

لکن مرحوم شیخ طوسی می فرماید: اگر قذف نزد حاکم و امام علیه السلام رسید دیگر قابل عفو نیست؛ و به روایت صحیح محمد بن مسلم استناد می کنند که محمد بن مسلم می گوید از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که مردی زنش را قذف می کند؛ حکمش چیست؟ حضرت فرمودند: حدّ قذف بر او جاری می شود؛ گفتم اگر زنش او را عفو کند؟ حضرت فرمودند نه، عفوش پذیرفته نمی شود؛ و کرامتی هم نیست؛ در روایت ندارد که این عفو قبل از مرافعه به محکمه است یا بعد از آن، لکن مرحوم شیخ روایت را بر جایی حمل کردند که عفو بعد از مرافعه به حاکم بوده است.

۱- (۸) وسائل الشیعه جلد ۲۸ صفحه ۲۰۵ و ۲۰۶ باب ۲۰ از أَبْوَابُ حَدِّ الْقَذْفِ حدیث ۱

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَقْذِفُ امْرَأَتَهُ قَالَ يُجْلَدُ- قُلْتُ أَ رَأَيْتَ إِنْ عَفَتْ عَنْهُ قَالَ لَا وَ لَا كَرَامَهَ. (۱)

»و للشيخ «التهذيب ۱۰: ۸۰ ذیل ح ۳۱۲، الاستبصار ۴: ۲۳۲ ذیل ح ۸۷۴.»- رحمه اللّه- قول بأن المقذوفه لو رافعته إلى الحاكم لم يكن لها بعد ذلك العفو، لصحيحه محمد بن مسلم قال: «سألته عن الرجل يقذف امرأته، قال: يجلد، قلت: أرأيت إن عفت عنه، قال: لا- و لا- كرامه». و حملها الشيخ على أن عفوها وقع بعد رفعه إلى الحاكم و علمه، جمعا بينها و بين ما دلّ على جواز العفو.« (۲)

۱- (۹) وسائل الشيعه جلد ۲۸ صفحه ۲۰۷ باب ۲۰ از أَبْوَابُ حَدِّ الْقَذْفِ حديث ۴

۲- (۱۰) مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام؛ جلد، صفحه: ۴۴۷

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹